



شوفار - شوفار

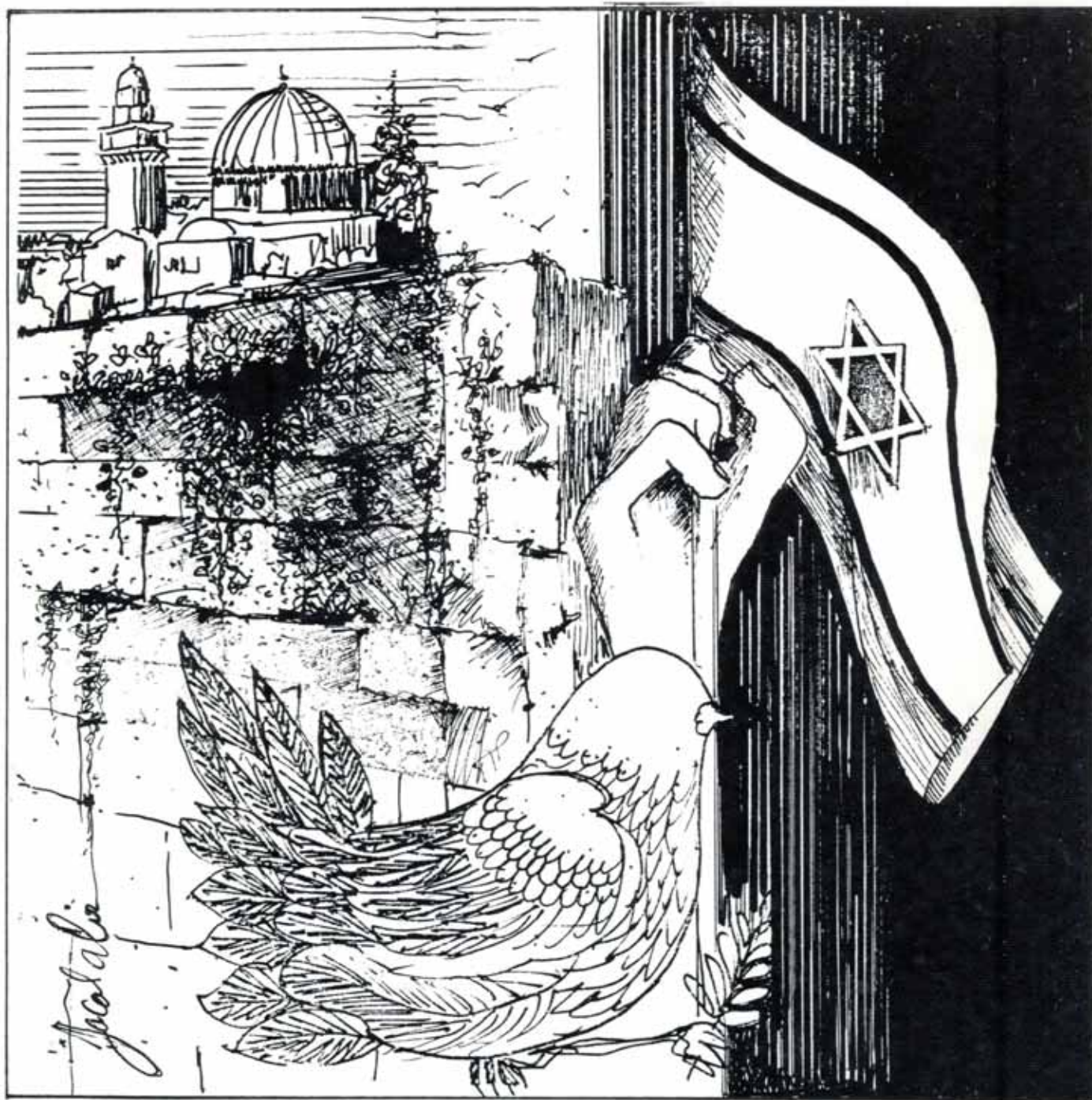
نشریه: فدراسیون یهودیان ایرانی

SHOFAR - A Publication of:
Iranian Jewish Federation



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles

نشریه شوفار - سال سیزدهم - شماره ۹۰ - ایار ۵۷۵۵ - می ۱۹۹۵ - اردیبهشت ۱۳۷۴



PaineWebber

We invest in relationships

Established 1879

Complete Financial Services

خدمات کلی سرمایه گذاری

دز: سهام (STOCKS)

اوراق قرضه (دولتی - شرکتی - ایالتی) (BONDS, CORP. - MUNI. - GOVT.)

صندوقهای تعاونی پول (MUTUAL FUNDS)

انواع حسابهای بازنشستگی (RETIREMENT PLANNING)

بیمه عمر (ANNUITIES / INSURANCE)

برنامه ریزی مالی (ESTATE PLANNING)

حسابهای جاری و سپرده تحت مدیریت (CENTRAL ASSETS ACCOUNT, RMA)

حسابهای شرکتی با مزیت صدور اعتبار اسنادی (LINE & LETTER OF CRED)

حسابهای تراست (TRUST)

Sam Amir-Ebrahimi

سام امیر ابراهیمی

معاون ارشد مالی در امور سرمایه گذاری

Senior Vice President-Investments

آدرس : 131 S. Rodeo Drive, Suite :200 Beverly Hills, CA 90212

(TEL.) تلفن رایگان : 8914 - 800 - 545 - 1 ، داخلی (EXT.) 3801

(TEL.) مستقیم : 3801 - 281 - 310 ، (FAX) فکس : 4644 - 281 - 310

فدراسیون یهودیان ایرانی

با همکاری

Jewish Historical Society of Southern California



از کلیه همکیشان عزیز دعوت مینماید تا با ما
در یک تور جالب یک روزه با اتوبوس مجهز و راهنما
از اماکن یهودی در لوس آنجلس که ارزش تاریخی دارد
دیدن نمایند

تاریخ: ۷ می ۱۹۹۵

محل حرکت: مقابل فدراسیون یهودیان ایرانی - ۶۵۰۵ ویلشر بلوارد

ساعت حرکت: دقیقاً ۹:۱۵ بامداد

پایان تور و بازگشت به مقابل ساختمان فدراسیون: ۳ بعدازظهر

بهای تور برای هر نفر: ۲۰ دلار

برای ما یهودیان ایرانی که سالهاست در لوس آنجلس زندگی میکنیم.

دیدار از اماکن یهودی قدیمی بسیار هیجان انگیز است.

برای تهیه بلیط و هرگونه اطلاعات بیشتر با دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی با تلفن

۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳) تماس حاصل فرمائید.



IRANIAN - AMERICAN JEWISH FEDERATION

6505 WILSHIRE BLVD., SUITE 811 • LOS ANGELES, CA 90048

TEL: (213) 655-7730 • FAX: (213) 655-1221



An Affiliated Organization
of
JEWISH FEDERATION
COUNCIL
OF GREATER LOS
ANGELES

به ما به
ایسرائل
بیآئید و
فرزندان
خود را
همراه
بیآورید



Do it now and ensure a Jewish future

آمار نشان میدهد
که نزد جوانانی
که به ایسرائل
مسافرت کرده اند،
ازدواج با غیر یهودی
۶۶ درصد کمتر
از دیگران است

تور ۴۰ نفره فدراسیون یهودیان ایرانی همراه با راهنمای فارسی زبان از لوس آنجلس به ایسرائل

- * حرکت عصر شنبه ۲۴ جون ۱۹۹۵ (بعد از غروب آفتاب) با جدیدترین هواپیمای ۴۰۰ ال ۷۴۷ ال عال پرواز مستقیم و بدون توقف به تل آویو.
- * مدت تور دو هفته قابل تمدید و تغییر بنا به احتیاج مسافرین حتی پس از ورود به ایسرائل.
- * نرخ تور برای مدت دو هفته شامل بلیط هواپیما - انتقال به هتل ها - هزینه هتل ها با صبحانه - ۹ روز تورهای داخل ایسرائل با اتوبوس های مدرن - یک وعده نهار در کیبوتص - دو وعده شام شب شنبه - برای هر نفر اطاق دو نفره ۲۵۰۰ دلار که شامل ۳۶ دلار هزینه مسافرت بین المللی میباشد. از نرخ ذکر شده مبلغی قابل کسر از درآمد شامل مالیات میباشد.
- * برای اطاق یک نفره نرخ ۳۰۰۰ دلار هر نفر و برای نفر سوم در اطاقهای دو نفره ۲۲۵۰ دلار خواهد بود.
- * تا این تاریخ تعداد ۱۹ نفر اسم نویسی کرده و سپرده ۵۰۰ دلار خود را پرداخت نموده اند. هرگاه تعداد متقاضی جمعاً بیش از ۴۰ نفر شود، امکان مسافرت با حرکت گروه بزرگتر وجود دارد.
- * مسافران نیویورک از مبالغ فوق ۲۰۰ دلار کمتر خواهند پرداخت.
- * برای هر نفر معادل ۵۰۰ دلار سپرده در وجه فدراسیون یهودیان ایرانی وصول خواهد شد. بیمه مسافرت بمبلغ ۱۰۹ دلار قابل خرید است که شامل ابطال مسافرت - تاخیر در پرواز - بیمه بهداشتی و کم شدن چمدان میباشد.
- * ویزا: افرادی که تبعه آمریکا هستند و گذرنامه آمریکائی دارند احتیاج به ویزا ندارند. افرادی که Re-entry Permit و یا گذرنامه ایرانی و یا International Permit دارند نیاز به کسب ویزا دارند که فقط بشرط ارائه Green Card مدرک مسافرت معتبر برای حداقل ۶ ماه از تاریخ مراجعه به کنسولگری در مدت ۲ تا ۳ هفته اخذ خواهد شد.

ای اورشلیم، اگر ترا فراموش کنم دست راستم فراموشم باد

אם אשכחך ירושלים תשכח ימיני

SHOFAR

A Publication of

Iranian Jewish Federation

6505 Wilshire Blvd., Suite 811

Los Angeles, CA 90048

Tel: (213) 655- 7730

Fax: (213) 655- 1221

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

* شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر میشود. هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی است

* نویسندگانی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.

* مقالاتی که با ذکر نام نویسنده یا منبع خبری چاپ میشود در محدوده مسئولیت نویسنده یا منبع خبری مربوطه است.

* نقل و اقتباس از شوفار با ذکر مأخذ آزاد است.

شورای نویسندگان

سیون ابراهیمی - سردبیر

الیاس اسحاقیان - مدیر داخلی

دکترهوشنگ ابرامی فرزانه طالعی
نینا استوار سام کرمانیان
گیتی بروخیم گیتا کروبیان
دکتریاروخ بروخیم دکتر فریدون نصرتی
نوراله خرازی ابراهیم ویکتوری
شکوه درویش پروانه یوسف زاده
طرح ها از: مهندس جیکوب عبیر
خبرنگار عکاس: منصور پوراتحاد

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل) ۲۰۰ دلار
نصف صفحه ۱۲۵ دلار
یک سوم صفحه ۱۰۰ دلار
یک چهارم صفحه ۷۰ دلار



پیش گفتار

چهارم ماه می هر سال مصادف است با سالروز استقلال اسرائیل، استقلالی که به قیمت قرن‌ها پراکندگی قوم یهود بدست آمده است.

تاریخ مردم ما سرشار است از شواهد پایداری و پایمردی ما در مقابل ظلم و جور و ستم های پیشماری که بر ما رفته است و شاهد زنده ای است بر این امر که آنانکه به آرمان برحق خود ایمان دارند و نیروی الهی پشتوانه آنان است، همیشه پیروز خواهند شد. خلق یهود پس از تجربه کردن بیش از دوهزار و پانصد سال دریدری، در ۴ ماه می ۱۹۴۸ ارض موعود خود را که در طول این هزاره ها هر روز و هر ماه و هر سال از اقصی نقاط دنیا در برابرش به نیایش ایستاده و گفته بود «نزد تو خواهم آمد»، باز یافت. هزاره هائی که هر روز آن داستانها دارد از ستم کشیدن اما دلیرانه ایستادن و هر از چند صد سال نیز ظهور رادمردانی چون کورش کبیر تا آنانرا از بند ظلم و جور برهاند و راهی سرزمین پدرانشان کند یا در سرزمین خود پناهشان دهد.

توده مردم ما وقتی به اسرائیل آمدند که میلیونها نفر از پدران و مادران و خواهران و برادران و جگرگوشه هایشان پس از پیگاری و خواری و خفت و گرسنگی و بیماری و نیمه جان شدن در آتش کوره های هیتلری خاکستر شده بودند. وقتی به ارض موعود رسیدند که تجربه تلخ تاریخ به آنان ثابت کرده بود که یهودی، مادام که در هر گوشه جهان زندگی میکند، چنانچه کشوری نیرومند از آن خود نداشته باشد که یکایک یهودیان جهان را بخشی از وجود خود تلقی کند و هر زمان که ظلم و جوری در حق ایشان رفت - از آنان دفاع کند، همیشه در خطر است. اما، انسان که گوئی در سرنوشت مردم ما مقرر شده که هیچ چیز به آسانی بدستمان نیاید، با آغاز استقرار یهودیان مهاجر در اسرائیل، خصومت ها و برخوردها و جنگ های پیایی با اعراب که همسایگان و هم تباران ما در ژرفای تاریخ بودند آغاز شد و در ارض موعود هم خونهای ناحق بسیار ریخته شد و جانهای باخته شد که نمی بایست.

در سرآغاز چهل و هشتمین سال استقلال اسرائیل، اکنون ما در آستانه تحقق یکی از بزرگترین آرزوهای تاریخ قوممان ایستاده ایم - صلح با اولاد اسمعیل. آرزوی به زمین گذاشتن سلاحهای مرگبار، دست بدست دادن با فلسطینیان وسایر اعراب و تبدیل کردن منطقه خاورمیانه به جایگاهی برای صلح و دوستی.

با توجه به منابع سرشاری که این منطقه از آن برخوردار است، اگر حسن نیت باشد و تعصب از بین برود و اسرائیل روی صلح دائمی بخود ببیند، تردیدی نیست که نه تنها اسرائیل، بلکه یکایک معالک خاورمیانه به رفاه و بهروزی اجتماعی دست خواهند یافت.

برای صلح، دوستی و ماندگاری ابدی ارض موعود دعا میکنیم. ✽



فدراسیون یهودیان ایرانی

در خدمت مردم



AN AFFILIATED ORGANIZATION OF
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

هدیه ماندگار

بعنوان مثال، چنانچه شما به یک نامزدی دعوت دارید و در نظر دارید برای عروس و داماد آینده گل بفرستید، میتوانید مبلغ مزبور را طبق فرمی که در همین صفحه به چاپ رسیده به فدراسیون یهودیان ایرانی بفرستید و فدراسیون بلافاصله گواهینامه بسیار زیبایی را که در آن شما اختیار دارید مبلغ هدیه را نیز معلوم کنید (یا نکنید) برای عروس و داماد ارسال خواهد داشت. عروس و داماد، این گواهینامه را که نشانه هم محبت شما به آنان و هم نیکوکاری شماست برای همیشه میتوانند در آلبوم نامزدی خود حفظ کنند، حال آنکه گلهای ارسالی بزودی می پژمرند و از یاد میروند و بقول یکی از فعالان صمیمی فدراسیون، حتی رد کردن آنها بعد از ۲۴ ساعت هم مایه گرفتاری است!

همانطور که در فرم چاپ شده ملاحظه

یکی از پسندیده ترین سنت هائی که در این سرزمین و بویژه در میان همکیشان امریکائی ما رایج است اینستکه در مراسم گوناگون، بجای فرستادن گل یا دادن هدایائی که الزاماً مورد استفاده دریافت دارنده قرار نمیگیرد (و یا دریافت دارنده اصلاً نیازی به آن ندارد) با ارسال کمک نقدی به سازمان خیریه مورد علاقه شان، هم وظیفه خود را نسبت به دریافت دارنده هدیه انجام داده اند و هم به سازمانی که در خدمت آنهاست، کمک کرده اند.

فدراسیون یهودیان ایرانی از طریق «شوفار» سالهاست که این امر را ترغیب می کند و جای خوشوقتی است که این فکر با تائید بسیاری از همکیشان ما روبرو شده است.

فرم ارسال گواهی هدیه

فدراسیون یهودیان ایرانی:

به پیوست هدیه ای بمبلغ دلار که چک آن بنام Iranian Jewish Federation صادر شده تقدیم میگردد:

خواهشمند است گواهی مربوطه را بنام صادر نموده به نشانی زیر ارسال فرمائید: (آدرس دریافت دارنده هدیه):

.....

نام و نشان فرستنده هدیه:

.....

علت ارسال این هدیه بقرار زیر میباشد (با ضریب معلوم بفرمائید):

— نامزدی — ازدواج — تولد — بر یا بت میتصوا — تشکر — تبریک اعیاد — درگذشت یا سالگرد درگذشت — سپاسگزاری از پدرومادر (یا دیگران) — آرزوی بهبودی برای بیمار

دکتر ایست - حق نظر فرح نیک - شاهرخ صداقت
 - شاپور صداقت - روین دخانیان - احسان آشریان
 - الیاس اسحاقیان - اسکندر ارجاد - اسکندر بلور
 - ابراهیم بنفشه - باروخ بروخیم - فرهاد بهره مند
 - نجات بخشیان - عنایت دانشگر - ناصر دانشگر
 - نجات گبای - دکتر جمشید حکمت - دیوید
 - حزقیاف - خانابا نورمند - برادران نعیم - پرویز
 امیدوار - شموئیل رهبر - ربیع ستاره - داود ستارم -
 باروخ شاهری - دکتر اسحق تربتی - سینا یاشار -
 بیژن نهائی

علاوه براین، تعدادی از پزشکان متعهد نیز، با
 معرفی فدراسیون بیمارانی را که استطاعت مالی
 ندارند مجاناً معالجه نموده اند که اسامی این گروه
 از خدمتگزاران جامعه نیز بتدریج در شوفار خواهد
 آمد:

خانمها دکتر: فرح حکمت - فلورا زمردی -
 آقایان دکتر: بهروز بروخیم - آلبرت حکیمیان پور -
 پرویز پیرنظر - عزیزاله نورمند - ژوزف ماغن -
 موسی فامینی - سعید رهبان - موسی هیکلی -
 نعمان نعمانیم - فرامرز خلیلی - صیون نوبل -
 جمشید ایست - تورج رثوف - عطاله اقراری -
 پرویز ایمانی - هوشنگ طیبیان - بیژن بروخیم -
 کیومرث بخشنده - پرویز جهانگیر - سهیل احدیان
 - اردشیر بابک نیا - آونر منظور - جان شایع فر

میفرمائید، شما میتوانید برای هر موردی که علاقمند
 باشید از این امکان استفاده کنید. ما توجه
 همکیشان عزیزمان را باین نکته جلب میکنیم که
 فدراسیون یهودیان ایرانی برای دستیابی به برنامه های
 وسیعی که در راستای بهبودی وضع جامعه ما در
 دست اجراء دارد و طیف گسترده ای از نیازهای
 گوناگون مردم ما را در بر میگیرد، نیاز به پشتوانه
 مالی دارد. کمکهای مالی شما، به فدراسیون این
 توانائی را میدهد که بیشتر و بهتر در خدمت شما
 باشد.

از این پیشنهاد ما استفاده کنید و بگذارید
 تا منابع مالی ما که میتواند کارساز باشد بیهوده به
 هدر نرود.

قدردانی از پشتیبانان فدراسیون

فدراسیون یهودیان ایرانی در طول موجودیت
 خود، از کمکهای مداوم مالی تعداد قابل توجهی از
 افراد جامعه برخوردار بوده است که بمنظور قدردانی
 از آنان بتدریج اسامی ایشان در شوفار درج میگردد:
 خانمها: نادره حریری - ژیلا پرهامی
 آقایان: الیاهو قدسیان - بهنام نی داود - ذکریا
 رستگار - دکتر آرمان حکمتی - فرهاد کیمیا بخش
 - الیاس ابریشمی - رحیم آربین - مراد حریری -

دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم

Tel: (310) 247 - 8282

9301 Wilshire Blvd., Suite 406
 Beverly Hills, CA 90210.

عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا
 جراحی با لیزر - کنتاکت لنز

آموزش یهودی برای بزرگسالان

از آنجا که تعداد قابل توجهی از بزرگسالان جامعه ما از آموزش یهودی برخوردار نبوده اند، کمیته ای مرکب از تعدادی از علاقمندان به امور دینی تشکیل گردیده که در آن روحانیون و آشنایان به امور مذهبی به شرکت کنندگان در این دوره های آموزشی، درباره یهودیت آموزش خواهند داد.

علاقمندان میتوانند برای کسب اطلاعات بیشتر با دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی - تلفن ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳) تماس بگیرند.

برنامه های فدراسیون

- برنامه های آتی فدراسیون را بخاطر بسپارید:
- ۷ می:** تور یکروزه بازدید از اماکن قدیمی لوس آنجلس از ۹:۱۵ صبح تا ۳ بعدازظهر (به آگهی مندرج در این شماره درباره این تور توجه فرمائید).
- ۱۸ جون:** جشن شوفار: همراه با شام و موسیقی برای قدردانی از همکاران ما در شوفار با معرفی یکایک آنان. (به آگهی مندرج در این شماره درباره این جشن توجه بفرمائید).
- ۲۴ جون:** تور فدراسیون یهودیان ایرانی به اسرائیل (به آگهی مندرج در این شماره درباره این تور توجه

فرمائید).

- ۱۰ سپتامبر:** جشن بزرگ سالانه فدراسیون یهودیان ایرانی با شرکت هنرمندان و پذیرائی شام در هتل سنچری پلازا.
- ۳۱ دسامبر:** جشن ژانویه با پذیرائی شام در المپیک کالکشن.

دید و بازدید موعدها

در تاریخ یکشنبه ۱۶ آوریل مراسم دیدوبازدید موعدها از طرف فدراسیون یهودیان ایرانی برگزار گردید. در این مراسم که هر ساله از سوی فدراسیون برگزار میگردد، هزاران تن از همکیشان ما که در شرایط عادی، با توجه به گرفتاریهای زندگی روزمره شان، موفق بدیدار از یکدیگر در طول مدت موعدها نمی گردند، گردهم آمده دیداری تازه کردند.

در گردهمایی که از سوی فدراسیون یهودیان ایرانی ترتیب داده میشود، ما غالباً شاهد حضور زوج های جوانی هستیم که آشنائی آنان با یکدیگر از همین گردهمایی ها آغاز شده است.

بار دیگر موعدها را به یکایک همکیشان گرامی تبریک میگوئیم و آرزو میکنیم که سالی سرشار از شادی و نیکروزی در انتظار همگان باشد.

شوفار

«من شوفار را کلمه به کلمه میخوانم، حتی آگهی هایش را»

این گفته را ما از بسیاری از شما دوستداران شوفار می شنویم.

آنانکه با دادن آگهی های خود از ما پشتیبانی می کنند،

دوستداران ما از آنان پشتیبانی خواهند کرد.

آگهی در شوفار به سود شماست - تلفن: ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

دارد که بدین وسیله تشکر خود را تقدیم ایشان بنمائیم.

کمیته انتشارات فدراسیون یهودیان ایرانی تعدادی از آثار نویسندگان صاحب نام یهودی ایرانی را در دست چاپ و انتشار دارد. «مرثیه ای برای زادگاهم» حاوی مجموعه داستانهای کوتاه صیون ابراهیمی بزودی از سوی کمیته انتشارات فدراسیون منتشر خواهد شد.

کمیته مشاوران فدراسیون

بمنظور حداکثر سود بردن از سازمانهای خیریه دولت امریکا و همکاری بیشتر و بهره برداری بهتر از سازمان های خیریه یهودیان امریکا به نفع جامعه یهودیان ایرانی، کمیته ای مرکب از:
خانم تری بل - رئیس سابق فدراسیون یهودیان
آقای استانی هیرش - رئیس سابق فدراسیون یهودیان
آقای بروس هاگمن - رئیس سابق فدراسیون یهودیان
آقای جان فیشل - معاون اجرایی فدراسیون یهودیان
تشکیل شده که بصورت مشاور با فدراسیون یهودیان ایرانی همکاری مداوم مینمایند.
خانم تری بل تاکنون هر دو هفته یکبار هر بار بمدت دو ساعت وقت خود را صرف راهنمایی مسئولان فدراسیون یهودیان ایرانی نموده اند و جا

صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران

چندی پیش در مقاله ای راجع به «صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران» همکار ما خانم گیتی بروخیم به خانواده هائی که هفته ای یکی دوبار دوره های دوستانه تشکیل میدهند پیشنهاد دادند که در ابتدای هر جلسه گردهم آئی، هر نفر مبلغ مختصر و معینی برای کمک به صندوق اختصاص دهد و بعد مجلس دوستانه خود را با شادی و نشاط آغاز کنند.

گروهی از خانمها که هر هفته دوره دوستانه دارند از این پیشنهاد استقبال کرده نفری ده دلار به بالا به صندوق اختصاص میدهند و از این طریق هر هفته خیرشان به مستمندان میرسد. ما بخاطر پشتیبانی این عزیزان از صندوق، طی نامه هائی که به یکایک آنان نوشتیم، ضمن سپاسگزاری از ایشان آرزو کردیم بقیه خانمها و آقایان هم که استطاعت ترتیب دادن دوره های هفتگی را دارند از این خانمها پیروی کرده در کمک به هم نوع پیش قدم شوند. در همین مقاله خانم بروخیم درباره آقای

بیمارستان سیدرسایینای استخدام میکند

دانشجویان ایرانی که در رشته های پزشکی، دندانپزشکی و داروسازی مشغول تحصیل هستند،

میتوانند در ازای دریافت حقوق، با این مرکز بزرگ پزشکی همکاری کنند

برای کسب اطلاعات بیشتر با فدراسیون یهودیان ایرانی تماس بگیرید.

تلفن فدراسیون: ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

«ک» دوستی از نیویورک نوشته بودند.

که ایشان پس از فوت فرزند جوانشان سازمان خیریه ای بنام او تأسیس کرده و از عواید آن سازمان یک چک بمبلغ ۲۸۰۰ دلار برای «صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران» ارسال داشته اند.

آقای «ک» اخیراً چک دیگری بمبلغ ۱۸۰۰ دلار اهدا کرده بودند که از جانب همه زحمتکشان صندوق از ایشان سپاسگزاریم. ۱۰۰۰ دلار از این چک اهدائی در اختیار یکی از سوپرمارکت های یهودی قرار گرفت تا همراه با اعانه هائی از دیگر سازمانهای خیریه یهودی صرف خرید آذوقه برای یهودیان تنگ دست در طول موعد نیشان شود. برای این دوست و پشتیبان صندوق آرزوی موفقیت نموده و برای آرامش روان فرزندشان دعا میکنیم.

خانم «ژم» بمناسبت رفع خطر از دختر دلبندها در حال زایمان، مبلغ ۱۰۰۰ دلار به صندوق اضطراری» اهدا کردند. ضمن سپاس بی حد، از اینکه از عزیزان ایشان رفع بلا شده بسیار خوشحالیم.

بطوریکه حافظ شاعر پر آوازه ما میگوید:

بلا گردان جان و تن
دعای مستمندان است
که بیند خیر از آن خرمن
که ترس از خوشه چین دارد

با این هزار دلار و اعانه هائی که در دوره های خانوادگی جمع آوری شده بود «صداقا باکس» هائی در حال تهیه شدن است که بزودی برای کلیه خوانندگان شوفار و دیگر علاقمندان به کار خیر ارسال خواهد شد. امیدواریم این اقدام صندوق با استقبال شما عزیزان مواجه شود و یکایک شما به جمع کمک کنندگان به صندوق که ما به آنان نام «فرشته های نجات» داده ایم بپیوندید.

بسیاری از دوستان دیگر نیز صندوق را مورد لطف قرار داده اند که از یکایکشان صمیمانه سپاسگزاریم. پاداش شما بجز لطف الهی همانا وجدان آسوده ایست که بزرگترین عامل خوشبختی محسوب میشود. ✽


CEDARS-SINAI MEDICAL CENTER INTERPRETER SERVICES IS LOOKING FOR

**Qualified per diem interpreters that have medical
terminology skills in both English and Farsi.**

If you would like to apply for one of these
per diem positions you can:

**Apply at the Employee Relations Office
Located at 8723 Alden Drive, from 8:30 AM to 3:00 PM
Monday through Friday**

**You can mail or fax your resume with cover letter to:
Interpreter Services
Cedars- Sinai Medical Center, Room 1639-B
Los Angeles, CA 90048
Fax (310) 659-0385**



JACOB ABIR

ARCHITECTURAL INTERIOR DESIGNER Art Exhibi

ART HAS MANY FUNCTIONS BESIDE BEING
SOMETHING BEAUTIFUL TO LOOK AT.
IT CAN BE A WEAPON OF PROPAGANDA
OR INVESTMENT.
FOR JACOB ABIR, DESIGNER ARTIST
ART IS A TOOL FOR PEACE.

نمایشگاه طرح های

مهندس عبیر

در المپیک کالکشن

۱۸ جون



کیتا کروبیان



دکتر هوشنگ ابرامی



کیتی بروخیم

جشنی بخاطر آغاز چهاردهمین سال انتشار

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

با معرفی

نویسندگان، هنرمندان و سایر دست اندرکاران شوفار



صیون ابراهیمی



شکوه درویش



دکتر باروخ بروخیم



ابراهیم ویکتوری



سپیده هگانیان



الیاس اسحاقیان



پروانه یوسف زاده



مهندس جیکوب عبیر



فرزانه طالعی



نوراله خرازی

بزرگداشت نویسنده و پژوهشگر صاحب نام

دکتر هوشنگ ابرامی

و معرفی آثار هنرمند چیره دست

مهندس جیکوب عبیر



جهانگیر صداقت فر

تاریخ: یکشنبه ۱۸ جون ۱۹۹۵

زمان: ۸ بعدازظهر

پذیرائی: شام

محل: المپیک کالکشن

همراه با موسیقی



سام کرمانیان



ریکا مرادیان

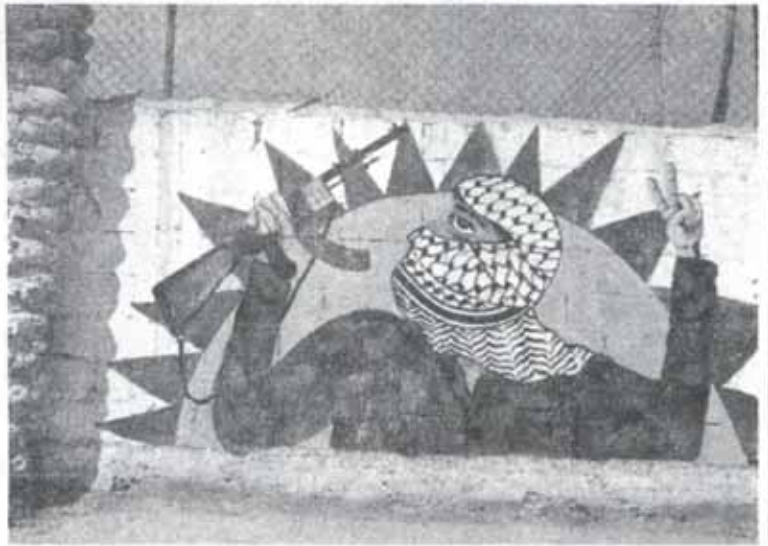


مایکل شکریان

از: فرهاد

خلاصه شده از مطبوعات اسرائیل

سایه روشن های عدالت پی ال او و پلیس امنیتی فلسطین



تنگدستی مردم چنان است که کسی قادر به پرداخت حق الزحمه وکیل نمیباشد. یک مرد چهل ساله دیگر از اقوام همین جوان در خیابان به محاصره مأموران پلیس مخفی درآمد و همراه با ۱۸ نفر دیگر دستگیر شد که گویا اتهام او همکاری در کشتن یک عضو فعال حماس بوده است. او را شبانه به زندان منتقل کردند ولی صبح روز بعد او را مرده یافتند. ناظرانی که این جسد را دیده و پزشک قانونی که او را معاینه کرده بود گفته اند آثار ضربات زیادی را بر بدن این مرد دیده اند.

رئیس پلیس امنیتی که عنوان سرهنگ بخود داده است دستور داد که یک کمیته ویژه برای بررسی علل مرگ این مرد تشکیل شود و کمیون اکنون در انتظار دریافت نتیجه آزمایشات پزشکی است. در عین حال رئیس پلیس مزبور مدعی است که مرگ این مرد ناشی از شکنجه نبوده بلکه او مبتلا به بیماری آسم بوده است و این در حال است که هنوز آزمایشهای پزشکی در جریان است.

بیماری آسم در مورد این مرد محتمل نبوده زیرا او سالها در شغل نجات غریق در سواحل شمالی بحرالمیت خدمت میکرد و مردی قوی بنیه و سالم بوده است.

در طول دو هفته پس از مرگ این مرد چند پلیس در یونیفورم آبی رنگ و عده ای پلیس مخفی در لباسهای معمولی در خارج از خانه مقتول پاس میدادند و از نزدیک شدن مردم و خبرنگاران و

هنوز بیش از یکسالی از عقب نشینی سربازان اسرائیلی از جریکو نگذشته که پلیس مخفی فلسطین شهر را بصورت قبرستان سردی در آورده است. پلیس امنیتی که ظاهراً برای پیش گیری از جنایات بوجود آمده، گاه گاه در دل شب به خانه های مردم حمله میکند و به دستگیری افراد خانواده پرداخته و به اطرافیان شخص دستگیر شده میگوید شوهر یا پسران ظرف چند ساعت بخانه باز خواهد گشت. اما، ماهها میگذرد و از بازگشت خبری نیست.

در یک مورد پسر ۲۲ ساله ای به اتهام دزدی و قتل یک عضو حماس دستگیر شده بود. رادیو اسرائیل خبر یافته بود که این جوان کشته شده و او سومین فردی بود که در مدت کوتاهی به چنین سرنوشتی در زندانهای فلسطین دچار آمده بود. رئیس پلیس امنیتی میگوید خبر مرگ این جوان درست نیست ولی سازمانهای حقوق بشر در ساحل غربی از مرگ یا زنده بودن او خبر و اثری در دست ندارند. اقوام همین جوان عقیده دارند که او در زندان الاقصی محبوس است. مادرش یکبار برای دیدن او به این زندان رفت ولی نگرانی زندان به او تذکر داد که دیگر باز نگردد.

انتخاب وکیل برای اطلاع از سرنوشت دستگیر شدگان و دفاع از زندانیان دستگاه امنیتی فلسطین تقریباً برای هیچکس مقدور نیست. فقر و



مهندس زهره تمجیدی
متخصص سنگهای قیمتی و جواهرات

ZOHREH TAMJIDI, M. BA.
DIAMOND CONSULTANT
&
SPECIALIST IN COLOR STONE
&
WATCHES

● ارائه گر طرحهای انحصاری و کاملاً منحصر به فرد برای خریداران

● دارای اعتبار بین المللی در خرید و فروش جواهرات به شخصیت‌های سیاسی و هنری

● با ۱۲ سال سابقه مدیریت در کمپانیهای:

FRED JOAILLIER

و

KAY JEWELERS

تلفن

(310) 472-7250

افراد فامیل او بخانه جلوگیری میکردند و مودبانه به مردم و خبرنگاران میگفتند ورود به خانه بدون اجازه پلیس ممنوع است.

رئیس کلاتری با خنده از مردم می پرسید چرا میخواهند به ملاقات خانه او بروند؟ و وقتی که از او پرسیده شد چرا پلیس در مقابل منزل متوفی گمارده شده او جواب داد پلیس همه جا هست.

تماس با رئیس پلیس امنیتی تقریباً غیر ممکن است. او همیشه به بهانه گرفتاری زیاد از دیدار اقوام زندانیان و خبرنگاران خودداری میکند.

پلیس و مقامات قضائی غالباً در مورد نحوه اجرای قانون نهضت فلسطین که در سال ۱۹۷۹ در لبنان به تصویب رسیده است با هم اختلاف دارند.

پس از خروج نیروهای اسرائیل از شهر غزه، مقامات محلی تصمیمات جدیدی درباره زندان مرکزی شهر اتخاذ کردند. ابتدا قرار بود این زندان به موزه یاد مانده های اشغال اسرائیل تبدیل شود و بعداً تصمیم گرفته شد که آن را به پارک عمومی تبدیل کنند ولی تا امروز زندان در جای خود باقیست و صدها فلسطینی در آن نگاهداری میشوند که اتهام عده ای از آنها همکاری با اسرائیل است. مقامات فلسطینی میگویند در زندان جریکو تنها عده کمی زندانی وجود دارد. گزارشهای زیادی درباره کتک خوردن و شکنجه زندانیان در هر دو زندان غزه و جریکو منتشر شده است. وقتی از رئیس پلیس امنیتی سؤال شد که آیا این زندانیان به وکیل دسترسی دارند جواب داد یکی از وکلای تشکیلات امنیتی به کارها نظارت دارد.

مشکلترین مسئله موجود نبودن قانون برای نظارت بر زندانها است. مردم میگویند دوران اشغال اسرائیل بسیار سخت بود و مقامات اسرائیل میتوانند هر کس را تا ۱۸ روز بدون اجازه دادگاه بازداشت کنند ولی حالا مقامات فلسطینی در غزه و جریکو میتوانند ۷۰ تا ۱۰۰ روز زندانیانی را بدون بازجوئی نگاهدارند. از شکنجه زندانیان حقایق دردناکی هر روز بگوش میرسد و بلا تکلیفی در دادگاهها دیگر یک امر عادی شده است.





خبرهایی از جهان یهود



وی اطمینان داد که اکنون که لیتوانی تولدی دوباره یافته، جنایتکاران هالوکاست شناسائی شده و چنانچه در قید حیات باشند، به سزای اعمال خود رسانده خواهند شد.

یکی از نمایندگان حزب لیکود داو شیلانسکی که خود لیتوانیائی تبار و از بازماندگان هالوکاست است در پاسخ به رئیس جمهور لیتوانی اظهار داشت:

«من بعنوان یک یهودی لیتوانیائی تبار که شاهد این جنایات بوده با شما، آقای رئیس جمهور، سخن میگویم. من بیاد میآورم که چگونه لیتوانیائی ها در مقابل چشم من قصاب و راو شهرک ما را، پیش از آنکه زنده به گورشان کنند، مورد شکنجه و آزار قرار داده و در خیابانهای شهر به مسخره و استهزاء گرفتند. من بیاد میآورم دوست و همکلاس خودم را که فرمانده جوخه اعدام شده بود و نه فقط کمکی به نجات من نکرد بلکه دستور داده بود ۱۳ قبر کنده شود که یکی از آنها را بمن اختصاص داده بود و این قبرها در بیشه های زیبا و سرسبزی کنده شده بود که من و او در دوران کودکیمان در آنجا با یکدیگر بازی میکردیم.

شما، آقای رئیس جمهور، آیا میدانید چرا این بلایا بر سر ما آمد؟ من برای شما میگویم و شما هم، هنگامی که به کشورتان بازگشتید، برای مردم خود بگوئید. برای اینکه ما سرزمینی که متعلق به خودمان باشد نداشتیم. آقای رئیس جمهور، بمردم تان بگوئید که به چشمان خود دیده اید که ملت یهود به یمن نیروی ایمانش دوباره تولد یافته است.»



لیتوانی و هالوکاست

رئیس جمهور لیتوانی در دیداری که در اواسط ماه مارچ از اسرائیل بعمل آورد، در یک سخنرانی مهیج در مجلس اسرائیل بخاطر کشتار یهودیان لیتوانی در طول هالوکاست از جامعه یهودیت عذرخواهی کرد. وی در سخنان خود گفت:

«نمایندگان محترم خلق یهود! اگر توان آنرا داشتیم، با کلماتی که شما نیایش روزانه خود را آغاز میکنید، آغاز سخن میکردم. با «שמع اسرائیل» (بشنو ای یهودی). از این تریبون که از آن روسای دولتهای بسیاری سخن گفته اند - در قلب کشور شما، من - رئیس جمهور لیتوانی، سر خود را به احترام و پوزش در مقابل روان ۲۰۰,۰۰۰ یهودی لیتوانی که در هالوکاست جان باختند فرود میآوریم و از ملت یهود تقاضای بخشایش دارم.»

معاون جدید موساد

بنا به گزارش نشریه «تل آویو»، مقام معاونت سازمان موساد به خانمی داده شده که توسط مقامات اسرائیلی با نام مستعار «الف» شناخته میشود. انتخاب یک زن به چنین مقام بالائی در سیستم اطلاعاتی اسرائیل بدلیل بی سابقه بودن با شگفتی روبرو شد و این تعجب وقتی بیشتر شد که زنی دیگر با نام مستعار «د» به مقام معاونت امور اداری موساد برگزیده شد.

پست سیاسی برای اعراب اسرائیلی

معاون وزارت خارجه اسرائیل، یوسی بیلین مدتی است که برای گماردن اعراب تبعه اسرائیل به پست های سیاسی کوشش میکند. پست سفارت اسرائیل در فنلاند اخیراً به رفیق حاج یحیی شهردار تیه پیشنهاد شده بود ولی نامبرده از قبول این سمت خودداری نموده اعلام داشت که ترجیح میدهد کوشش خود را به سمت کنونی خود معطوف دارد. رفیق حاج یحیی اخیراً اعلام کرده بود که اگر مردها هر چند وقت یکبار کشیده ای به زن خود بزنند چندان مسئله مهمی نیست. نامبرده پس از اینکه از این بابت مورد انتقاد شدید قرار گرفت، حرف خود را پس گرفت.

رئیس جمهور لیتوانی حین اقامت خود در اسرائیل از یکی از اماکنی که دیدار بعمل آورد، بنای یادبود بازماندگان هالوکاست بود. در مقابل این بنا تعداد زیادی از بازماندگان هالوکاست به تظاهرات علیه او پرداختند.

در عکس بالا رئیس جمهور لیتوانی را می بینید که به میان جمعیت تظاهر کنندگان رفته و یاکو بروش، اسرائیلی لیتوانیائی تباری را که از بازماندگان هالوکاست است و علامت زرد رنگ ستاره داود (که مخصوص زندانیان اردوگاههای مرگ بود) به سینه زده بود - را در آغوش گرفت و بوسید.

افزایش میزان مهاجران

براساس گزارش منتشره از سوی سازمان آمار و سرشماری اسرائیل، تعداد مهاجران جدید در سال گذشته نسبت به سال ۱۹۹۳ بمیزان ۹ درصد افزایش یافته است. تعداد کل مهاجران جدید در سال ۱۹۹۴ بالغ بر ۷۹۸۰۰ نفر گردیده که ۶۸۰۰۰ نفر از آنان (۸۵ درصد) از روسیه آمده اند. از این تعداد ۷۰۰۰ نفر بعنوان توریست وارد اسرائیل شده و سپس وضع اقامت خود را به مهاجر جدید تغییر داده اند. در طی ۵ سال گذشته نزدیک به ۶۳۳۰۰۰ نفر به اسرائیل مهاجرت کرده اند که از این عده نیز ۸۶ درصد آنان از روسیه بوده اند.



گیتا کروبیان

وکیل رسمی دادگستری امریکا

GUITTA KARUBIAN
ATTORNEY AT LAW

(310) 858-6464

* Attorney at Law
* Real Estate Broker

با توجه شخصی به هر مورد

صد درصد برنده بودن در تمام دعاوی، با بیش از ۱۹ سال سابقه و تخصص در
املاک * مهاجرت * امور تجاری

کاسبی سیاسی

در حال حاضر یکی از کاسبی های گروهی از فلسطینی ها صحنه پردازی «نهضت سنگ اندازی» است برای خبرنگاران خارجی. داستان از این قرار است که از آغاز «نهضت سنگ اندازی» توسط فلسطینی ها، فیلم برداری، تهیه عکس و رپورتاژ از این صحنه ها برای خبرنگاران خارجی، سوژه نان و آب داری بود و میدیدیم که در تمام این گزارشات گروهی کودک و نوجوان به سربازان اسرائیلی و خودروهایشان سنگ پرتاب میکردند و در عوض یا با آب پاش های قوی به عقب رانده میشدند یا تعقیب و دستگیر و آزاد میشدند. این نهضت سالها ادامه یافت و یافت تا طبق پیش بینی مقامات سیاسی اسرائیل، حوصله هر چه خواننده و بیننده بود از دیدن و خواندن درباره این برخوردهای ملالت بار سر رفت و آنها از آسیاب افتاد.

اما اخیراً یکی از خبرنگاران نشریه «حریت» چاپ ترکیه، پس از آنکه مقامات سازمان فلسطین سروصدای زیادی درباره زنده بودن «نهضت سنگ اندازی» براه انداختند، به غزه رفت تا از این موضوع گزارشی تهیه کند و پس از تماس با فعالان نهضت اطلاعات ذیقیمتی بدست آورد که حیف است شما هم از آن بی خبر بمانید و آن اینکه مبارزان فلسطینی به این خبرنگار گفتند که چنانچه بخواهد از تظاهرات سنگ اندازی بین ۳۰ تا ۴۰ نوجوان عکسبرداری و تهیه گزارش کند، باید نزدیک به ۳ شیکل به هر کودک مبارز (!) شرکت کننده در تظاهرات بپردازد.

خبرنگار مزبور که نامش سبتی کاراکورت است میگوید: «دو نفر از این مبارزان دلال که من با آنان گفتگو داشتم، کارت دو خبرنگار خارجی را که برایشان صحنه پردازی کرده بودند بعنوان نشانه سابقه کار رضایتبخش - بمن نشان دادند». این دو نفر به خبرنگار ترک میگویند که با خرج کردن ۳۰۰ دلار بیشتر، علاوه بر صحنه سازی سنگ اندازی توسط

زمان، زمان تجربه و تخصص هاست



تجربه و تخصص ما

فقط و فقط در امور تصادفات است

اگر حق قانونی خود را طلب میکنید حتما به متخصص حرفه ای آن رشته مراجعه کنید

فرامرز لوانی مشاور حرفه ای در امور **تصادفات** با همکاری L.A. Ross وکیل پیشین شرکتهای بیمه

(818)907-7777 (310)247-1555 (714)774-1555

به هنگام تصادف حتما شماره اتومبیل طرف مقابل را یادداشت کنید

بچه ها، گروهی از شبه نظامیان حکومت خودگردان را با اونیفورم هایشان در مقابل دوربین او به رژه در خواهند آورد.

خبرنگار ترک آگاهی یافت که رهبران حماس نیز در مقابل دریافت حق الزحمه حاضرند در تاریکی نشسته (که صورتشان شناخته نشود) و با او مصاحبه بعمل آورند.

اسرائیل و کارگران خارجی

اسحق رابین نخست وزیر اسرائیل در جلسه کابینه گزارش داد که اسرائیل در حال رها شدن از وابستگی به کارگران فلسطینی میباشد. وی اظهار داشت که در حال حاضر نزدیک به ۵۹,۰۰۰ کارگر خارجی در اسرائیل بکار اشتغال دارند و ۱۱,۰۰۰ کارگر دیگر طی چند هفته آتی به اسرائیل خواهند آمد. سخنگوی نخست وزیر بعد از این جلسه اعلام داشت که این عدم وابستگی به کارگران فلسطینی از لحاظ اسرائیل بسیار ضروری میباشد.

استیضاح وزارت امور دینی

میداند که سخنران خوبی نیست، خصوصا" به انگلیسی و بهمین دلیل هم شخصا" این پیام را برای شما نفرستاده و از این رو از سایر یارانش که انگلیسی بهتر میدانند میخواهد تا پیامش را به انگلیسی بشما برسانند. من میدانم که در قلب و فکر خود، عرفات تروریسم را محکوم میکند».

دادگاه عالی قضائی اسرائیل به وزارت امور دینی در اسرائیل ۴۵ روز فرصت داده است تا توضیح دهد که بچه دلیل این وزارتخانه وجوه بیشتری برای تحصیل مردان در امور دینی تخصیص داده است تا زنان.

دستور فوق براساس شکایتی که سازمان نیشمت (که یک سازمان زنان برای آموزش تورات است) تسلیم دادگاه مزبور نموده بود اتخاذ گردیده. در این شکایت آمده است که وزارت امور دینی به مردان چهار برابر زنان بیشتر کمک مالی میکند و این کمکها تا سن ۶۵ سالگی برای مردان ادامه می یابد، حال آنکه برای زنان در سن ۳۰ سالگی متوقف میگردد.

سازمان ناتو و خاورمیانه

سازمان ناتو در پی ایجاد ارتباط بین این سازمان با کشورهای اسرائیل، مصر، مراکش، تونس و موریتانی میباشد. این تصمیم بدلیل بالا گرفتن فعالیتهای بنیادگرائی و دستیابی این گروهها به سلاحهای پیشرفته گرفته شده است. مدیر کل سازمان ناتو اعلام داشت که گسترش فعالیتهای سازمانهای تروریستی بنیادگرا بزرگترین عامل تهدید کننده صلح بعد از جنگ سرد میباشد و ما نباید خطرات آنها دست کم بگیریم. وی که در مصاحبه با روزنامه ایندپندنت چاپ انگلیس سخن میگفت اضافه نمود: این وظیفه ماست که با ممالکی که بویژه مستقیما" خطر تروریسم آنان را تهدید میکند در تماس نزدیک باشیم.

چرا عرفات تروریسم را محکوم نمیکند؟

اگر برای شما هم این پرسش مطرح است که از چه رو تاکنون عرفات شخصا" تروریسم را محکوم نکرده است، به توضیحی که نبیل شعت مشاور ارشد او داده توجه کنید. وی در پیامی تلویزیونی که از طریق ماهواره برای کمیته ملی جوامع یهودی فرستاد اعلام داشت: «عرفات خود

All Pro-Video Photo

فتو.م.آ

با کادری ورزیده و وسایل مدرن خود با عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از مجالس و جشن های خانوادگی شما، خاطرات شما را جاودانه خواهند ساخت

• عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از جشن ها و کنسرت ها (بایک، دو یا سه دوربین)

• تهیه عکس های خانوادگی و کودکان

• تبدیل فیلم های ۸ میلیمتری (8 mm) اسلاید و عکس به ویدئو و تمام سیستم های دیگر جهان.

1281 Westwood Boulevard

(310) 477 - 7576

آلبرت طیبیان

تورات برای یهودیان چین

شود، بر سراو چه خواهد آمد و چه کسی حاضر است مسئولیت عواقب چنین وضعی را قبول کند؟» وزیر ارتباطات، شولامید آلونی و وزیر کار، او را نامیر موافقت خود را با این طرح اعلام داشته اند. موضع ارتش اسرائیل در قبال این امر اینستکه هر چند زنان از لحاظ جسمی از مردان قویتر هستند، ولی استقامت مردان در شرایط جنگ بمراتب بیشتر از زنان است.

تعویض قانون در اردن

اکنون که میان اسرائیل و اردن صلح برقرار شده، اردن سه فقره از قوانینی را که علیه اسرائیل وضع نموده لغو خواهد کرد.

اولین قانون مصوب ۱۹۷۳ است که برای کسانی که به اسرائیل زمین یا ساختمان بفروشد مجازات اعدام تعیین شده است. دو قانون دیگر که مربوط به دهه ۱۹۵۰ میشود، اتباع اردن را از معامله و عقد قرارداد با اسرائیل و اسرائیلیان منع کرده است. کابینه اردن لایحه مربوط به لغو این قوانین را به مجلس تقدیم نموده است و در مجلس با مخالفت شدید بنیادگرایان اسلامی روبرو شده است، ولی با توجه به تعداد کم بنیادگرایان، تصویب لایحه تقدیمی قطعی بنظر میرسد.

یک تورات ۳۰۰ ساله را دو سال قبل پرفسور جردن فیلیپس که یک پزشک مقیم کالیفرنیا است در یک عتیقه فروشی در مسکو خریداری نمود و آنرا به جامعه یهودی بژینگ در چین هدیه نمود.

تورات مزبور که کاملاً بدون نقص است، اولین تورات بزرگ دستنویسی است که پس از سلطه کمونیست ها در سال ۱۹۴۹ به چین وارد میشود. پرفسور جردن و همسرش «مری» در پنجاهمین دیدارشان از چین که بزودی انجام خواهد گرفت، تعدادی از تزئینات نقره ای را که برای این تورات به اسرائیل سفارش داده بودند، با خود به چین خواهند برد. در بژینگ کنیسا وجود ندارد و جمعیت اندک یهودی آن نیایش خود را در یک خانه انجام میدهند.

زنان رزمنده

براساس لایحه ای که از سوی تعدادی از زنان نماینده پارلمان اسرائیل برای تصویب به مجلس تسلیم شده، به زنانی که داوطلب جنگ در خط مقدم جبهه باشند این اجازه داده خواهد شد. اسحق رابین نخست وزیر اسرائیل ضمن ابراز مخالفت با این لایحه اظهار داشت «اگر زنی حین جنگ اسیر دشمن

Dr. Esagoff

داروخانه هپس

دکتر آشر اسحق اف دربورلی هیلز

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
چند قدم پائین تراز و پلشر بلوار

HEPPS PHARMACY
233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(½ Block South of Wilshire Blvd.)
(310) 652-0550

● قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
● تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
● لوازم بهداشتی و آرایشی

جده از دیدگاه خبرنگار اسرائیلی

هستند که یا اجازه رسمی دارند یا اجازه کار. خارجیانی که اجازه ورود بهریستان را می یابند، برای گردش در داخل لپن کشور نیاز به اجازه مخصوص دارند.

براساس گزارش سازمان حقوق بشر در سال گذشته ۹۲ نفر را در عربستان در ملا، عام گردن زده اند. اعدام این افراد بدلیل قتل، تجاوز و معاملات مواد مخدر بوده است و اخیراً نیز یک حکیم باشی جادوگر گردن زده شده است.

جده ترکیبی از معماری قرن نوزدهم با آسمانخراشهای بزرگ است و بهمین نحو هم زندگی و کسب سنتی در کنار مغازه هائی از قبیل تیفانی و شانل و کنتاکی فراید چیکن دیده میشود.

نسل جوان عربستان که شاهد جنگهای اعراب و اسرائیل نبوده اند، نسبت به نسل قبل از خود با اسرائیل خصومت چندانی نشان نمیدهند ولی هرگونه بهبودی در روابط سعودی و اسرائیل را موکول به پی آمد روند صلح میان اسرائیل و فلسطینی ها میدانند.

جمعیت فلسطینیان

براساس گزارش دفتر مرکزی آمار اسرائیل، جمعیت فلسطینی های مقیم غزه، جریکو، یهودیه، سامره و اورشلیم تا پایان سال ۱۹۹۳ بالغ بر ۲ میلیون نفر بوده که رشدی معادل ۳/۷ درصد نسبت بسال قبل داشته است.

دیوید ماکوفسکی، خبرنگار جروزالم پست، اولین اسرائیلی است که رسماً اجازه ورود به عربستان سعودی را یافته است. در گزارش این خبرنگار که از بازدید خود از جده تهیه شده آمده است: در جده که به عروس بحراحرر شهرت دارد و تنها ۷۰ کیلومتر از ریاض پایتخت عربستان فاصله دارد، آزادی نسبی زیادی بچشم میخورد.

زنان خارجی که در ریاض پایتخت عربستان حق ندارند بدون رعایت حجاب اسلامی در خیابانها ظاهر شوند، در جده بدون حجاب دیده میشوند و حتی زنان عربستان هم این اجازه را بخود میدهند که بدون روسری بخیابان بیآیند. پلیس امور شرعی که در سایر نقاط عربستان موظف به وادار کردن مردم به اجرای کلیه فرایض اسلامی از جمله روزانه ۵ بار بستن اماکن کسب برای ادای نماز میباشند، در جده حضور ندارند و بهمین دلیل بیشتر روشنفکران عربستان در جده زندگی میکنند - حتی ملک فهد پادشاه عربستان نیز بیشتر وقت خود را اینجا میگذراند.

معهدا در جده عمده قوانین مملکتی بمورد اجرا گذاشته میشود از جمله اینکه زنان اجازه رانندگی ندارند و توریست ها بطور عادی حق ورود به عربستان را ندارند. بغیر از حجاج، تنها خارجیان دیگری که حق آمدن به عربستان را دارند کسانی

دکتر بهروز بروخیم دکتر بنجامین (بهنام) بروخیم

جراحی استخوان ومفاصل - ارتروسکوپی

Orthopedic Surgery

436 N. Bedford Dr., Suite 303
Beverly Hills, CA 90210.

(310) 859-9196

10767 Riverside Dr.,
North Hollywood, CA 91602.

(818) 980-8881

مخالفت سازمان فلسطین با مهاجرت یهودیان

وزارت اطلاعات سازمان فلسطین کتابچه ای به زبان انگلیسی منتشر نموده بنام: «مهاجرت یهودیان به فلسطین و اثرات نامطلوب آن بر روند مذاکرات صلح». در این کتابچه آمده است که افزایش تعداد مهاجران یهودی «نگران کننده» است و آمار یهودیان ساکن اسرائیل را به تفکیک یهودیان بومی و مهاجر عنوان کرده است.

نویسنده این کتابچه دولت اسرائیل را به وادار کردن مهاجران شوروی سابق به زندگی در اسرائیل متهم کرده و بطور خلاصه پیام نهائی کتابچه اینستکه بدون گرفتن زمینهای فلسطین، اسکان مهاجران یهودی در اسرائیل امکان پذیر نمی باشد.

تل آویو - شهری امن

بنا به گفته گیای لاست، رئیس پلیس تل آویو، این شهر هم اکنون از امن ترین شهرهای جهان است. وی که در اجتماع روسای پلیس اسرائیل سخن میگفت ادامه داد: «همکاران من در دیگر کشورهای جهان، وقتی من به این کشورها میروم، فهرستی از اماکنی که نباید به آنجا رفت در اختیار من میگذارند. حال آنکه در تل آویو جایی نیست که من بعنوان رئیس پلیس بتوانم توصیه کنم که کسی نباید به آنجا برود. تل آویو امن است». میزان بیشتر جنایات بویژه قتل در تل آویو در سال ۱۹۹۴ کاهش چشمگیری نسبت بسال قبل نشان داده است. ✪



دکتر جیکوب اسحق اف

دندانپزشک

استادیار دانشکده دندانپزشکی U.C.L.A.

دندانپزشک کودکان و بزرگسالان

9301 Wilshire Blvd, Suite 409
(at Rexford)
Beverly Hills, CA 90210



- روت کانال
- روکش چینی و دندان های مصنوعی ثابت و متحرک
- زیبایی دندان ها با بایندینگ
- جلوگیری از پوسیدگی دندان ها
- جلوگیری از بیماری های لثه
- جراحی دهان و دندان
- قبول اورژانس های دندانپزشکی



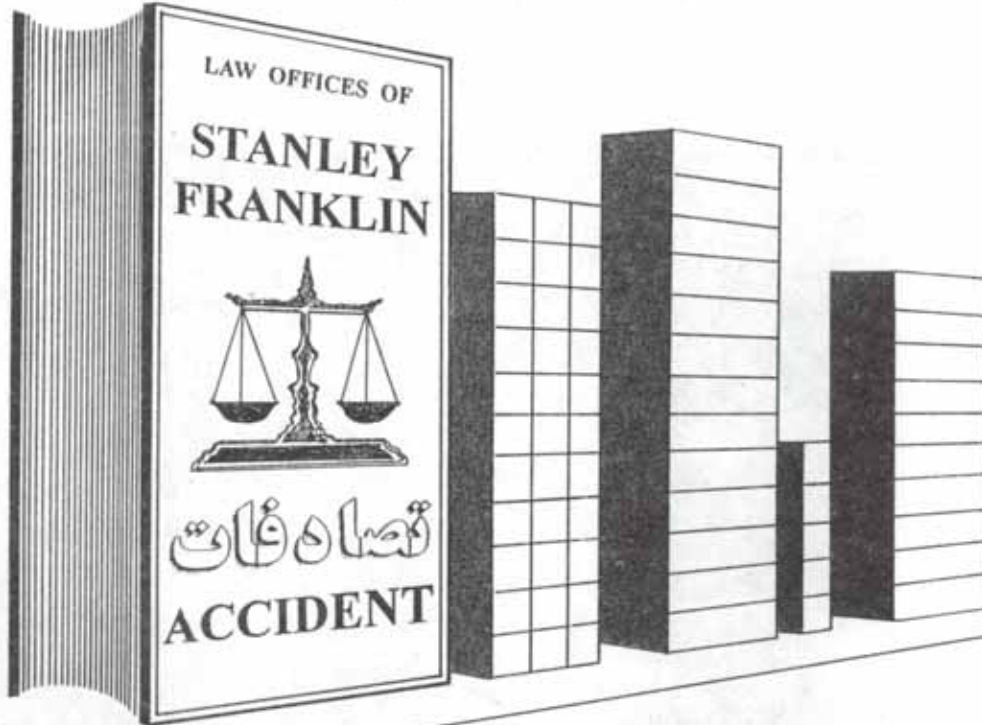
دفتر وکالت

استنلی فرانکلین

بهمکاری

پری فرانکلین

در محیط خانوادگی دفتر ما، صمیمانه تر به کار شما رسیدگی می شود



(818) 901-0344 ۲۴ ساعته

1 (800) 901 - 0344

(For outside of Los Angeles and subject to limited calling areas.)

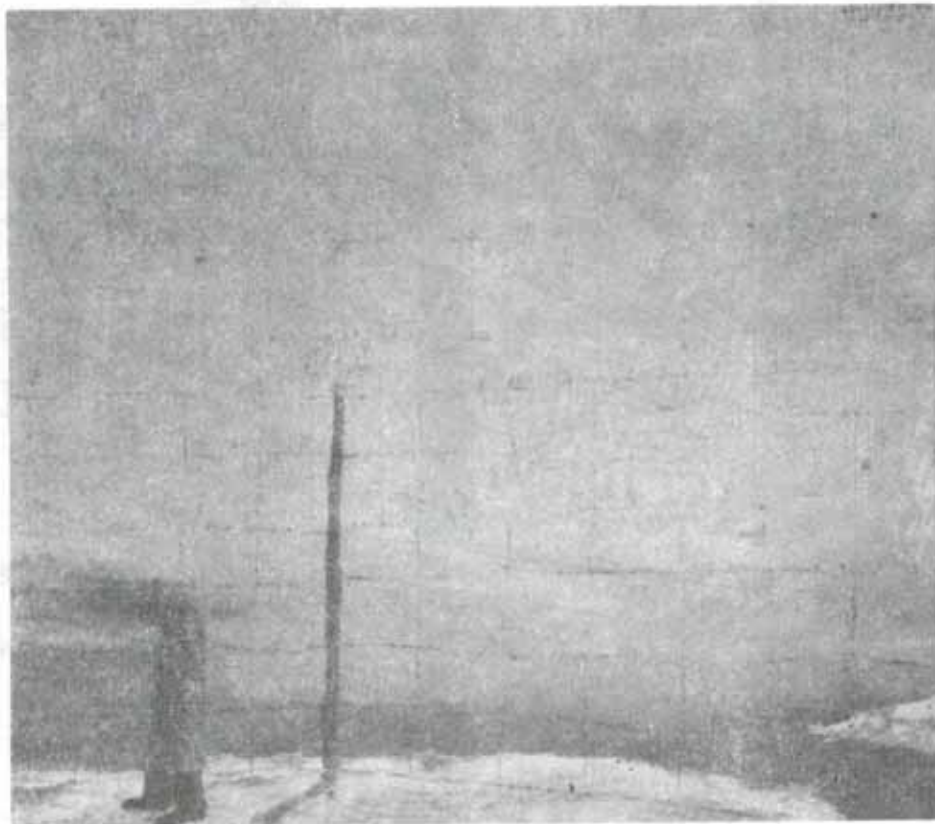
5900 Sepulveda Blvd., Suite 340 Van Nuys CA 91411

Design: Saeed Sladat

تور اسکار شیندلر

یک سفر نامه

با الهام از فیلم استیون اسپیلبرگ بنام «لیست شیندلر»، یک یهودی امریکائی «تور اسکار شیندلر» را ترتیب داده که طی آن آثار باقیمانده از یهودیان لهستان مورد بازدید قرار می گیرد.



نووی ساژ، لهستان - شیمون هولزر آخرین فرد یهودی است که در این شهر زندگی میکند. او که جبه ای نسبتاً قشنگ دارد، ده یهودی امریکائی را دور قبر پدرش آورده تا قدیش بگویند. این گورستان وسیع را که نازیها ویران ساختند تا جاده سازی کنند پس از

جنگ مرمت و بازسازی شده و سنگهای قبور را که شکسته و زیر و رو شده بود در جای خود قرار داده اند. اکنون ما سر قبر کالمان هولزر جمع شده ایم تا برایش قدیش بگوئیم. شیمون بلد نیست قدیش بگوید و برایش خیلی مهم است که هرگاه مسافرینی باین شهر میآیند این دعای قدیمی عبری را برای پدرش بخوانند.

استو فیلر از اهالی شیکاگو، بیش از سی نفر از افراد فامیل خود را در هالوکاست از دست داده است. هنگامیکه او فیلم «شیندلرز لیست» را دید شدیداً تحت تأثیر آن قرار گرفت و چندین برنامه دیدار از نقاط مختلفی که در فیلم آمده را تنظیم کرد و ما اکنون در یکی از این تورها، با همسفران در اینجا جمع شده ایم.

در این صبحگاه که شیمون هولزر، مارا راهنمایی میکرد و بآرامی سخن میگفت، گاهگاهی در کنار قبری می ایستاد که بر آن به دیدش یا لهستانی مطالبی حک شده بود. این سنگها را اکثراً پس از جنگ و در پنجسال اخیر پس از برقراری دموکراسی در لهستان دوباره بر جای خود نصب کرده اند.

اینجا آرامگاه برخی از پنجهزار یهودی نووی ساژ است که در تیربارانها و اطاقهای گاز بقتل رسیده اند. هولزر با کمک مترجم برایمان تعریف میکند: «در سال ۱۹۳۹ در نووی ساژ تعداد نه کنیسا وجود داشت. در آن سال یهودیان یک سوم کل جمعیت نووی ساژ را که پانزده هزار نفر بود تشکیل میدادند و پس از جنگ تنها بیست خانواده باقی مانده بود که به اسرائیل، سوئد و استرالیا رفتند». او توضیح میدهد که همین تعداد قلیل بیست خانواده که باقی مانده بود ترجیح دادند جلای وطن کنند زیرا در اینجا کسی خاطرشان را نمی خواست ولی من به بی مهربی این ها اهمیتی نمیدهم. و بهمین دلیل هولزر تنها مردی است که در نووی ساژ باقی مانده. بعلاوه در این شهر که اکنون شدیداً آلوده به فضولات کارخانه های صنعتی است، مادر پیر او که کاتولیک است نیز زندگی میکند و احتیاج به مراقبت و توجه شیمون دارد. در دوران پنج ساله اشغال نووی ساژ بوسیله نازیها، پدر

او «گالمان هولزر» پنهان شده بود (در پناه مادرش)، بعدها در سالهای ۱۹۶۰ به اسرائیل رفت ولی پس از چند سال در حال بیماری به نووی ساژ بازگشت و در ۱۹۸۴ فوت کرد. حالا هرگاه مسافرین یهودی به نووی ساژ میآیند، برای آموزش روح او دعا می خوانند.

این گورستانهای متعدد، با نشانه مداوم و احترام برانگیزی است از تمدن ملتی که ناگهان خاموش شدند، هسته و محور اصلی سفر یازده روزه ما شد و لهستان اسکار شیندلر دوره سریع آموزشی دردناک از پروژه منحوس «آخرین راه حل» آدولف هیتلر، که در مدت پنجسال همچون چشم بهم زدنی، چنین اضمحلال و نابودی عظیمی را باعث گشت.

در کراکو، مهمترین بخش سفر با حقیقت یک خیال رویرو شدیم. زنی را ملاقات کردیم که میگوید روح آن کودک پنجساله ای که در فیلم شیندلرز لیست کشته شد در جسم او حلول کرده است. روما لیگوسکا پنجاه و پنج سال دارد. او نقاش تابلوهای غم انگیزی است با قهرمانانی که چشمانی بی عمق و بی روح همچون خودش دارند. او معتقد است که «دختر کت قرمز» فیلم است همان تکه رنگین قوی در فیلم سراسر سفید و سیاه که نشان دهنده تغییر در وجود شیندلر از تاجری سودجو به انسانی والا و نجات دهنده است.

در گشت های روزانه، چه در نقاط فیلمبرداری اسپیلبرگ و چه در اطراف کراکو، مشاور او در فیلمبرداری، آقای پاولوسکی، نکات برجسته و داستانهای دلگرم کننده فیلم را تعریف میکرد و اثر آن، دیدار دوباره ما از فیلم در سینمای محلی در بعدازظهر همان روزها بود. بلیط سینما یک دلار و هشتاد سنت و درون سالن گرمای کلافه کننده بدون تهویه بود.

روز طولانی دیدار از «آشویتس بیرکناو» واقع در سی مایلی غرب کراکو طرحی اجرایی از هالوکاست را با سیاه ترین رنگ ممکن برایمان تشریح کرد:

دو تن موی انسان را که بر اثر خفگی یا گاز زایکلون «ب» دفعتاً برنگ خاکستری در آمده بود، بلافاصله از سر مقتولین تراشیدند و قرار بود که برای کف پوش زیر قالی و تودوزی گرم کن در آلمان فروخته شود.

یک سالن بزرگ که تماما اختصاص به کفشها دارد و فقط قسمتی از چهل هزار جفت کفشی است که لشگر شوروی هنگام ورود به آشویتس در ژانویه ۱۹۴۵ بدان دست یافت.

سالن دیگری که کوهی انبوه از چمدان های داغان و از شکل افتاده را در آن جای داده اند بر روی اغلب این چمدان ها میتوان نام صاحبشان را که با گچ نوشته شده دید. شاید امیدوار بودند که دوباره با محتویات به آنها پس داده خواهد شد.

هیولای خرابه پنج اطاق گاز و تنورهای عظیم و ماشین های آدم سوزی نازیها.

در زمین های حول و حوش چندین استخر که بر اثر دود و خاکستر حاصل از آدم سوزی آب غلیظ و کدری دارند، هر مشت از خاک را که بردارید چندین تکه و باریکه از استخوانهای انسان در آن می یابید. انسانهایی که گاه تعدادشان در هر روز به بیست هزار نفر میرسید تبدیل به دود و خاکستر و تل تکه پاره استخوان شده بودند.

گذراندن هشت ساعت در اردوگاه عظیم مرگ و وحشت آلمان نازی حقیقت فجیعی را آشکار ساخت. هر چند فیلم «شیندلرز لیست» گویای واقعیت محض است اما عمق فاجعه اینجاست که اغلب یهودیانی که بزیر سایه شوم و نکبت آفرین صلیب شکسته گرفتار می آمدند، نهایتاً در اثر گرسنگی، کار اجباری، شکنجه، تیرباران و خفگی در اطاق گاز از بین میرفتند. اسکار شیندلر تنها یکهزار و سیصد یهودی را نجات داد. شش میلیون یهودی که تقریباً نیمی از آنان لهستانی بودند در هالوکاست نابود شدند. در «آشویتس بیرکناو» همه ما به عمق این سیاهی و تباهی خیره مانده بودیم.

حقیقت اینستکه امروزه نیمی از پانزده میلیون یهودی سراسر جهان، (شامل تعداد بسیاری از یهودیان امریکائی) بنوعی ریشه درخاک لهستان دارند. لهستان دیروز و لهستان امروز. در سال ۱۹۳۹ بیش از سه میلیون و نیم یهودی لهستانی وجود داشت که دقیقاً ده درصد جمعیت کل یهودیان جهان و بزرگترین گروه از یهودیان اروپائی بشمار میرفت. هنگامی که جنگ

بین الملل دوم در سال ۱۹۴۵ پایان گرفت، در لهستان فقط حدود دویست و پنجاه هزار نفر باقیماند و امروز جمعاً بین پنج تا پانزده هزار نفر مانده اند که کمتر از یک درصد جمعیت قبل از جنگ است و اکثراً در سنین هفتاد و بالاتر هستند.

یکی از همراهان ما باب دنلو، وکیل از اهالی سنت لوئیز است. پدر و مادر او از بازرماندگان هالوکاست هستند. او میگوید: «مثل اینست که از خرابه های پمپئی دیدن کنید. ویرانی بناهای عظیم و نابودی تمدنی بزرگ و باستانی اما آنجا مردمانش قرنهایست که مرده اند و اینجا فقط فاصله پنجاه سال و نابودی سبعانه مردم و تمدنی بمراتب وسیع تر و عمیق تر. این وحشتناک، دردانگیز و جریحه دار کننده احساس هر انسان است».

تعدادی از ما که قبل از سفر درباره یهودیان لهستان مطالعه و تحقیق کرده بودیم با دیدن این مناظر هر لحظه درانتظار روبرو شدن با ارواح و اشباح این بیگناهان بودیم بخصوص در مناطقی چون نووی ساژ و شهرهای دیگر در شرق کراکو که از نظر کثرت جمعیت یهودیان و ثروتمند بودن آنان در دوران قبل از جنگ مشهور بودند.

«سراسر این کشور لهستان یک قبرستان وسیع یهودیان است». این گفته پروفیسور ژواکین راسک استاد مرکز تحقیقات تاریخی و فرهنگی یهودیان لهستان در دانشگاه ژاگیلونیان است.

از برکت سر فیلم «شیندلرز لیست» که بیش از هفتاد و پنج میلیون نفر آنرا دیده اند، اکنون در لهستانی که از یهودیان تهی مانده، هر آنچه بطریقی به فرهنگ و زندگی و دین یهود مربوط می شود، مدروز، شیک و بازار پسند گشته است. بعنوان مثال از سال ۱۹۹۰ باینطرف بیش از نیم دوجین مارکهای مختلف ودکای کاشر با اسامی یهودی بی بازار آمده، که یک نوع آن با برچسب احمقانه ای از یک مرد با دماغ بزرگ عقابی عرضه میشود که یادآور تبلیغات نفرت انگیز نازیها است. بما گفتند بیشترین خریداران ودکاهای کاشر طبقه پولدار و موفق هستند که برای پز دادن و آلامد بودن آنرا در مهمانی هایشان سرو میکنند.

یهودی آشنا نشده بود!

از قدیمی ترین گورستان یهودیان (۱۵۵۲) که پشت کنیسای رموه در خیابان ژرودکا واقع شده دیدن کردیم و سپس به بازدید از گورستان بزرگ نزدیک آن رفتیم. فیلمر (رئیس تور) سنگ قبر پدر پدر بزرگش را یافت و به ما نشان داد. این سنگ که مانند بقیه واژگون و در زیر سنگهای دیگر افتاده بود برخورد داغ تیرهائی را داشت که نازها در دوران تسلط خود از آنها برای تمرین تیراندازی استفاده کرده بودند. از خانه پدر پدر بزرگ فیلمر نیز دیدن کردیم. این خانه را نه تنها بکلی ویران کرده اند بلکه زمین های اطراف آن نیز تبدیل به علفزاری رقت انگیز شده است. در همان خیابان اسکلت کنیسای آیزیک که یکی از هفت کنیسای باقیمانده در کراکو است دیده میشود. با اینکه کنیسای رموه که قبلاً نام بردم اکنون باز و فعال است و حدود ۱۸۰ نفر عضو ارتدکس دارد ولی ربای ندارد. این کنیسا را آلمانی ها با مشعل آتش زدند و حال بخاطر کمبود بودجه تعمیرات آن انجام نشده و مخصوصاً تابلوهای قیمتی درون آن که شاید قابل بازسازی باشد.

شهر تارنو در چهارصد مایلی شرق کراکو قرار دارد. از اینجا در ماه جون ۱۹۴۰ اولین گروه یهودیان را به آشویتس بردند. از کنیسای قدیمی که آلمانها در یازدهم نوامبر ۱۹۳۹ با دینامیت آنرا منفجر کرده و بعد با آتش کشیدند، تنها چیزی که باقی مانده سکوی بلند خطابه (یوما) است. در مدخل گورستان یهودی شهرتارنو تابلوئی قرار دارد که یادآور میشود: «دوازه های اصلی این گورستان، که هزاران یهودی از میان آن بسوی مرگ و نابودی رفتند. اکنون در موزه یادبود هالوکاست امریکا، در شهرواشنگتن قرار دارد».

در شهر «رزه زو» دو کنیسا وجود داشت که اکنون تبدیل به اداره شهرداری و موزه شده اند. یک نمایشگاه هنری و یک کافه نیز در آنجا ساخته اند.

در شهر «واین سوت» کنیسای قرن هفدهم چشم همه را خیره کرد زیرا هنوز نشان های روشنی از شکوه و جلال فرهنگ یهودی را که آلمانها کوشیدند نابود کنند، در خود حفظ کرده بود. این کنیسا پس از

اما در مقابل این باید از مرکز فرهنگی یهودیان در کراکو نام برد که با برنامه های مثبت و جالب توجه چون فستیوال فیلم کنسرت نمایشگاه هنری و سمینارهای مختلف بکار خود ادامه میدهد.

پرفسور راسک از مرکز فرهنگی و تحقیقاتی دانشگاه لهستان قراردادی را امضاء کرد که بموجب آن در تابستان آینده دانشجویان امریکائی از دانشگاه نیویورک برای پژوهش و مطالعات گسترده درباره یهودیت به لهستان خواهند رفت.

از نقطه نظر توریستی، در محله «کازیمیرز» که قبل از جنگ دارای شصت و پنجهزار یهودی بود سه کافه یهودی بوجود آمده، دو تای آنها که پهلوی هم قرار دارند و بشدت با هم رقابت میکنند هر دو نام «آریل» دارند! موسیقی فولکلوریک ییدیش ارائه میدهند که معمولاً بوسیله غیر یهودیان اجرا میشود. سومین کافه بنام سارا در همان مرکز فرهنگی است و در نوامبر سال قبل با کمک مالی امریکائیها در بنائی که قبلاً نمازخانه یهودیان بود برپا شده است.

در میدان خیابان «ژروکا» که هر دو کافه آریل در آن قرار دارند، کتابفروشی جردن است که دفترهای راهنما و نقشه و اشیاء یادبود میفروشد و هم چنین تور دو ساعته با راهنما برای بازدید از نقاطی که «شیندلر لیست» را فیلم برداری کرده اند ترتیب میدهد. قسمت اعظم فیلم را در این نقاط کراکو فیلم برداری کرده اند.

پرفسور راسک میگوید: «اکنون بخاطر این فیلم شگفت انگیز کراکو شهرت یافته اما، شیندلرز لیست زمانی یک موفقیت واقعی بشمار خواهد رفت که مردم پس از دیدن فیلم، به کتابخانه ها بروند و بیشتر درباره این واقعه معلومات کسب کنند. اگر پس از دیدن فیلم بگویند حال همه چیز را درباره هالوکاست میدانیم این یک فاجعه است».

در میان گروه ما، مطالعه و پژوهش درباره هالوکاست طیف وسیعی پیدا کرد. از باب دنیلو و همسرش که یهودی نیست، و با عزم تحقیق درباره سرنوشت فامیلش که همگی طعمه نازیها شدند، تامری راندال از آلاباما، که میگفت تا این سفر، هرگز با هیچ

جنگ بوسیله فردی خیرخواه تعمیر و بازسازی شده است. گچ بری ها و نقاشی های رنگین آن چشمگیر است بر سراسر سطح و ستون ها و سقف ها. نقش های منطقه البروج، داستانهای توره و مناظری از جشن های یهودیان، گل ها و گیاهان و حیوانات دیده میشود. نقش لویاتان، ماهی بزرگی که حلقه زده تا دم خود را ببلعد. بر سقف بیما، بطرز جالبی نقاشی شده است. برعکس این کنیسا، گورستان «واین لوت» تبدیل به خرابه ای شده است با سنگ قبرهای واژگون که اغلب آنها فقط گوشه ای از خاک بیرون مانده و گورستان دیگری بنام لزازسک که تنها قسمت مرمت شده آن قبور ربای های حسید از قرنهای قبل است که با کمک های مالی حسیدیک بصورت آرامگاه مرتبی در آمده است. روز بعد از فرط دیدن گورستانهای ویران گیج و کرخت شدم بودیم. در ژاروسلاو، شعارهای هیتلر را بر دیوارهایش دیدیم و پرزیسل که بصورت ایستگاه اتوبوس در آمده، کنیسای دیگری در لسکو از قرن شانزدهم متعلق به سفارادیهها که مانند قلعه جنگی با دیوارهای قطور به کلفتی یک متر و نیم ساخته شده. در شهر ریمانو کنیسانی را چنان وحشیانه ویران کرده اند که چندش آور است. برخلاف «واین سوت» که جلال و زیبایی آن جلب توجه میکرد، در اینجا وحشیگری، غارت و خرابکاری نازیها کاملاً مشهود است. سقف ها همگی منفجر شده، نقاشی ها تکه پاره و شکسته که در میان آن تصاویر، تکه هائی از نقش دیوار ندبه اورشلیم را میتوان یافت و اینجاست که جای ندبه و گریه است.

در شهر ژبنی تفاوت کلی در برنامه داشتیم. راننده اتوبوس ما را به اردوگاه کار اجباری نازیهای اس اس برد که چهارده هزار زندانی آن در سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴ مرده اند. در این زمین اکنون یک ساختمان آپارتمانی و یک مدرسه قرار دارد و نشانی که مشخصات اردوگاه بر آن است بر دیوار ساختمان دیده میشود.

از آخرین کنیسانی که دیدن کردیم در شهر بویوا بود که بوسیله یک ربای حسید در قرن هجدهم ساخته شده است. در نزدیکی آن خانه چوبی نسبتاً

کوچکی قرار داشت که برای پت دنلو یادآور خانه های بسیاری از یهودیان بود که در سراسر لهستان، روزگاری نازیها ساکنانش را بیرحمانه بیرون کشیده و به اردوگاه مرگ برده بودند.

در بازگشت به کراکو، درمرکز تحقیقات دانشگاه که قبلاً از آن نام بردم، پروفیسور راسک، افکار مغشوش ما را قدری آرام کرد، با در نظر گرفتن این نکته که این مرکز، بوسیله غیر یهودیانی چون او اداره میشود. راسک خاطر نشان کرد که یافتن یک یهودی در لهستان کار مشکلی است و نظریه او براساس آمار است «جمعیت یهودی لهستان بکلی مضمحل شده و ما اکنون در صدد حفظ خاطره فرهنگ آنان هستیم». در مورد ضد یهودیگری که مخصوصاً از سال ۱۹۸۹ هنگام مبارزات انتخاباتی بیشتر ظاهر شد میگوید: «آنچه در این سالها بوجود آمده آنتی سمیتزم بدون یهودیان است». ولی ابراز امیدواری میکند که با فعالیت هائی که مرکز تحقیقات یهودی دانشگاه زیر نظر او انجام میدهد این فاصله ها کمتر شود. پس از صحبت های او، بتماشای یک ویدیوی شگفت انگیز بنام «مهمان ناخوانده» نشستیم. محتوای این فیلم تابلوهائی از یک نمایشگاه نقاشی است که چهره های یهودیان را طی قرون نشان میدهد.

گوینده: «پس از جنگ جهانی دوم، لهستانی ها به عزای سه ملیون از دست شدگان خود نشستند. هنگام ورود به یک آپارتمان خالی فراموش کردن اینکه چه کسی در آنجا زندگی میکرده آسان بود». در این هنگام تابلوی «مهمان ناخوانده» بر پرده ویدیو پدیدار شده مردی مشتاقانه دری را باز میکند. گوینده: «و در این جا او غریبه ها را می یابد. از قوم او دیگر کسی آنجا وجود ندارد... یهودیان و لهستانی ها در دوران مختلف پیوسته باهم غریبه بوده اند و با وجود این با هم بوده اند همچون تکه های یک معما».

بجای پاسخ این معما، سئوالات بیشتری برایمان مطرح شد و راسک میگفت: «در ایالات متحده، شما امتیازات بسیاری دارید. مجال تفکر درباره فردا بیش از دیروز» و ما با بار سنگینی از تصویرها و تصورات ذهنی بخانه میرویم تا به تفکر بنشینیم. *

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981

موفقیت عظیم دانشمندان در شناخت علت سرطان پستان



بخش دوم

بگیرید که در هر سلول بدن انسان در حدود یکصد هزار نوع ژن مختلف پشت سر هم مثل همان رشته تسبیح و یا شیه به نوار ویدیو بدنیاال هم قرار گرفته اند که همان رشته حیات (DNA) است که هسته هر سلول را تشکیل می دهد و هر ژن البته مسئول ساختن یک ماده حیاتی مخصوص می باشد که این ماده کار تخصصی مهمی را در بدن انجام می دهد. البته رشته حیات بصورت یک کلاف واحد نیست بلکه مثلاً در سلول های انسان بصورت ۲۳ جفت کلاف مشخص که هر کدام شیه یک کلاف کانوا هستند بسته بندی شده اند تا توی هسته سلول جا بگیرند و این کلاف ها همان کروموزوم های داخل هسته می باشد که از هر کروموزوم یک جفت در سلول وجود دارد مثلاً دو تا کروموزوم شماره ۱ دو تا کروموزوم شماره ۲ که نشان می دهد از هر نوع ژن هم دو عدد وجود دارد که ما آنها را ژن های همتا یا مشابه یا همزاد نامگذاری می کنیم یکی روی یک لنگه و دیگری روی لنگه دیگر از هر جفت کروموزومی قرار دارد. یک جفت از این

نظیر چنین مبادلات ژنتیکی نیز در سلولهای اوول صورت می گیرد تا برای مرحله گشن گیری آماده شود. بعد از مقاربت و ترکیب اسپرماتوزوئید و اوول فرزند تولید شده دارای مخلوطی از ژن های متفاوت است که از پدر بزرگ ها و مادر بزرگ های گذشته به او رسیده است و درتمام این واکنش های دو ژن که در همسایگی هم روی رشته حیات وجود داشته است همیشه با هم به یک اسپرماتوزوئید یا اوول می رسند و بالطبع در فرزند تولید شده نیز درکنار هم باقی خواهند ماند. (کتاب معمای سرطان و توارث) و جریان برخوردن مبادله ژنتیکی و جابجا شدن ژنها تاثیری در جدا کردن آنها نخواهد داشت. باین ترتیب اگر ما جای یکی از ژن ها را بدانیم با اطمینان جای ژن دیگر را که بآن پیوسته است تعیین می کنیم. این خصوصیت را همبستگی و همسایگی ژنتیکی (Genetic Linkage) نام گذارده اند.

برای اینکه به اهمیت محاری که پژوهندگان این رشته انجام داده اند پی ببرید باید در نظر

کروموزوم ها یعنی جفت آخر یا جفت شماره ۲۳ با هم فرق دارند یعنی کروموزوم های جنسی نوع X و Y هستند که جنس آن فرد را معلوم می کنند (کتاب معمای سرطان و توارث).

حالا وقتی پژوهنده ای بخواهد یک ژن مخصوص مثلا ژن مولد سرطان را پیدا کند و به ساختمان و طرز کار و نوع مخصوصی که در بدن درست می کند پی ببرد باید توی یکصد هزار ژن دنبال آن بگردد. این کار همان طور که در بالا ذکر شد مثل جستجوی یک فرد مظنون در قاره امریکاست بدون آنکه مشخصات آن فرد معلوم باشد. برای اینکار مثلا کارآگاه از روی قرائن و شواهد مملکتی که آن شخص ممکن است در آنجا باشد را پیدا می کند و بعد به شهر و محله به محله می رود و از افراد و «همسایه ها» پرس و جو می کند و روش «بگو همسایه ات کیست تا بگویم کیستی» استفاده می کند تا فرد مورد نظر را پیدا کند.

پژوهندگان نیز برای اینکه جای یک ژن معیوب را در یک بیماری ارثی و خانوادگی پیدا کنند اول دنبال ژن های همسایه و هم بسته به این ژن مورد نظر می روند و ارتباط یک یا صدها ژن شناخته شده را با یک ژن مشول بیماری تحت بررسی قرار می دهند تا بفهمند کدام یک از ژن های شناخته شده با ژن مظنون و مورد نظر نوعی هم بستگی و همسایگی دارند بعد آن ژن شناخته شده را بعنوان شاخص یا نشانه و یا محک بکار میبرند تا افراد دیگر را هم که همان بیماری ارثی را دارند با آن محک آزمایش کنند.

در شروع کار اول معلوم می کنند که ژن مشول بیماری روی کدام کلافه کروموزومی قرار گرفته است. مثلا اول بار معلوم شد که نوع اول سرطان پستان روی کروموزوم شماره ۱۷ قرار دارد. این خود قدم موثری بود برای موفقیت بعدی زیرا حالا بدنبال آدرس ژن معیوب در روی چهار هزار نوع ژن که روی هرلنگه کروموزوم شماره ۱۷ وجود دارد باید جستجو کرد که البته آسان تر از یکصد

هزار ژن کل سلولی است. بعد از این قسمتهای مختلف کروموزوم ۱۷ یکی یکی مورد بررسی قرار گرفت و گروه بزرگی از دانشمندان به سرپرستی دکتر مارک اسکول نیک بالاخره موفق شدند که آن یک ژن مشول بیماری را بنام BRCA1 بشناسند.

چنانچه می بینید که فقط وجود شاخص ها و نشانه ها و محک های مخصوص برای هر منطقه از هر کروموزوم است که وسیله شناسایی ژن های مختلف می گردد. در اوائل این شاخص ها از روی علائم ظاهری بود مثل مثالی که در مورد رنگ آبی چشم و کوتوله بودن در صفحات قبل ذکر کردم ولی در سال های اخیر تکه هایی از قسمتهای مختلف هرکروموزوم را که ژن های مربوطه معینی در روی آن قسمت از کروموزوم قرار گرفته اند بعنوان محک های ژنتیکی بکار می برند و چون قبلا پژوهندگان می دانند هر تکه و یا قسمت از کروموزوم در کجای آن قرار دارد، اگر یکی از این محک ها روی ژن های یک بیمار آزمایش شود و بطور مثبت نشان دهد که ژنهای قرار گرفته روی این تکه کروموزوم با ژن ناشناس همبستگی و همسایگی دارند محل آن ژن ناشناس در روی یک کروموزوم مخصوص معلوم می شود. فعالیت دسته جمعی و استفاده از کامپیوترهای عظیم این امکان را بوجود آورده است که این محک ها یعنی قطعات کوچک از همه کروموزوم ها در بانک های مخصوصی گردآوری و در اختیار پژوهندگان قرار گیرد (GENE BANK) با استفاده از همین تکه های کوچک کروموزومی که مثل آدرس سرتاسر طول رشته حیات و کروموزوم ها را تحت پوشش خود قرار داده است دانشمندان موفق به پیدا کردن ژن سرطان پستان شدند. عینا شبیه اینستکه شما یک کتابچه شامل تمام نقشه های مناطق شهر بزرگ لوس آنجلس را دارید و هر صفحه این کتاب مشخصات مخصوص آن منطقه، خیابانها، شاهراه ها و شماره های ساختمان ها را نشان می دهد و با ورق زدن کتاب تمام اطلاعات لازم را درباره این شهر بزرگ در اختیار شما قرار میدهد.

وقتی نمونه های جمع آوری شده از بافت سرطانی بیماران مختلف را که دچار نوع ارثی و خانوادگی بودند مورد آزمایش قرار دادند در حدود نصف نمونه های سرطانی با محک مخصوص BRCA1 مثبت شدند و محل آن ژن روی کروموزوم شماره ۱۷ تعیین شد. گروه دیگری در انگلستان نمونه های سرطانی را که با محک مخصوص کروموزوم شماره ۱۷ منفی بودند با محک دیگری که روی کروموزوم شماره ۱۳ قرار دارد آزمایش کردند و معلوم شد که ژن معیوب این بیماران روی کروموزوم شماره ۱۳ قرار دارد - ولی ساختمان این ژن بطور کامل مشخص نشده است و شاید در ماههای آینده بطور کامل معلوم گردد.

مسئله بسیار مهمی که چگونه دختران و زن های بعضی از خانواده ها مستعد ابتلاء به سرطان پستان و تخمدان هستند و چگونگی به ارث رسیدن ژن های مسئول این بیماری در این خانواده ها تقریباً بطور کامل روشن شده است بدینترار:

برای اینکه سلول سالم پستان سرطانی شود، یعنی به سرعت تقسیم شود و تولید تومر سرطانی بنماید، لازم است که دو نسخه شبیه بهم و همزاد ژن BRCA1 معیوب باشند. معلوم شده است که در این خانواده های مستعد یک لنگه از دو لنگه ژن همزاد در موقع تولد معیوب بوده است یعنی این ژن بطور معیوب به آن فرزند دختر به ارث رسیده و این فرد با یک ژن معیوب به دنیا آمده است که این خود باعث شده که احتمال مبتلا شدن او را زیاد کند. در مرحله دوم ژن لنگه دوم همزاد که در موقع تولد سالم بوده است بعلت دیگری در آن عیب بوجود می آید و تغییر می کند و معیوب می گردد و در نتیجه دو لنگه ژن های همزاد معیوب هستند و سلول به سرعت بطرف سرطانی شدن می رود زیرا دیگر ماده پروتئینی محصول هر دو نسخه ژن معیوب است و نمی تواند جلوی تقسیم شدن سریع سلول را بگیرد. این نوع توارث که به شکل مغلوب و یا RECESSIVE نامیده می شود باید شخص از ژن معیوب دو لنگه آن را همراه داشته باشد تا بیماری

در او ظاهر گردد. در بسیاری از بیماریهای ارثی دیگر اینکار وقتی دیده می شود که فرزند یک زن معیوب را از پدر و دیگری را از مادر به ارث برده باشد ولی در مورد سرطان پستان تجربیات نشان داده است که دختر این خانواده های مستعد به بیماری فقط یک لنگه ژن معیوب را در تولد همراه دارند و لنگه دوم ژن BRCA1 در بدو تولد سالم است و بعدها بعلت دیگری معیوب می گردد و عیب هر دو ژن سبب بروز سرطان پستان و یا تخمدان می گردد. و باز هم معلوم شده است که ژن BRCA1 از دسته ژن های جلوگیری کننده از سرطان (ضد سرطان) است مانند آنچه درباره ژن شماره ۵۳ شناخته شده است که نشان می دهد که تا زمانی که این ژن سالم است و محصول سالم در سلول درست می کند سلول با نظم و مرتب تقسیم می شود ولی وقتی هردو لنگه ژن معیوب بود سلولهای پستان به سرعت تقسیم و سرطان ایجاد می شود.

پژوهندگان برای شناختن عیب در لنگه ژنی که به ارث رسیده و آن دختر با ژن معیوب بدنیا آمده است امکانات تازه ای دارند زیرا با در نظر گرفتن اینکه چون عیب ژنتیکی ارثی است یعنی در سلول تخمک اولیه وجود داشته است و چون همه سلولهای بدن فرد از همان یک سلول تخم (ترکیب اسپرماتوزوئید و اوول) بوجود می آیند، پس باید یک نسخه از ژن معیوب در همه سلولهای بدن وجود داشته باشد، این پزشکان مقداری از رشته حیات DNA که مجموعه همه ژنهای سلولی است از گلوبولهای سفید خون افراد این خانواده های مستعد تهیه می کنند و با بکار بردن محک های مخصوص بوجود این ژن معیوب به ارث رسیده پی می برند - اما برای شناختن عیب در لنگه دوم ژن که بعد از تولد معیوب شد و این عیب فقط در سلولهای پستان وجود دارد این بار مقداری از رشته حیات (DNA) از هسته سلولهای بافت غده سرطان پستان بیمار را مورد آزمایش قرار می دهند و آن را با محک مخصوص دیگری آزمایش می کنند تا بوجود عیب در لنگه دوم ژن سرطان پستان BRCA1

پی ببرند. و بدین وسیله است که می توان مستعد بودن یک یا چند نفر از فرزندان خانواده و فامیل را برای ابتلاء به سرطان پستان در دوران کودکی دختران معلوم کرد.

اینک با پیدا شدن ژن شماره یک BRCA1 و ساختمان آن و محصولی که این ژن در سلولها می سازد امید بسیاری وجود دارد که این اطلاعات در تهیه درمان های موثر دارونی و قطعی سرطان پستان و راه های پیش گیری از آن تسریع بعمل آورد و مواد دارویی و پادتن های موثر و حتی واکسن های جلوگیری از این بیماری تهیه و در اختیار بیماران قرار گیرد.

اما از لحاظ اجتماعی شناسائی این ژن چه عواقب و اهمیتی خواهد داشت، در نظر اول با شناسائی ژن های مسئول در ایجاد بیماری و در دست داشتن محک های اختصاصی برای تشخیص و شناسائی بانوانی که حامل این ژن های معیوب هستند و به اصطلاح تعیین دختران و زنان در «معرض خطر» که ممکن است بعدها مبتلا به سرطان پستان بشوند، تا زمانیکه هنوز درمان قطعی بیماری شناخته نشده اطلاع از اینکه خانمی حامل ژن بیماری است نگرانی و ترس برای او و افراد خانواده اش تولید خواهد شد و احتمالاً در آینده شرکت های بیمه با آزمایش افراد از لحاظ داشتن ژن معیوب در صورتی که جواب مثبت باشد ممکن است از بیمه

کردن آن شخص امتناع نمایند و این آزمایش خود وسیله تبعیض و درد سر بزرگی بشود. اما این جهت تاریک قضیه است طرف روشن و امیدوار کننده این پیشرفت ها اینست که اولاً اگر کسی در معرض خطر ابتلاء به سرطان پستان باشد و تحت توجه دائمی قرار گیرد به محض شروع بیماری و در بدو وجود عارضه تشخیص داده می شود و با درمان هائی که هم اکنون هم وجود دارد این نطفه اولیه بیماری از بین می رود و نتیجه مهم دیگر این کشف اینست که با شناخته شدن ژن معیوب و محصولی که در بدن می سازد که آنهم معیوب است شاید بتوان با استفاده از محصول ژن سالم مربوطه که از افراد سالم تهیه می شود و کاربرد این محصول سالم بعنوان ماده درمانی از بروز آن جلوگیری کرد و یا در صورت شروع بیماری آن را درمان کرد و همینطور تعویض ژن سالم مربوطه با ژن معیوب در بیماران یک دیدگاه وسیع و قابل دسترسی شده است.

راه دیگر درمان که مورد توجه است کاربرد ترکیب ژنتیکی که مخالف ژن معیوب می باشد (ANTISENSE) با تجویز این نوع مواد ژن معیوب را از کار انداخت و اگر چه در نظر اول این پیشرفت عظیم ممکن است نگرانی هائی در خانواده ها ایجاد کند ولی نهایتاً نتیجه پرباری برای بسیاری از زن هائی که در معرض خطر هستند خواهد داشت.

دکتر لیدیا حکیمزاده

دندانپزشک

16550 Ventura Blvd., Suite 320
Encino, CA 91436

(818) 784-2414

قبول بیمه های دندانپزشکی

درمان بیماریها و لثه و جراحی لثه

درمان بیماریهای ریشه دندان (روت کانال)

ساخت ر و کشهای چینی و پروتزهای ثابت و متحرک

ترمیم دندانهای شکسته و دندانپزشکی زیبایی (باندینگ)

دندانپزشکی کودکان و پیشگیری از پوسیدگی دندانها



هاله انکار

برای آنکه حوصله تان سر نرود سعی می کنم ساده و کوتاه بدون درشتی اندیشه و سختی کلام بنویسم. در میان خیل خوانندگان شوفار اینجانب هم از چشم بد دور یکی دو تا طرفدار البته نه چندان پرویا قرص اما با انصاف پیدا کرده ام که یکی از همین طرفداران بمن ایراد گرفتند هنوز پایت به لوس آنجلس نرسیده و عرق خشک نشده شروع کرده ای به ایراد گرفتن از مردم و پیشنهاد میکردند بیشتر تفریحی و سرگرم کننده خلاصه با مزه بنویسم تا موارد دیگری که احتیاج به تفکر دارد. بنده هم با کمی مزه در جوابشان گفتم شما هم مثل آن عده ای که معتقدند انسانها زائیده شده اند برای آنکه زندگی کنند نه تفکر، چرا که همین فکر کردن کار دستشان داده، از اندیشیدن و تأمل و بیداری گویا دل خوشی ندارید!

راست قضیه اینستکه همه نوشته ها حتماً نباید بوی عطر بدهد و معطر باشد خصوصاً آنکه نظر همه خوانندگان را یکجا نمی توان جلب کرد. آنهاست که می خواهند تنها برای جلب خواننده بنویسند معمولاً نتیجه برعکس میشود.

همانطور که برای زندگی کردن انگیزه لازم است، نوشتن هم انگیزه میخواهد. گاه این انگیزه ها نومید کننده و خشن و ناصاف و گاه هموار و نرم و دلنشین هستند اما جملگی در یک امر مشترکند و آن تأثیر و اثری است که این انگیزه ها بروح نویسنده می گذارد و باعث گشودن زبان او میشود. گذشته از این برای آنکه بتوانیم با مردم ارتباط برقرار کنیم باید باری در چنته و پیغامی بهمراه داشته باشیم تا مؤثر واقع شویم بغیر از این هر چه باشد حکم تزریق آمپول هوا به مردم را دارد.

خیلی ها در این دنیا برای خود دکان سرنیش امن و امانی میسازند، می آیند و میروند بدون آنکه تأثیری بر هیچکس و هیچ کجا بگذارند. نه فریاد می زنند، نه لجباجت می کنند، نه قصد ثابت کردن چیزی را دارند، نه سرشان به سنگ میخورد، امن می آیند و امن می روند. برآستی آیا این چنین می شود زندگی را بیمه کرد و از هیچ نهراسید؟ آیا میشود آینده ای خالی از شور و شر و سرشار از اطمینان برای خود دست و پا کرد. آیا میشود در ساحل امن اقیانوس آرام لمید و به همه کس و همه چیز در اطراف بی اهمیت بود؟ خلاصه اینکه باید بر روی اشکالات موجود دست گذاشت و آنقدر پافشاری و سرسختی کرد و از قضاوت دیگران نهراسید تا به نتیجه رسید بخصوص اینکه همه ما بخوبی میدانیم این دنیا بهشت مطلق نیست و ما خاکیان هم همگی فرشتگان از آسمان رسیده نیستیم. همه مان اشتباه می کنیم و جای انگشتان اشتباه کاری هایمان برصحنه زندگی نقش بسته. پس زائد بنظر می رسد که نقاب بی غمی و خوش ظاهری بر چهره و برروی حقایق تلخ زندگیمان بگذاریم و خود را جدا از کاستیها و گره ها بدانیم و در انتها همه را جانی پنهان و نهفته نگاهداریم که چه؟ که هیچکس نفهمد و هیچکس نشنود؟ شک نیست بسیاری از ما آدمهای ضعیف، خجالتی و گرفتار هستیم و فقط با میل و

اشتیاق بسیار ادای اقتدار و مقتدر بودن را از خود نشان میدهیم. ما نسل گرفتار بر سر دوراهی مانده برزخی میان دو فرهنگ گیر کرده چرا عادت کرده ایم خواب و رؤیا را جزئی از واقعیت بدانیم. در ظاهر همه چیزدان و آداب دان و مبادی رفتار و کردار، مبادی عقل و خرد، اما در خانه و خلوت خویش به بن بست رسیده پیشانی بدیوار می کوبیم و ناچار و راه ندان. این همان رویانیت است که جزئی از واقعیت زندگی ما شده.

جای تأسف است در اجتماعی که سرعت پیشرفت تکنیک همه هان را به سرگیجه انداخته ما خود را در هاله انکار و فراموشی و شانه بالا انداختن های «بمن چه مربوط» پوشانده ایم و بجای آنکه هوشیارانه و عالمانه چهار چشمی مواظب خود و کودکانمان باشیم زیارتگاهمان فروشگاهها و مغازه ها و ویتترین بوتیک ها شده. در این اجتماع کوچک لوس آنجلسی خودمان خیلی که اهل باشیم و بخواهیم با دنیای اطرافمان ارتباط برقرار کنیم روزی چند دقیقه ای رادیوی ایرانی گوش میدهیم یا سری به همسایه و فامیل زده از زبان این و آن خبر می گیریم. اینکه نشد ارتباط با دنیای خارج! در شهری که زندگی می کنیم فقر ارتباطات فرهنگی بسیار بچشم می خورد. آیا هر کدام از ما در طول روز و هفته و ماه چند صفحه می خوانیم. سرانگشتی حساب کنید تعداد مهمانیهایی که می رویم و میدهیم بیشتر است یا صفحاتی که می خوانیم؟

در این مرحله که هستیم تأکید بیشترم روی کودکان است که آنها در چه محیطی و در احاطه چگونه والدینی رشد خواهند کرد. اندک غفلتی در روح و روان کودکان بجای خواهد ماند. بطور قطع از لجن زار، توقع روئیدن گل و سنبل را نمی توان داشت. برای رشد گل و سنبل محیط مساعد و آب و هوا و خاک و شرایط مساعد لازم است و ما والدین مسئول بوجود آوردن این شرایط هستیم. در این رهگذر دل اساسی این حرکت را بدوش خانمها می گذارم. دبستان و دانشگاه ما خانواده است.

خانواده جامعه را میسازد و زن خانواده را. واقعیت اینستکه زنان ظرفیت بیشتر، حوصله و تحمل بیشتر، تجربه بیشتر و فداکاری بیشتری را دارا هستند. بهمین جهت زن سنگ پایه خانواده است و اگر این سنگ بپوسد همه چیز می پوسد. زنان زمینی ترند و با چشم درون به بیرون نگاه می کنند. زن است که طرح میکند، اندیشه میکند و با نهایت دقت و هوشمندی بافتهای زندگی را در کنار هم می چیند، پس وظیفه ما آنقدر گرانمایه و گران مند است که وقت آن رسیده از دل مفعولی رخوت انگیز خود بیرون بیاییم و جهتی سازنده به حرکتهایمان بدهیم. برای رسیدن به این منظور و بدست آوردن قدرتها و نیروهای درونی مسلماً وقت و انرژی لازم است. باید فرصت تأملی برایش بگذاریم تا آمیزه ای غنی به بار آید. بجای ظاهر پردازی و ظاهر پرستی باید دست بیاندازیم به واقعیت های درونی مان، آنان را بیرون بکشیم و جلوی چشمان خود سبک سنگین کنیم ببینیم قابلیت ها و اندوخته ها چقدر است یا درد و اشکال کار از کجاست. ما که خدا را شکر همه طیب خویشیم، خب طبعاً طیب خویش بودن مهارت و زیردستی و بالاتر از همه صداقت و واقع بینی میخواهد تا عنان زندگی از دستان بیرون نرود و دست به التماس و دعا بزنیم که اگر گره کار به دعا باز میشد، اینک ما در این منزل و پایگاه نبودیم.

در این شهر هزاران مراکز آموزشی بزرگسالان وجود دارد با انواع و اقسام برنامه های مختلف و دوره های کوتاه و بلند از کامپیوتر گرفته تا طراحی و گل سازی و هنرهای تزئینی و دکوراسیون و نویسندگی و هر چه بخواهیم، مرز و محدودیت سنی هم ندارد، از هر زمان میشود شروع کرد.

راستی چه میشود اگر همیشه خدا شاگرد بمانیم. مگر نه اینکه فراوان باید شاگردی کرد تا به آموزگاری رسید؟

نیست شرح این سخن را منتها
پاره ای گفتم، بدان زان پاره ها.





خاک خوب خدا

سیری در سرگذشت سبزین اسرائیل

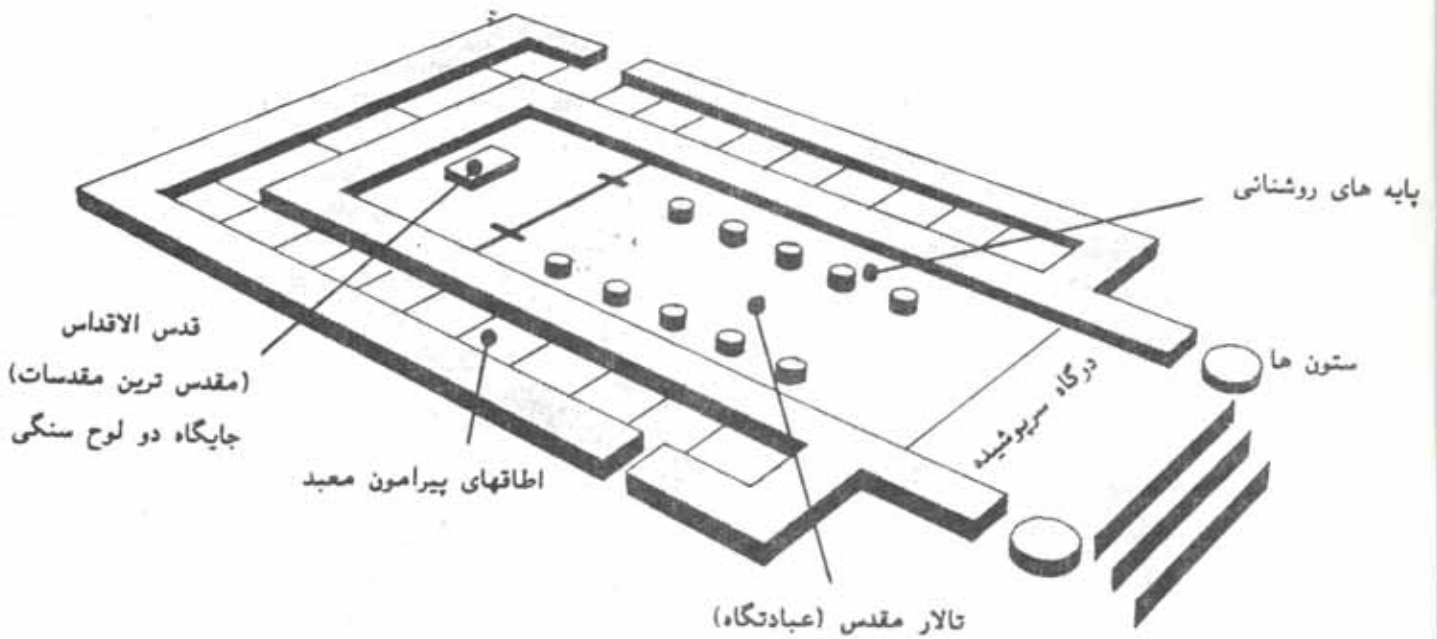
دکتر بهوشنگ ابرامی

۴ - روز گشایش معبد

تک تک ذرات وجودش می فرستد. نشئه اش می کند و سبکش. آنقدر سبک که از خویش خویشتن رها میشود و وجود خدایا بهتر از همیشه حس می کند. آنقدر سبک که حس می کند می تواند روی آب آرام دریا گام بردارد. آنقدر سبک که قاصدکی میشود دستخوش نسیم ملایم و معطر بهاری. اندیشه عمیق و فرورفتن در شکوه هر یک از این دو روز، یهودی را سخت دلشادش می کند. بار سنگین و کمر شکن درد و غم قرون

خاک خوب خدا روزهای پر فروغ تابناک فراوان دارد و روزهای تیره و تاریک بسیار. روزهای پرشور شادی آفرینش بشمارند و روزهای اندوهبار غم آلودش اندک نیستند. روزهای فراز پرآوازش از حد فزونند و روزهای فرود بی فروغش بی حد. اما در میان همه روزهای تابناک شادی آفرین پرآوازش دو روز است که در زندگی این خاک جانی جدا دارند. عظمت و شکوه این دو روز چنانست که تفکر درباره آنها انسان یهودی را مست افتخار می کند. امواج نامرئی شور و نشاط و سربلندی و سرافرازی را به

طرح معبد سلیمان



بالای آن برد. و همان کوهی که از فراز آن ندای خدا بگوش ابراهیم رسید که: دست نگه دار. دانستم که بمن ایمان داری. خدا اینجاست. اینجا موریاست. کوه موریاست. کوهی که اینک معبد مقدس را بر سینه دارد. سطح گسترده کوه صاف است و هموار. معبد به روی آن با ابهت و عظمت خاص قد علم کرده. معبد روی به شرق دارد. به شکل مستطیل ساخته شده. طول آن شصت ذرع است. عرضش بیست ذرع و بلندای اش سی ذرع. از مدخل تا انتهای سه قسمت دارد. یکی درگاه سرپوشیده، دیگری مکان مقدس برای انجام نیایش و مراسم مذهبی (هخال) و سومی قدس الاقداس، یا مقدس ترین مقدسات (دویر) که امروز صندوق عهد الهی را از خیمه گاه موقت داود بر کوه صیون بدانجا می برند. درون قدس، پیکر دو فرشته بسیار بزرگ که از چوب زیتون ساخته شده و با طلا پوشیده از دو سو، صندوق پیمان الهی را نگهدارنده خواهند بود. بلندی هر فرشته

را از ذهن او می زداید و اشگ شادی را از چشم او جاری می سازد. درخشش این دو روز، چون آفتاب نمیروز تموز دیده را به خیرگی می کشاند. یکی از این دو روز، روز گشایش معبد است و روز دیگر، روز هفتم بدنبال جنگ شش روزه. و امروز روز گشایش معبد است. معبد اول، اول ترین و اولترین همه معابد دنیا از روز اول تا روز اید.

و سلیمان پر هیبت و پر صلابت بر جایگاه خاص خویش ایستاده است. او پادشاه خاک خوب خداست. جمعیت در برابرش، در صحن گسترده معبد، موج میزند. کاهنان و لایوان با جامه های پاک و زیبا پیشاپیش مردم ایستاده اند. سلیمان لباده ای ارغوانی به تن دارد. صیصیت او از ابریشم سفید خالص است و در زریفت کاری آن دو ستاره طلائی داود می درخشند، پوشش سرش برنگ آبی است و پاهایش برهنه.

اینجا موریاست. کوه موریاست. همان کوهی که ابراهیم پسرش اسحاق را برای قربانی خداوند به

دو ذرع است. قدس یا دویر جایگاه الهی است و همه کس اجازه ورود بدانرا ندارد. فقط کاهنان بزرگ، آنهم در یوم کیپور می توانند داخل تالار شوند. شیوخ مذهبی از درگاه وارد عبادتگاه بزرگ یا مکان مقدس میشوند. در این تالار ده پایه در دو ردیف برای قرار دادن چراغ صف کشیده اند.

معبد پنج قربانگاه دارد. یکی در مدخل تالار مقدس، دو قربانگاه داخل بنا، یک قربانگاه در درگاه سرپوشیده و قربانگاه بزرگ دیگر در حیاط وسیع.

ساختن معبد هفت سال طول کشیده است. در این هفت سال صدها و هزارها کارگر و صنعتگر و سنگ تراش و منبت کار و چوب بر و درودگر و طلاکار و هنرمند و نقش نگار و سرکارگر و معمار و بنا شب و روز کار کرده اند. براساس قراری که سلیمان با حیرام پادشاه صور بسته چوبهای سرو آزاد و صنوبر مورد لزوم از لبنان وارد شده و در برابر آن چند هزار کر گندم و چند هزار کر روغن و چند هزار خمره شراب به صور صادر. سنگهای گرانبها خارج از شهر اورشلیم تراشیده شده و بوسیله باربرداران قویدست به شهر حمل گردیده. در ساختن بنای خدا، بنائی که می بایست مظهر صلح و دوستی و انسانیت باشد هیچگونه چکش و تبر یا آلت آهنی دیگری که امکان بکار بردن آن در قتل و خونریزی باشد بکار گرفته نشده. زمان زمان صلح است و آرامش. خطه فرمانروائی سلیمان از نهر فرات تا مرز مصر گسترده است و در این خطه پهناور کسی را با کسی دشمنی نیست. همسایگان نیز کوچکتر از آنند که جرأت حمله به خاک خوب خدا را بدل راه دهند.

معبد در دو سوی مکان مقدس دارای پنجره های مشبک است. درهای چوب زیتونی آن حکاکیهای بسیار زیبایی دارد که همه پوشیده از طلایند. در داخل معبد هیچگونه سنگی بچشم نمی آید. همه جا از طلا پوشیده شده. تالار مقدس، یا عبادتگاه بزرگ با نور پنجره ها که در سطحی بالا قرار گرفته اند و نیز ده چراغی که روی

پایه های زرین قرار دارند روشن میشود. اما قدس الاقداس هیچ پنجره یا روزنه ای ندارد. تاریکی سحرانگیزی برآنجا حکمفرماست. سراسر آن، دیوارهایش، سقفش و کف اش با زرناب پوشیده شده. زنجیرهای ظریف زیبای زرین در جلو ورودی قدس از بالا تا پائین آویزانند.

آذین بندی درون خانه خدا که هوایش معطر است و خوشبو نظاره گر را بر جای میخکوب می کند. دیوارها با نقش درختان نخل، گلهای زیبا و فرشتگان تزئین گردیده اند. معبد شکوهمند مقدس پس از هفت سال امروز آماده است که صندوق پیمان الهی را درون خویش جای دهد.

و امروز روز گشایش معبد است. اورشلیم شاد است. سرافراز است. هیجان زده است و به آرزو رسیده. هوا پاک است و دلپذیر. مراسم حمل صندوق میثاق الهی از کوه صیون تا کوه موریا همه را به شور و سرور واداشته. کاهنان بزرگ صندوق را در چهار طرف در دست گرفته اند. و لایوان و کاهنان و شیوخ دیگر همه بدنبال آنها با پای پیاده بسوی کوه موریا میروند. از کوه صیون تا کوه موریا فاصله زیادی نیست. گامها آهسته است اما تپش قلبها در درون سینه ها تند، تمام آلات مقدس دیگری که در خیمه گاه موقت داود قرار داشته نیز بسوی خانه خدا برده میشوند. خیمه خالی است.

صندوق که به نزدیک معبد میرسد شور و هلهله جماعت اوج می گیرد. همه ایستاده اند. همه وجود خدایرا بهتر حس می کنند. همه خود را با خدای خود نزدیکتر می بینند. گاوان و گوسفندان بیشمار قربانی می گردند. و کاهنان بزرگ آرام و با تأنی درون معبد قدم می گذارند. به قدس الاقداس، جایگاه الهی نزدیک میشوند. خدایرا ستایش می کنند و صندوق را درون جایگاه بین دو فرشته بزرگ زرین جای میدهند. دو لوح سنگی که خداوند به موسی داده داخل صندوق است و صندوق گرانبهاترین گنجینه قوم.

امروز روز گشایش معبد است. مردم از شادی در پوست نمی گنجند. اشگها از دیده ها

جاریست کاهنان بزرگ از قدس بازگشته اند. همه در بیرون خانه خدایند. سلیمان بر سکوی درگاه ایستاده است. پر هیبت و پر صلابت. سکوتی مطلق برقرار میشود. نفس از کسی برنمی آید. جماعت همچنان ایستاده اند.

سلیمان «نطق افتتاحیه» اش را که برپوست آهو نوشته شده با صدای رسا می خواند: تبارک باد نام ادونای، خدای اسرائیل، که آنچه را بیدم وعده داد امروز به انجام رساند. داود پدرم اجازه نیافت برای خدا خانه ای بسازد چرا که او یک سرباز بود و خون بر زمین ریخته بود. پدرم آرزو داشت این معبد را در دوران پادشاهی خویش بسازد. من اینک از خداوند رخصت می طلبم که این بنا را که بجای پدر خود داود ساخته ام پذیرا شود و عبادات بندگان خود را قبول کند. آنچنانکه وعده ای را که به پدرم داده بود عمل کرد. امروز خداوند قولی را که با زبان به داود داده بود با دست به عمل رساند.

خانه ای که امروز گشایش آنرا جشن می گیریم عظیم است زیرا که خدای ما از جمیع خدایان عظیم تر است. اما کیست که بتواند خانه ای از برای او بسازد. زیرا که فلک الافلاک هم گنجایش او را ندارد. ای قادر متعال تو خورشید تابان را در آسمان بیکران جای داده ای. با اینهمه خود می خواهی درون ابرها و در تاریکی باشی. اینک من از برای تو معبدی ساخته ام که مکان مخصوص دو لوح سنگی تو نیز چنین باشد. تاریک و بی نور.

خدایا، نه در تمامی آسمان و نه در سراسر زمین خدائی چون تو یافت نمیشود که کسانی را که با تمام خلوص نیت بسوی کشانده میشوند رحمت دهد و خواسته های آنها را به انجام برساند. از درگاه تو استدعا دارم آنها که در حضور تو به سوی این معبد می آیند و از تو تمنائی دارند تمنای آنها را بپذیری.

نطق کوتاه پایان می گیرد و فریاد «آمن. آمن» در هوا اوج. تومار کوچک پوست آهو بسته میشود و سلیمان جماعت را که چشم به او

دوخته اند برکت میدهد. آنگاه بسوی قدس بر زمین زانو میزند. دستهایش را بسوی خدا دراز می کند و با دیدگان بسته نیایش معروف خود را می خواند:

خداوندگارا! به نیایش و لابه بنده خود توجه کن و دعائی را که امروز به درگاه تو می کند بشنو. از این معبد که از برای تو ساخته شده دیده برندار و دل بستگی قوم خود اسرائیل را که بسوی این مکان بتو دعا می کند شنو! باش.

خداوندگارا! اگر حقوق کسی توسط همسایه او پایمال شد و او به خانه تو آمد و از تو عدالت خواهی کرد سخنش را از آسمانها که مکان سکونت تست بشنو و عدالت را به او عطا کن.

خداوندگارا! اگر قوم تو اسرائیل بسبب گناهی که بتو ورزیده در برابر دشمنش ناتوان شد و پراکنده، آنگاه که بسوی تو و معبد تو روی آورد و از تو مدد خواست لابه اش را از آسمانها بشنو. دعایش را اجابت کن و او را به این سرزمین، سرزمین خوبی که به پدران ایشان ارمغان کرده ای باز آور.

خداوندگارا! هنگام خشکالی و قحطی، آنگاه که قوم تو به سوی این مکان دعا کند از آسمانها سخنانش را بشنو و زمین تشنه اش را با باران سیراب کن.

خداوندگارا! آرزمان که بیماری ویا همه گیر شود، یا ملخها به کشتزارها هجوم آورند، و یا دشمنان قوم او را در تنگنا بگذارند، آنگاه که افراد قوم بسوی معبد تو دعا می کنند و از تو مدد می طلبند تو از آسمانها که مکان سکونت تست سخنان ایشان را گوش کن و قوم را از شر بلایا مصون نگه دار.

خداوندگارا! اگر فردی از افراد قوم اسرائیل گناه ورزد، چنانچه هیچ انسانی نیست که مرتکب گناه نشود، و تو برآن فرد خشناک شوی، آنگاه که او به معبد تو پناه آورد و توبه کند تو از آسمانها لابه اش را بشنو و توبه اش را بپذیر.

خداوندگارا! اگر افراد قوم تو اسرائیل در دست دشمن اسیر میشوند، آنگاه که دست بسوی تو

دراز کنند و از تو کمک بخواهند تو از آسمانها که مکان سکونت تست دعای ایشانرا گوش ده و آنانرا بسوی خانه ای که بنام تو بنا کرده ام بازگردان.

خداوندگار! این تنها افراد قوم تو اسرائیل نیستند که بندگان تواند. تمام ابناء بشریت نیازمند تواند. غریب بیگانه ای که از قوم تو نباشد، اما بخاطر شنیدن نام مقدس تو از سرزمینی دور بدینجا بیاید و در برابر معبد مقدس تو دست نیاز بسوی تو دراز کند و بر تو دعا، سخنش را از آسمانها که مکان سکونت تست گوش کن و دعایش را اجابت. باشد که «جمیع قومهای جهان نام ترا بشناسند و مانند قوم تو اسرائیل از تو بترسند و بدانند که اسم تو براین خانه که بنا کرده ام نهاده شده است» (اول پادشاهان - هشتم - ۴۳)

آخرین جملات سلیمان در نیایش پر احساس اوج قدرت و شکوه اسرائیل است. بنای مقدس برای همه بندگان خدا باید مقدس باشد. یهودی باید سینه اش خالی از کینه باشد. «بیگانه» که در همه فرقه ها و مذاهب و ملل و ایدئولوژیها دشمن خطرناک است در رسالت یهودیت، در تعلیمات موسی، که اینک در نیایش سلیمان انعکاس یافته، بنده ایست چون دیگر بندگان خدا. و از همین رویت که با برپا داشتن معبد، دیگر ستایشگاهها در دوران پادشاهی سلیمان همچنان برجای میماند و هر فرد بیگانه ای که به این سرزمین می آید می تواند به ستایشگاه خاص خویش برود. زور و چماق و حقه و نیرنگ برای یهودی کردن «بیگانه» در میان نیست هیچ، سلیمان از خدا طلب می کند که اگر این فرد بیگانه در برابر معبد مقدس «هر چه را از خدا استدعا کند» دعایش اجابت شود. «هر چه را؟ ولو آنکه چیزی علیه مصالح قوم باشد؟! باور ناکردنی نمیاید. اما این درست قلب ماهیت یهودیت است که در زمان اوج حکومت سلیمان چون گوهری تابناک میدرخشد. آزادی و برابری برای همه انسانها. نیایش سلیمان که پایان می گیرد، همچنانکه زانو زده است، با گوشه صیصیت خود دست بسوی قدس دراز می کند. آنرا می بوسد. بر می خیزد

و به آواز بلند می گوید: ادونای خدای ما با ماست. اگر ما او را با بی اعتنائی به تعلیمات موسی ترک نکنیم او هرگز ما را ترک نخواهد کرد. اوامر خدایرا بجا آورید تا در پناه او امن دامن باشید.

سلیمان از جایگاه خود پائین می آید و جشن پرشکوه خاک خدا که هفت شبانه روز بدرازا می کشد آغاز میشود. قربانها در راه خدا فراوانست و از حد فزون. مردم بیاد روزی که داود، شاه اسرائیل، صندوق میثاق الهی را به صیون می برد از خود بیخود شده بود و میرقصید و دست بهم می کوید، به رقص و پایکوبی پرداخته اند. اورشلیم یکپارچه شور و شادی و هیجان است. کاهنان کرنا می نوازند. لایوان به آوای بلند سرود می خوانند و سنج و بریط و عود و رباب و دف و دهل می نوازند.

خداوند را حمد گوئیم

ادونای خدای اسرائیل نیکوست

رحمت خداوند ابدیست

او را ستایش کنیم. او را نیایش کنیم

خداوند پشت و پناه اسرائیل است.

سلیمان در دوره پادشاهی اش افتخارات بزرگی برای اسرائیل آفرید. اما هیچیک از آنها با ساختن معبد برابری نمی کرد. بنای معبد اول بود که نام او را جاودانی ساخت. تا آن حد که آنرا گاه «معبد سلیمان» می خوانند. دوران پادشاهی سلیمان تجلی واقعی یهودیت است. زیرا صلح بر همه چیز حاکم بود و این آرزو که امتی بر امتی شمشیر نکشد و جنگ و ستیز چنان برچیده شود که شمشیرها برای ساختن گاوآهن و نیزه ها برای ساختن اره بکار گرفته شود (اشعیا، نبی - دوم - ۴) از آرمان به عمل بدل شده بود.

معبد اول چهار صد سال پای برجا ماند تا آنکه بدست بابلیان از هم فروپاشید. پادشاهی سلیمان چهل سال دوام یافت و چون او چشم از جهان فرو بست قبایل شمالی سر بشورش نهادند. در این زمان نهصد و اندی سال مانده بود تا عیسی در خاک خوب خدا ادعای پادشاهی کند. *

کتابخانه
میرزا کاظم
کلیف
۱۸۸۰

از: جهانگیر صداقت فر

«ای خونمان زنگاره ی یک طیف»

— نمادی از عریانی عشق —

و با شعرم
آشتی دهید
شعور احساس نازکتان را
و آغوشی داشتیم کاش
به بی کرانگی آفاق
تا به سینه بفشارمتان سخت،
تا به سینه بفشارمتان گرم.

آغوشی داشتیم کاش
به بی کرانگی آفاق
تا بفشارمتان به سینه
با تمامی عشقی که
ز چشمه ی قلبم جاری است
و ببوسمتان با تمامی
شهد محبتی که به جان دارم
و دل بسوزمتان غمگسارانه!

چتری باشمتان
یا سایه بانی
یا تکیه گاه امانی، شاید
در ارتفاع بی پناه جانی پرتگاه عمر.

های مردمان
دوست دارم همتان را
که همه

همتباران منید
و در ریزترین ذره ی زنده ی جانم
رازی ز رمز همگونگیان
نهفته مانده است
تا جاودان بماند
یادگار همجان بودنمان
تا هماره ی زمان.

های
ای خونمان زنگاره ی یک طیف
دوست دارمتان،
هم از دل و از جان ...

*

آه،
«نهان بینی» داشتیم، کاش
که عیان کند
گنج گون دروغم را
تا بشناسیدم
آنگونه که ام:

غزلی از مولانا

دوستی

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم
که تا ناگه ز یکدیگر نمائیم
چو مؤمن آینه ی مؤمن یقین شد
چرا با آینه ما رو گرانییم؟
کریمان جان فدای دوست کردند
سگی بگذار، ما هم مردمانیم
غرضها تیره دارد دوستی را
غرضها را چرا از دل نرانیم؟
گاهی خوشدل شوی از من که میرم
چرا مرده پرست و خصم جانیم؟
چو بعد مرگ خواهی آشتی کرد
همه عمر از غمت در امتحانیم
کنون پندار مُردَم، آشتی کن
که در تسلیم، ما چون مردگانیم
چو بر گورم بخواهی بوسه دادن
رُخَم را بوسه ده، کاکنون همانیم
خمش کن مرده وار ای دل، ازیرا
به هستی مُتهم ما زین زبانیم



کیتترینگ کاشر بهادر



اعتبار کیتترینگ های لوس آنجلس
اورنج کانتی - سان دیاگو

محفل و شبهای پر خاطره خود را با غذاهای خوشمزه بهادر گرم سازید.
بهادر کیتترینگ پر سابقه لوس آنجلس با ارائه سرویس برتر و کیفیت بهتر
همیشه آماده است از مهمانان عزیز شما پذیرائی کند



سیستم گلات کاشر کیتترینگ بهادر

زیر نظر مستقیم ربای

Rabbi Yehuda Bukspan

میباشد



تلفن: ۷۱۳۵-۶۰۹ (۸۱۸)

18750 Oxnard St., # 415 • Tarzana, CA 91356

نوشته: شالوم علیخم

ترجمه: صیون ابراهیمی

من خوشبخت

من یتیم



آن همیشه میماندم. هر بار که این اتفاق میافتاد، با آرنج به پهلوی من میزد و میگفت که حواس من جای دیگر است (چطور حدس میزد؟) و حتماً دارم به ماهیچه گوساله فکر میکنم (چطور می فهمید؟). ولی دلسرد نمی شد. یکبار دیگر آنها با من دوره کرد. مثل برق شروع میکردم و دوباره بعد از چند خط میماندم. کلمات بیرون نمی آمدند. الياهو گوشم را میگرفت و فریاد میزد: «کاش بابامون سراز قبر بلند میکرد و میدید چه بچه خنگی داره...!» و من جواب میدادم: «خوب آگه سربلند میکرد که دیگه من مجبور نبودم براش قدیش بگم!» و بخاطر این بلبل زبانی، کشیده آبداری برگونه من کارسازی شد. با بلند شدن سروصدا، مادرم فریاد زد: «قربانت برم! داری چکار میکنی؟ کسی را داری میزنی؟ یادت رفته که این بدبخت یک بچه یتیمه؟» من حالا در رختخوابی که پدرم در آن میخوابید در کنار مادرم میخوابم - تنها تکه ای از

در زندگی هرگز باندازه حالا خوشبخت نبوده ام. علت این موضوع چیست؟ همانطور که مستحضر هستید، پدرم، پیسی - خزان کنیسا، روز اول شاعوت درگذشت و مرا یتیم کرد. اولین روز بعد از شاعوت، من و برادرم به خواندن قدیش، دعای مردگان، پرداختیم. برادرم الياهو قدیش گفتن را بمن آموخت. برادرم الياهو برادری دلسوز است و معلمی ناشی. خیلی عصبانی مزاج است و دست بزن هم دارد. کتاب نیایش را در اولین روز بعد از شاعوت در دست گرفت و با هم نشستیم تا بمن قدیش یاد بدهد، کلمه به کلمه: «یسگدل و یسگدش شمه ربا» انتظار او این بود که من بلافاصله یاد بگیرم. قدیش را یک بار از اول تا آخر خواند و من با او تکرار کردم. سپس از من خواست که همه را از حفظ برایش بخوانم. البته من سعی کردم، اما نشد. چند خط اول آنقدر مشکل نبود، ولی بعد از

اثاثیه ما که باقی مانده است. مادرم بیشتر پتو را روی من میاندازد.

بمن میگوید: «پتو را بنداز روت و بخواب عزیز دلم، طفلک معصوم من. بهتره که بخوابی چون من غذائی ندارم که بدم بخوری.»

من پتو را بدور خودم می پیچم، ولی از گرسنگی خوابم نمی برد. کلمات قدیش را مرتباً پیش خودم تکرار میکنم.

من این روزها به مدرسه نمیروم. نباید چیزی یاد بگیرم. نباید دعا بخوانم یا در دسته کُر مدرسه آواز بخوانم.

من خوشبخت. من یتیم.

* * *

بمن تبریک بگوئید. من تمام قدیش را حالا از حفظ میدانم - هر حرف آنرا. در کنیسا روی نیمکت می ایستم و از اول تا آخرش را بدون هیچ وقفه ای میخوانم. برای خواندن صدای خوبی هم دارم که از پدرم به ارث برده ام - صدایم سوپرانوی واقعی است. بعضی ها حتی سکه ای کف دستم میگذارند. یوسی پسر چشم چپ خانواده هایش که از خانواده پولداری میآید (و ذاتاً آدم حسودی است) جلوی من می ایستد و زبانش را در میآورد. خیلی دلش میخواهد، هیجان زده است و میکوشد که مرا بختاند اما من برای اینکه او را از رو ببرم، نمی خندم.

یکبار که داشت این اداها را در میآورد، آرون، شماش متوجه شد، گوشش را گرفت و کشیدش کنار در. تا دنده اش نرم شود!

از وقتی که قرار شده من صبح و عصر قدیش بگویم، نباید پیش «رهیش» بمانم و «دو بتتری» را این طرف و آنطرف ببرم. من یک مرد آزادم. تمام روز را کنار رودخانه یا به ماهی گیری و یا به آب تنی میگذرانم. یک راه تازه ماهیگیری برای خودم کشف کرده ام. اگر بخواهید بشما هم یاد میدهم. پیراهنتان را می کنید، آستین هایش را بهم گره میزنید و آهسته با آن در داخل آب - در حالیکه تا گردن زیر آب هستید - راه میروید.

خیلی، خیلی باید داخل آب راه بروید. وقتی حس کردید که پیراهن سنگین شده، آنوقت معلوم میشود که پیراهن پُر شده. در این لحظه فوراً از آب بیرون میپرید و علف ها و لجن های جمع شده توی پیراهنتان را تکان میدهید و خیلی سریع لابلای آنرا میگردید. وسط علف ها، گاه چندتائی ماهی ریزه پیدا میکنید - اینها را میگیرید و میاندازید دوباره توی آب چون گناه دارند که بمیرند. اما وسط لجن های غلیظ ممکن است یک زالو پیدا کنید. اینها ارزش دارند، بالای آن مردم پول میدهند. برای ده تای آن میشود سه «گروشن» که میشود یک «کویک» و نیم، پول گرفت. اما اینکار چندان هم آسان نیست. برای ماهی اصلاً گشتن هم فایده ندارد. یک وقتی شاید این رودخانه ماهی داشته، اما حالا ماهی وجود ندارد. مهم نیست. همانقدر که زالو هم بشود گرفت مرا خوشحال میکند، ولی زالو هم همیشه بدست نمیآید. تابستان امسال من حتی یک زالو هم نگرفتم.

اینکه چطور برادرم الياهو متوجه شد که من به ماهیگیری رفته ام، عقلم قاصر است - اما وقتی خبردار شد، چیزی نمانده بود که تمام گوشم را از بیخ بکند. شانس آوردم پسی چاقه، همسایه مان جلوش را گرفت. مادر خود آدم هم نمیتوانست چنین کاری را برای بچه بکند، چرا که سر الياهو فریاد زد: -

«اینطوری با یک بچه یتیم رفتار میکنی؟»

برادرم الياهو خجالت زده شده، گوشم را رها میکند. این روزها همه از من پشتیبانی میکنند.

من خوشبخت. من یتیم.

* * *

همسایه ما، پسی چاقه، باید عاشق من شده باشد. دنبال مادرم افتاده و دست از سرش بر نمیدارد. میخواهد من بروم و در خانه آنها زندگی کنم. یکبار بمادرم گفت:

«چرا نگرانی؟ من دوازده تا نان خور دارم که سر سفره ام می نشینند، اینهم میشه یکی دیگه.» و با این استدلال داشت مادرم را راضی میکرد که

مرا از او بگیرد - ولی برادرم الياهو زبان به اعتراض
گشود که:

«آن وقت کی اونو می پاد که قدیش خودشو
مرتب بگه؟»

پسی جواب داد: «من خودم. حالا راضی
شدی؟»

پسی زن پولداری نیست. شوهرش صحاف
است؛ اسمش موشه است، هر چند بعنوان یک شخص
کارآمد و متخصص شهرت دارد، اما تخصص و
کارآئی کافی نیست، باید شانس هم داشت. این
چیزی است که پسی به مادر من میگوید. مادر من
یک پله بالاتر میرود و میگوید که حتی برای بدبخت
بودن هم باید شانس داشت و مرا بعنوان نمونه نشان
میدهد. آدمهایی هستند که حاضرند مرا بصورت دائم
بفرزندى بردارند. همه مرا میخواهند. ولی مادرم
میگوید که تا زمانی که زنده است مرا از دست
نمیدهد، و میزند زیر گریه. کمی بعد نظر برادرم را
در این خصوص جویا میشود که:

«چه فکر میکنی؟ بگذرایم بره با پسی
زندگی کنه؟»

برادرم حالا برای خودش مردی است. اگر
نبود، آیا مادرم نظرش را میخواست؟ با دست
چانه اش را میمالد، انگاری ریش دارد. دوست دارد
مثل یک آدم بزرگ حرف بزند. میگوید:
«بگذار بره. مادام که ناهل نشه.»

و قرار براین میشود که من فعلاً بخانه پسی
نقل مکان کنم مشروط براینکه «نااهل» نشوم. در
قاموس اینها «نااهل» بودن چیست؟ «نااهل» بچه
ایست که به دم گریه تکه کاغذی می بندد تا گریه
بدنبال آن، گرد خودش بچرخد؛ یا نجوبی بدست
بگیرد و به نرده های دورادور خانه کشیش بکشد و
از آن صدائی ناهنجار در بیآورد؛ یا شیر مخزن آب
گاریهای آب کش را باز کند و فرار کند تا نصف
مخزن آب خالی شود - به این میگویند «بچه
نااهل».

لیکه، که کارش آبکشی است فریاد میزند:
«حیف که بچه یتیمی. اگر نبود، تموم استخونهای

تنت را خرد میکردم. واقعا اینکار را میکردم!»
حرفش را قبول میکنم و میدانم که بمن
دست نخواهد زد، چون من بچه یتیمم.

من خوشبخت - من یتیم.

* * *

همسایه مان پسی دروغ بزرگی گفته بود.
گفته بود که بر سر سفره اش دوازده نفر
می نشینند، اما آنطور که من حساب کردم، من نفر
چهاردهم هستم. باید دائی باروخ کورشان را بحساب
نیاورده باشد. شاید دلیل اینکه دائی باروخ از قلم
افتاده این باشد که او خیلی پیر است و دندانی هم
برای جویدن ندارد. من نمی خواهم سر این موضوع
مراقبه ای راه بیاندازم - درست که دندان برای
جویدن ندارد، ولی بلعیدن که بلد است. عین یک
غاز می بلعد و هر غذائی دم دستش بیاید را قاپ
میزند. سراین سفره همه قاپ میزنند. منم قاپ
میزنم و بخاطر این موضوع، بقیه سروقت من میآیند.
از زیر میز بمن لگد میزنند. کسی که بیشتر از
همه لگد میزند، وشتی است. وشتی موجود
وحشتناکی است. اسم اصلی او هرصل است، ولی
وشتی صدایش میزنند. هر یک از اعضای این
خانواده برای خودشان اسمی غیر از اسم اصلی شان
دارند.

و برای هر یک از این اسم ها مطمئن باشید
دلیلی وجود دارد. پنی را «بشگه» صدا میزنند،
چون گرد و چاق است. حثیم قلدر و خشن است و
بهمین جهت اسمش را گذاشته اند «گاومیش».
مندل بینی درازی دارد و بهمین خاطر «دماغ دراز»
خوانده میشود. به فیتل «پته لی لی» میگویند چون
هرگز با یک تکه نان آغشته به چربی مرغ سیر
نمیشود. از آدم ها که بگذری، حتی گریه معصوم
این خانه هم که آزارش به هیچ کس نرسیده، برایش
اسم درست کرده اند: «فیگاله شماش خانم». میدانید
چرا؟ چون فیگاله زن شماش کنیسای ما زن چاقی
است. شما نمیتوانید بپذیرید که بابت هر باری که
این حیوان را با اسم آدم صدا زده اند، اینها چقدر
کتک خورده اند. اما وقتی اسمی بروی کسی

گذاشته شد، دیگر برداشتنی نیست.

برای منم اسم درست کرده اند. حدس بزنید چی؟ «متل لب دار». اینها از لب های من خوششان نمی آید. میگویند من هر وقت غذا میخورم، لبهایم را یک میزنم. دلم میخواد یک آدم را ببینم که موقع غذا خوردن لبهایش را مک نمیزند. من از آن آدم های مغروری نیستم که اگر اسمی رویم بگذارند، بمن بربخورد - ولی این اسم را تحمل نمیتوانم بکنم. و چون من خوشم نمی آید، اینها مرتباً آن را تکرار میکنند و سرسرم میگذارند. هیچ چیز جلودارشان نیست. من اول «متل لب دار» بودم، بعد شد «لب» و حالا «لبو» صدایم میزنند.

«کجا بودی، لبو؟»

«دماغت را پاک کن، لبو!»

اول اوقاتم را تلخ میکند و بعد چنان آرام میدهد که گریه سر میدهم. و وقتی پدرشان، موشه صحاف، شوهر پسی، مرا باین حال و روزگار می بیند، میپرسد:

«برای چی گریه میکنی؟»

و من جواب میدهم: «چرا گریه نکنم؟ اسمم مثل است و اینها لبو صدایم میزنند».

از من میپرسد که چه کسی این اسم را روی من گذاشته و من جواب میدهم: «وشتی».

موشه میخواست وشتی را کتک بزند ولی وشتی قسم خورد که او نبوده و بشگه بوده. و بشگه گفت: «من نبودم، گاومیش بود».

و همینطور هر کسی دیگری را منم کرد و دیگری سومی را. مثل یک دایره بی انتها بود. بالاخره پدرشان تصمیم خود را گرفت. همه آنها را خواباند و با جلد کلفت یکی از کتابهایی که صحافی میکرد همه را شلاق کش کرد.

«ای ناهل ها، نشوتون میدم اذیت کردن یک بچه یتیم یعنی چه. اینقدر میزنم تا جونتون در بره».

اینطوری است. همه به پشتیبانی من میآیند. همه طرف من را میگیرند.

من خوشبخت. من یتیم. *

شما هم می توانید از دست چربی های اضافی بدن خود خلاص شوید

Harvard Medical School

در ۱۵ سال گذشته گروه پزشکی مرکز تحقیقاتی تغذیه

مسائلی را که افراد چاق در کم کردن و ثابت نگاه داشتن وزن با آن روبرو هستند مورد مطالعه قرار دادند و برنامه جامعی که نتیجه این تحقیقات است، اکنون در کلینیک ما در دسترس شما میباشد. این برنامه شامل مراحل زیر می باشد:

۱- اندازه گیری چربی های بدن: با روش جدید Biochemical Impedance Analysis
۲- معاینه پزشکی و چک آپ کامل: شامل آزمایشات تیروئیدی و اندازه گیری چربی های

خوب و بد خون

۳- رژیم غذایی مخصوص: (حدود ده هفته) و بدنبال آن برنامه ای برای مصرف متعادل

غذاهای معمولی برای ثابت نگاه داشتن وزن بدن

در این برنامه تاکید بر از دست دادن چربی های بدن است (نه فقط از دست دادن وزن) و از هیچ

داروئی استفاده نمی شود، مگر اینکه اختلالات هورمونی وجود داشته باشد.

DARYOOSH SAMI, M.D., F.A.A.P.

دکتر داریوش سامی

9401 WILSHIRE BLVD., #735
BEVERLY HILLS, CA 90212

TEL (310) 205-0607

نوشته: نوراله خرازی (نوری)

لجهاز

«این هواداران تناسخ قهقرائی عقیده دارند که خیلی از ما طی یکی از زندگی های خاکی خودمان با روح یکی از حیوانات (درنده، پرنده، خزنده یا چرنده) به این دنیا می آئیم و خیلی از گذرانات و اخلاق هایمان به آنها میماند ... اینها بیت معروف مولوی را تحریف و وارونه کرده و میگویند: مُردم از انسانی و حیوان شدم ...!!»



که ما طی یکی از زندگی های خاکی خود روح یکی از حیوانات (درنده، چرنده، پرنده یا خزنده) را در نهاد خود داریم و نشانه های فراوان آن از طرز رفتار و فکر و حرکاتمان پیداست. ولی اغلب ما یا نمیدانیم یا خودمان را به جاهل میزنیم.

شاید این عقیده قدری شاعرانه و حتی در بعضی موارد بچگانه باشد ولی ارزش بحث و مذاقه

گذرانات و حرکات و کارهای عجیب و غریب و ظالمانه و گاه احمقانه خیلی از ما و همنوعان ما آنقدر حیرت آور و سرگردان کننده و باور نکردنی است که برای تسکین خاطر باید به آغوش هواداران فلسفه «تناسخ وارونه» پناه آورد وگرنه انسان کله پا میشود!

طرفداران این «تناسخ قهقرائی» عقیده دارند

را دارد و بعضی ماجراهای دردناک انسان را بمکر می اندازد که شاید هواداران فلسفه تناسخ وارونه زیاد هم پیگذار به آب نرزه اند و باید به آنان گوش فرا داد.

تناسخ وارونه همیشه سیر قهقرائی نیست و گاه نتایج مثبتی هم دارد. مثلاً فردی خوش آواز که حنجره ای داودی دارد روح بلبل یا قناری در او حلول کرده و چهچهه میزند.

روح شیر در نهاد افراد شجاع بیتوته کرده و افراد حيله گر و مکار با روباه قوم و خویشی دارند. عاشق پیشه ها روح کبوتر را در سینه دارند و افراد دل گنده دل سنگین با روح لاک پشت لاس میزنند.

بزدلان روح بز را یدک میکشند و افراد

حشری روح خرگوش را با خود دارند. و دور از جان شما خوانندگان عزیز، روح الاغان و حماران در ملیون ها نفر از ما لگدپرانی کرده دست بکارهای احمقانه میزنند و نقاط بسیاری از دنیا را بصورت طویله ای در می آورند. رنجبران و زحمتکشان با مورچگان و زنبوران عسل قوم و خویشی دارند و آنهایی که افکار همنوعان خود را مسموم کرده و کارشان نیش زدن است روح مار در وجودشان میلود و ثروتمندان گدا صفت و پول پرست خون افعی در رگهایشان موج میزند و روی گنج خوابیده نم پس نمی دهند!

قهرمانان دو با آهو «باهو» میکشند و قهرمانان شنا با ماهی نسبت دارند و آبشان بیک جوی میرود.

بیگناهان روح بره را در درون خود دارند و لجبازان و کینه جویان با قاطر و شتر عهد مودت بسته اند.

فهرست بلند است و قوم و خویشی ما با چارپایان و پرندگان و خزندگان خیلی عمیق تر از آن است که داروین خیال کرده است چون اگر بعقیده ایشان ما در تکامل جسمی به میمون ها بدهکاریم، ضرورتاً در تکامل روحی هم باید چنین باشد.

صحبت از یکدندگی و لجبازی قاطع بمیان آمد، اخیراً در اسرائیل ماجرائی باور نکردنی روی

داده است که ادعای هواداران تناسخ وارونه را قدری قابل قبول میسازد و انسان هوا برش میدارد.

بیانید به زندگی غم انگیز «یحیی آورام» و همسر ستمدیده اش «نایا» نظری بیفکسیم و عبرت بگیریم و حلول روح لجباز یک قاطر را در وجود یک فرد کینه توز مشاهده کنیم.

نایا که آبش با شوهرش آورام بیک جوی نمی رفته درخواست طلاق میکند ولی مردک که به لجبازی و یکدندگی معروف بوده زیر بار نمیروود و نایا به دادگاه روی می آورد. قاضی به آورام اخطار میکند که اگر رضایت به طلاق ندهد به زندان خواهد افتاد اما آورام باز امتناع میکند و به ریش دادگاه میخندد و ریشش گیر می افتد و سر از زندان در می آورد.

این ماجرا درست در ۳۲ سال پیش روی میدهد. زمانی که آورام ۳۸ ساله بوده و نایا ۳۴ ساله؛ و این زن نگون بخت چون نمیتوانسته است بدون رضایت همسرش طلاق بگیرد و با فردی مطابق میل خود ازدواج کند، بهترین سالهای عمرش بهدر رفته و کارش سماق مکیدن و نفرین کردن و دشنام چیدن به شوهر لجباز و کینه توزش بوده. آورام در کنج زندان پوسید و نایا در گوشه اطاق خودش؛ و اعضای فامیل و آشنایان آنها هم بهیچوجه نتوانسته اند این شوهر را راضی به طلاق دادن کنند.

حال این هفته آورام در زندان در سن ۷۰ سالگی مرده است و طلاق نامه ای که دادگاه نتوانسته است بدست نایا بدهد را این زن از دست عزرائیل گرفته است و آزادی خود را خیلی دیر در سن ۶۶ سالگی بدست آورده که تقریباً نوشداروی بعد از مرگ آورام (!) بوده است.

۳۲ سال جوانی این زن فدای لجبازی و بی رحمی یک شوهر کوتاه فکر و قاطر صفت شده است و زن ستمدیده چشمش در انتظار سفید شده و روزگارش سیاه و ورد زبانش لعنت و نفرین به آورام بوده.

دردناکی این ماجرا و ناحق بودن آن موضوع یکشاهی صنار نیست و پای ۳۲ سال عمر تلف شده

در میان است که پشت انسان را میلرزاند.

آورام با دست خودش و به میل خودش ۳۲ سال از عمر خودش را تباه کرده است. چرا؟ آیا برای انتقام کشیدن از نایا بوده است؟

این افراد آیا چه عینک تیره و مخوفی بچشم میزنند که دنیا را اینطور مسخ شده می بینند؟ آیا چه عنصر ذیقیمی در وجود آنان میمیرد که برای نابودی فردی خود را هم نابود میکنند؟

۳۲ سال ۳۸۴ ماه است ۱۵۰۰ هفته است و متجاوز از ده هزار روز است. با دست خود ده هزار روز از عمر خود را سیاه کردن و در سیاهچال گذراندن از چه منبع ابلیسی مایه میگیرد؟ این نفرت از خود است یا از همنوع؟ خود آزاری است یا سادیسیم؟ شکنجه دادن بخود است یا به دیگران؟

روانشناسی گفته است ما هم شکنجه دهنده ایم و هم شکنجه شونده و وقتی هم کسی نیست ما را شکنجه دهد خودمان خودمان را شکنجه میدهیم. آورام نمونه بارزی از این افراد کینه توزی است که هم زندانی خود هستند و هم زندانبان خود. این فلک زده طی ۳۲ سال در زندان بودن خود میتواندست است با ادای یک جمله فقط یک جمله «به طلاق رضایت میدهم» خودش و نایای بیچاره را آزاد کند ولی نکرده است چرا؟

شاید بتوان با پوزش از مولانا یک بیت از مثنوی را تحریف کرد و بجای اینکه میگوئیم: «مردم از حیوانی و آدم شدم... الخ» فریاد بزنیم که «مردم از انسانی و حیوان شدم...!» ولی در اینجا روح آورام را روح قاطر خواندن توهین بقاطر است چون قاطر فقط لجباز است ولی نابود نمی کند فقط سرسخت است ولی سر همنوعان بخود را نمی خورد...

لجبازی شاید یکی از مخرب ترین و کثیف ترین عواطف بشر باشد و وقتی هم با کینه و نفرت در هم آمیخت خوره روح و سرطان جان میشود و فرد کینه توز اولین مقربانی خود میگردد. آورام طی ۳۲ سال در زندان شاید یکبار هم بفکرش خطور نکرد که بازنده اصلی خود اوست و در عین

ظالم بودن مظلوم است و در عین شکنجه دادن شکنجه میکشد و در عین نابود کردن خود را نابود میکند. لذت ابلیسی انتقام کشیدن و سرسختی و لجبازی چشم جان او را تار کرده به نابودی میکشاند و هیچکس هم غیر از خود او مسئول نیست.

آورام هم در زندگی بازنده شد و هم در مرگ و برای سیاه کردن روزگار نایا روزگار خودش را هم سیاه کرد. من و شما دو ساعت هم خودمان را در یک اطاق خالی محبوس کنیم قلبمان میگیرد. او چطور توانسته است ده هزار روز، هم زندانی خود باشد و هم زندانبان خود؟ آیا ابلیس چه رشوه ای باو داده و با چه وعده های سرخرمنی چشمان او را خیره کرده؟

* * *

باور نکردنی اینجاست که وقتی خیر مرگ آورام را به نایا میدهند طبق معمول ۳۲ ساله او باز چندین نفرین دیگر حواله او میکند و فریاد میزند که این شوهر بی رحم من جوانی مرا تباه کرد و امیدوارم روحش تا ابد در آتش دوزخ بسوزد و بعد لباس سیاه میپوشد و ۷ روز عزاداری را شروع میکند و مردم سراغ او آمده به او در ظاهر تسلیت (و در باطن تبریک) میگویند.

حال (با پوزش از همه قاطران) قدر مسلم این است که آورام خدا بیامرزم (خاک برایش خبر نبرد) روح لجباز قاطر را در وجود خود داشته و شاید کینه شتری را هم به آن افزوده بود ولی آیا همسر ستمدیده او با این کار عجیب خودش (عزاداری و سیاه پوشیدن برای فردی که ۳۲ سال جوانی او را تباه کرده بوده) چه نوع روحی را در نهاد خود دارد؟

در اینکه نایا همسری نایاب است شکی نیست ولی با این گذشت و صبر و تحمل و وفاداری شاید بیش از یک روح را در بدن دارد. او وفاداری سگ و معصومیت بره و ساده لوحی و حماقت حمار را یکجا در خود گرفته و شاید خودش هم نمیداند !!

شما چه میگوئید؟ *

دفتر حقوقی

فرهاد اریل

(فرهاد یاقوتی اریل)

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا



Law Offices Of

FRANK Y. ARIEL

آسیب بدنی ناشی از تصادفات اتومبیل، تصادفات در محل کار یا زمین خوردگی

امور جنایی (سرقت از مغازه ها و رانندگی تحت تاثیر الکل و مواد مخدر)

تنظیم وصیت نامه، تراست (TRUST)، و انحصار وراثت

امور تجاری و بازرگانی (تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها)

امور ساختمانی و معاملات املاک

امور مهاجرت و تابعیت

امور مالی و ورشکستگی

روابط مالک و مستاجر

امور کالکشن COLLECTION

(310) 286-2626

1801 CENTURY PARK EAST, TWENTY-FOURTH FLOOR, CENTURY CITY, CA 90067

اخبار سازمانها



مجتمع فرهنگی نصح اسرائیل

مجتمع فرهنگی ارتص

کمپ تابستانی

کمپ تابستانی برای سنین ۲۵ تا ۷ سال در محیطی سالم با معلمین کارآزموده آمریکائی و ایرانی و وسائل و برنامه های مختلف آموزشی و ورزشی از تاریخ ۵ جولای تا ۱۱ آگوست به مدت ۶ هفته از سوی آکادمی نصح اسرائیل تشکیل میگردد.

کودکستان و نرسری

کودکان خود را در محیطی سالم با یهودیت آشنا سازید. مربیان با تجربه کودکستان امکانات رشد جسمی و روانی کودکان را با امکانات جدید تربیتی فراهم آورده اند.

نرسری نصح اسرائیل با تغییرات اساسی و تجدید نظر در کادر آموزشی برای سال تحصیلی ۹۶ - ۱۹۹۵ آماده پذیرش کودکان ۲۵ تا ۶ ساله شما میباشد. ۵ روز در هفته بین ساعتهای ۹ صبح تا یک بعدازظهر یا ۹ صبح تا ۳:۳۰ بعدازظهر.

با کمال موفقیت دومین سال کلاس کودکستان را با معلمین ورزیده و کار آزموده امریکائی و اسرائیلی ادامه میدهیم.

کلاس Geshar (پل ارتباطی) برای آموزش یهودیت و یادگیری مراسم آن به بچه هائی که در کلاسهای کودکستان مدارس دولتی مشغول به تحصیل هستند. ساعتها بین ۱ تا ۳:۳۰ بعدازظهر همه روزه.

کمیته بانوان وابسته به مجتمع فرهنگی ارتص برنامه فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی خود را برای ماههای آوریل و می ۱۹۹۵ بشرح زیر اعلام میدارد:

چهارشنبه ۱۹ آوریل ۱۹۹۵: برنامه نهار کاشر پسح با حضور افراد سالمند مقیم خانه های سالمندان لوس آنجلس و ولی بعنوان مهمانان افتخاری، همراه با موزیک و برنامه های شاد و سرگرم کننده.

دوشنبه ۲۴ تا پنجشنبه ۲۷ آوریل: تور ۴ روز و سه شب گراندکاتیون و لافلین، شامل وسیله رفت و برگشت و هتل و یک برنامه شو.

سه شنبه دوم ماه می ۱۹۹۵: نهار ماهانه همراه با سخنرانی.

شنبه ششم ماه می ۱۹۹۵: (از ساعت ۹ بعدازظهر) - نمایش فیلم «جهاد در آمریکا»

پنجشنبه ۱۸ می: تور یکروزه بمناسبت تقارن با ۳۳ اومر.

سه شنبه ۲۳ ماه می ۱۹۹۵: کنسرت خواننده محبوب «امید» (از ساعت ۸ بعدازظهر).

ضمناً کلاسهای آرتروز روزهای سه شنبه از ساعت ۱۱ بامداد بمدت ۲ ساعت همچنان برگزار میشود و روز بروز به تعداد علاقمندان این برنامه افزوده میگردد.

برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد هر یک از برنامه های فوق، لطفاً با دفتر مجتمع فرهنگی ارتص، تلفن ۹۳۰۳ - ۳۴۲ (۸۱۸) تماس حاصل فرمائید.

مدرسه بعدازظهر تلمود تورا

کلاسهای عبری سه روز در هفته: یکشنبه
ها ۱۰ تا ۱۲ صبح، سه شنبه و پنجشنبه ها ۴ تا ۶
بعدازظهر.

کلاسهای بعد از برو بت میتصوا روزهای
چهارشنبه ۴ تا ۶ بعدازظهر.
برای اطلاعات بیشتر لطفاً با شماره
تلفن ۳۶۰۸ - ۴۵۳ (۳۶۰) با دفتر مدرسه تماس
حاصل فرمائید.

بنیاد مگبیت

همه ساله بمناسبت سالگرد استقلال کشور
ایسرائل جشن باشکوهی از طرف بنیاد مگبیت
برگزار میگردد که مورد استقبال همکیشان محترم
قرار گرفته است.

در این شب نشینی ها علاوه بر برنامه های
هنری و تفریحی شخصیت های بسیار مهم بین المللی
شرکت مینمایند. جشن سال جاری بمناسبت چهل و
هفتمین سالروز استقلال اسرائیل در تاریخ ۳۰ آپریل
در هتل هیلتون برگزار میگردد و کلیه عواید حاصله
از این جشن برای پرداخت هزینه تحصیلی دانشجویان
با استعداد که در دانشگاههای اسرائیل به تحصیل

اشتغال دارند پرداخت خواهد شد.

همکیشان محترم چنانچه مایلند در این جشن
شرکت کنند با. تلفن ۲۳۳۳ - ۱۷۳ (۳۶۰) بنیاد
مگبیت تماس حاصل فرمائید.

سازمان پایا

موعد پسخ

از طرف سازمان پایا در تاریخ یکشنبه ۱۶
اپریل در تالار مجتمع JCC از ساعت ۲ بعدازظهر
مجلس دید و بازدید موعد پسخ با پذیرائی ترتیب داده
شده بود که با استقبال زیاد همکیشان گرامی روبرو
شد. سازمان پایا ضمن تبریک مجدد موعد برای همه
همکیشان عزیز آرزوی سالی نیکو دارد.

در این گردهمائی بمنظور ایجاد رابطه
بازرگانی و تشویق حس همکاری مابین اعضاء
تسهیلاتی در نظر گرفته شده بود که شرکت
کنندگان با گذاشتن کارتهای کار و یا فلایرهای
مربوط به شغل و حرفه خود روی میزهای مخصوص
آنها را در دسترس قرار داده و با یکدیگر تبادل نظر
نمودند که این اقدام با استقبال زیاد شرکت کنندگان
روبرو شد.

خدمات بیمه و مالی اسحقیان

مشاور و راهنمای صدیق شما در امور بیمه و وام

16200 Ventura Blvd, Suite 201
Encino, CA. 91436

(818) 906 - 3666
(310) 470 - 6938
Fax: (818) 783 - 4312

اجرای نمایش

نمایش استر دختر ایگال که با همکاری سازمان پایا در اورنج کانتی بروی صحنه آمد مورد استقبال شرکت کنندگان قرار گرفت و حضار با تشویق های مکرر و تقدیم گل، بازیگران را مورد تشویق قرار دادند، سازمان پایا از شهرام بروخیم نویسنده و کارگردان و بازیگران نمایش سپاس گزاری خود را اعلام میدارد.

درخواست همکاری

پایا سازمانی غیر انتفاعی میباشد و برای ادامه گسترش خدماتش به کمک شما احتیاج دارد. با در میان گذاشتن عقاید و نظریات خود ما را در کار مهمی که در پیش گرفته ایم یاری دهید. برای دریافت هرگونه اطلاعات از سازمان پایا با خانم گیتی شومر ۰۴۷۲ - ۸۵۷ (۷۱۴) تماس بگیرید.

کمیته آموزش سیاسی

کمیته آموزش سیاسی یهودیان ایرانی که از

گروهی از جوانان فعال و آگاه جامعه ما تشکیل شده با همکاری بنی بریت - گروه فریبرز مطلوب، سمیناری در تاریخ یکشنبه ۹ آوریل در محل فدراسیون یهودیان تشکیل داد که با استقبال همکیشان ما روبرو شد.

در این سمینار مسائل زیر مورد بحث و تحلیل قرار گرفت:

۱ - حق رأی دادن برای یهودیان ایرانی برای تعیین نماینده خود در مجلس سنا و شورا، شهرداری، اداره پلیس، وزارت آموزش و پرورش و غیره.

۲ - حق رأی دادن برای لوایح پیشنهادی که در زندگی شما اثر دارند از قبیل مالیات، منافع بیمه بهداشتی، کمکهای دولتی SSI Welfair.

۳ - تسهیل در مسافرت، از قبیل عدم احتیاج به ویزا به بیشتر کشورهای جهان.

۴ - منافع مالیاتی برای خانواده شما. در این سمینار وکلا و مترجمین با تجربه حضور داشتند که به شرکت کنندگان در تکمیل کردن اسناد مربوطه کمک نمودند و به تمام سوالات آنان جواب دادند. برای متقاضیان تشکیلات عکسبرداری و انگشت نگاری نیز فراهم شده بود.



کتابهای:

اشک خدا * قلب گریان * سپیدوسپاه * بسوی قربانگاه

نوشته: نوراله خرازی (نوری) - حاوی داستانهای کوتاه

از شرکت کتاب و کتابفروشی نسترن در وست وود بخواهید

از انتشارات بنی بریت: گروه فریبرز مطلوب - تلفن: ۹۶۶۵ - ۶۵۹ (۳۱۰)

پلی میان دو نسل

در شماره ۸۸ شوفار نوشته ای از کرک داگلاس هنرمند سرشناس یهودی را به دو زبان فارسی و انگلیسی بچاپ رساندیم و از خوانندگان خود خواستیم که، قسمت فارسی آنرا خودشان بخوانند و قسمت انگلیسی آنرا فرزندانشان؛ و درباره آن به بحث و گفتگو بنشینند و گفتیم که به اعتقاد ما بهترین وقت برای اینکار، شب شبات است که همه خانواده گرد هم جمع آمده اند.

با توجه به استقبال قابل توجهی که از این کار بعمل آمده در این شماره متن سخنرانی خانم گیتی بروخیم که خود پیشنهاد دهنده این طرح هستند به دو زبان فارسی و انگلیسی بچاپ رسیده است. در تاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۲ در گردهمایی از سوی فدراسیون یهودیان ایرانی که بمناسبت انتشار ترجمه فارسی کتاب «پرسشهای نه گانه درباره یهودیت» ترتیب یافته بود، این سخنرانی را خانم بروخیم که خود مترجم این کتاب هستند، ایراد نمودند.

پیش از خواندن این نوشته، ذکر این نکته لازم است که یهودیان پس از پراکنده شدن در پهنه گیتی در بیش از ۲۵۰۰ سال قبل در هر سرزمینی که زیسته اند، به موازات عشق به ارض موعود خود اسرائیل، وطن بعدی که آنها را پذیرا شده است را نیز با تمام قلب و روح دوست داشته و در راه اعتلای آن از هیچ کوششی فروگذار نکرده اند. و چنین بوده است و هست احساس همیشگی ما نسبت به ایران.

درک این احساس، یعنی عشق به دو آب و خاک برای غیر یهودیان که اجبار به تجربه کردن آنرا نداشته اند دشوار است ولی برای یهودی براحتی عشق به دو چشم است، چرا که هر دو چشم برای انسان به یک اندازه عزیز است. بهمین علت است که ما پس از کوچ اجباری از سرزمینمان ایران، با همه توان در حفظ زبان، ادب، موسیقی و فرهنگ ایران زمین کوشیده ایم. ایران را دوست داریم و اسرائیل ارض موعودمان را.

صدقه و نیکوکاری در یهودیت

و تاثیر آن بر اسرائیل

هم شریک شویم و به لطف خداوند خاطره یک شب زیبا و فراموش نشدنی را برای همیشه در حافظه خود به ثبت برسانیم. به اعتقاد من شخص زمانی به اوج لذت روحی میرسد که یک عمل خیر و خدایسندانه انجام داده و احساس آرامش وجدان کند.

لذاذد دنیوی را میتوان به دو بخش تقسیم کرد: لذاذد جسمانی و لذاذد روحی. با انواع و اقسام لذاذد جسمانی که در این ینگه دنیا شمارشان بی نهایت است امشب ما را کاری نیست. همه اینجا گرد هم آمده ایم تا در هیجان آورترین لذت روح با

این عمل خیر زمانی که بصورت گروهی و اجتماعی انجام شود به اوج رسیده، بازتابی استثنائی دارد.

پرداخت اعانه برای کمک به نیازمندان به بطور کلی برای پیشبرد هر عمل خیری، یکی از مثبت ترین نمونه های نیکوکاری است. این عمل را در یهودیت صداقا دادن مینامند و ما به غلط تصور میکنیم که معنی لغوی آن صدقه دادن است. ولی بطوریکه دنیس پرگر و جوزف تلوشکین در کتاب دیگر خود «چرا یهودیها؟ - دلیلی برای احساسات ضد یهودی» توضیح داده اند، صداقا بمعنی عدالت است. کسی که با پرداخت اعانه نیازمندی را کمک میکند، نوعی عدالت را اجراء میکند. دین یهود بیش از سه هزار سال پیش قوانین مخصوصی برای صدقه دادن تنظیم کرده است. قوانینی که معین میسازد هر فرد باید چه میزان اعانه بدهد، به چه صورت و به چه کسانی اعانه دهد و خلاصه سلسله قوانینی کامل و بی سابقه.

یهودی در جهان به رحیم بودن شهرت دارد. شکی نیست که قوانین صداقا که در طی چند هزار سال از طریق کتاب آسمانی تورا به یهودیان آموخته شده، نقشی اساسی در آموزش رحم و عطفوت به آنها داشته است. طبق قوانین یهودی شخص موظف است یک دهم درآمد خود را اعانه بدهد و جالب اینکه مطابق این قوانین حتی شخصی که از طریق گدائی امرار معاش میکند، باید به گدای فقیرتر از خود اعانه دهد.

مطابق قوانین یهودی، شهری که فاقد موسسات خیریه فعال باشد بمانند شهری که فاقد عبادتگاه باشد، قابل سکونت نیست. سعدی شاید با الهام از همین مقایسه سروده که «عبادت بجز خدمت خلق نیست».

آقای دنیس پرگر و ربای جوزف تلوشکین در کتاب «چرا یهودی ها؟ - دلیلی برای احساسات ضد یهودی» قسمتی از این کتاب را به یهودیان و امور خیر تخصیص داده اند که بخشی از آن از نظرشان میگذرد:

«با مقایسه یهودیان و غیر یهودیان که درآمد

مساوی دارند ثابت شده است که یهودیان بیش از غیر یهودیان برای فعالیت های خیریه یهودی و حتی غیر یهودی اعانه میدهند. گرچه یهودیان امریکا فقط ۲/۶٪ جمعیت این مملکت را تشکیل میدهند، یکی از موسسات عام المنفعه یهودی بنام «یونایتد جوئیش اپیل» سالیانه ۳۰۰ میلیون دلار اعانه جمع آوری میکند و نتیجتاً در شمار یکی از بزرگترین موسسات عام المنفعه است ... جوامع یهودی در همه زمان و همه جا بطور فوق العاده ای نیکوکار بوده اند بهمین علت است که یهودی نیازمند به غذا و لباس بندرت یافت میشود ... و بهمین دلیل است که بسیاری از غیر یهودیان اشتباهات تصور میکنند که همه یهودیان ثروتمند هستند. درحالیکه واقعیت اینست که یهودیان بیش از غیر یهودیان به مستمندان خود کمک میکنند. برای ثبوت این نکته به دو نمونه زیر توجه کنید: بین سالهای ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۱، مملکت اسرائیل با جذب پانصد هزار یهودی پناهنده از کشورهای عربی که حتی یک دینار با خود همراه نداشتند جمعیتشان تقریباً دو برابر شد. یهودیان اسرائیل که جمعیتشان ششصد هزار نفر بود با کمک بقیه یهودیان عالم برای این پناهندگان، مسکن، لباس، غذا، تعلیم و تربیت و حتی امکان امرار معاش فراهم کردند. در همین زمان، کلیه کشورهای عربی، همین حدود پناهنده فلسطینی را که دچار قحطی بودند بحال خود رها کردند و غیر عربها بودند که قسمت عمده کمک به پناهندگان عرب را تدارک دیدند».

فراموش نشود که قوم یهود در تمام سالهای پراکندگی در هر سرزمینی که زیسته با ترتیب دادن سازمانهای خیریه مختلف که مشول رسیدگی به فقرا، زنان بیوه، نوعروسان بدون جهیزیه، بیماران، دانش آموزان بی بضاعت و حتی کمک به یهودیان ساکن اسرائیل بوده اند، نیازمندان خود را که تعدادشان بیشمار بوده است حمایت کرده اند. در اکثر گنوها خانه ای با اطاقهای متعدد وجود داشته که مسافران غریب و بیماران در آن سکونت میکرده اند و باز در همه گنوها طبیبی با حقوق ماهیانه استخدام میشده تا مجاناً بیماران بی بضاعت

را معالجه کند. سیستم تعلیم و تربیت برای افراد بی بضاعت رایگان بوده و تحصیل حداقل تا سن ۱۳ سالگی برای هر کودک یهودی اجباری بوده است.

برای پی بردن به میزان نوع پرستی یهودی این نکته هم قابل تذکر است. تلمود وظیفه یک فرد یهودی میداند که به مستمندان غیر یهودی نیز کمک کند، از بیمارانشان عیادت کند، و مرده های آنها را با احترام دفن کند. «سیل روت» نویسنده کتاب «مساعدت های یهودیان به تمدن» در این باره مینویسد: کمک یهودی به غیر یهودیان از این بیت مزامیر استنتاج میشود که میگوید «لطف خداوند شامل کلیه بندگان است».

شاید تصور شما براین باشد که ما یهودیها درباره نیکوکاری مردمان مبالغه میکنیم. بینیم غیر یهودیها در این باره چگونه قضاوت میکنند. خانم سیل روت در کتابش چنین مینویسد، «در قرن چهارم میلادی زمانی که امپراطور ژولین دستور ساختن خانه های مخصوصی برای اسکان مسافران غریب و بی بضاعت را میداد، در زمینه نیکوکاری با ستایش از یهودیان یا دشمنان خدایان نام میرد و ذکر میکند که بین مردم این قوم گدا یافت نمیشود».

بینیم مارک تواین نویسنده غیر یهودی امریکائی در این باره چه میگوید: «یهودی سریار مؤسسات خیریه یک دولت یا یک شهر نیست. زمانی که از سلامت برخوردار است کار میکند، هرگاه ناتوان شود هم مذهبانش از او مراقبت میکنند، آنها نه با خست بلکه با گشاده دستی و مهربانی. این ملت لیاقت آنها دارد که نیکوکارترین نژاد بشری نامیده شود. وجود گدای یهودی غیر ممکن نیست، چنین چیزی شاید هم وجود داشته باشد، ولی نادر کسانی هستند که مدعی باشند شاهد گدائی یک یهودی بوده اند. در نمایشنامه ها یهودیان را در نقشهای ناخوشایندی تجسم بخشیده اند ولی تا آنجا که من به خاطر دارم هیچ درام نویسی مرتکب این بی عدالتی نشده است که یهودی را در نقش یک گدا به روی صحنه آورد. هرگاه یک یهودی تا سرحد گدائی محتاج شود، هم قومانش نیاز او را به

این کار مرتفع میسازند. مؤسسات خیریه یهودی با کمک مالی فراوان یهودیان حمایت میشود. یهودیان در این باره سروقهدهائی نمیکند، این مساعدتها به آرامی صورت میگیرد. آنها با غرزدن، آزار دادن و عاجز کردن ما را مجبور به مساعدت مالی به مؤسسات خیریه شان نمیکند. با آرامش ما را به حال خود رها میکنند و در زمینه نیکوکاری نمونه و سرمشق ما میشوند. نمونه ای که یارای تبعیت از آنها نداشته ایم، چرا که ما ذاتاً دست دهنده نداشته ایم و باید با صبر و پافشاری ما را دنبال و عاجز کنند تا به مساعدت از بنیویان بپردازیم... آری یهودی انسانی است آرام، صلح جو، ساعی، ناآشنا با جریمهای سنگین، که سریار مؤسسات خیریه عمومی نمیشود، به گدائی نمیردازد و در زمینه نیکوکاری به هیچ وجه قابل رقابت نیست». در این قسمت مارک تواین از یهودیان خرده میگیرد که چرا در فعالیتهای سیاسی وطنشان فعالانه شرکت نمیکند و آنها را به این کار تشویق میکند. فراموش نکنید که این مقاله در سال ۱۸۹۸ نوشته شده و در آن زمان یهودی امریکائی چندان درگیر فعالیتهای سیاسی نبوده است. پس از قلم فرسایی زیاد در این باره مارک تواین کلامش را این چنین به پایان میبرد، «به نظر میرسد که شما یهودیان فقط در زمینه کاری های خیر و عام المنفعه سازمان دهی قوی دارید. در این زمینه شما قادر مطلق هستید، و این نشان دهنده آن است که هرگاه برای عملی کردن یک منظور خاص متحد میشوید چه قدرت کم نظیری را تشکیل میدهید».

هم وطنان عزیز غیر یهودی ما به کرات سؤال میکنند که ما چگونه با سازمان دهی های فعال و قابل اعتماد توانسته ایم اکثر افراد جامعه خود را به شرکت در فعالیتهای خیریه برانگیزیم. جواب ما این است: «ما برای تجربه اندوزی در این راه مشقات فراوان متحمل شده ایم. داغ وطن دیده و در اقصی نقاط عالم پراکنده شده ایم، بر اثر کوتاه فکری و تعصب های کورکورانه مذهبی بعضی ملل میزبان خفت و خواری دیده ایم، به دست جلادان

سپرده شده ایم و در کوره های آدم سوزی خاکستر شده ایم. آری ما سوخته ایم و ساخته ایم تا پی برده ایم که راز بقای یهودی و بطور کلی راز بقای بشریت بزرگداشت این عصاره تورا است که تکلیف میکند، هم نوعت را مثل خودت دوست بداری، آنهم قرن‌ها قبل از اینکه بقیه اقوام و ملل چنین فلسفه انسانی را تکلیف کنند. ما به قیمت هزاران سال خون دل خوردن و صبوری به خرج دادن این جوهر کتاب آسمانی خود را به جان و دل خریده ایم و ارجح بر همه دیگر دستورات دین خود دانسته ایم. چرا که یهودیت میگوید، صواب میتصوای صداقا به تنهائی برابر است با صواب همه دیگر میتصواها.

در هر گوشه عالم که یک یهودی محروم مورد ستم قرار گیرد آرامش بقیه یهودیان عالم سلب میشود. در این باره الی ویزل نویسنده توانا و برنده جایزه صلح نوبل که از بازماندگان هالوکاست است در کمال ظرافت چنین مینویسد، «یهودی اگر تنها میبود قرن‌ها پیش از صحنه جهان محو میشد، اما یهودی هرگز تنها نیست، یهودیت مداوا کننده تنهائست ... یهودی برای ابد توسط مردم خود احاطه و حمایت میشود، هم جسماً و هم روحاً و دشمن برای ابد از این واقعیت آگاه است». وی در قسمت دیگری از کتاب خود تحت عنوان، یهودی امروز مینویسد: «امروز، مثل همیشه یهودیان صمیمانه چون حلقه های زنجیر به یکدیگر متصل اند. اینجا فریاد بزنید، صدایتان در کی یو به گوش خواهد رسید. در کی یو فریاد بزنید، در پاریس صدایتان را خواهند شنید. زمانی که یهودیان اورشلیم دستخوش غم میشوند، غم آنها در وجود یهودیان سراسر عالم منعکس میگردد. از این جهت میتوان گفت یهودی در بیش از یک محل، بیش از یک عصر و بیش از یک سطح زندگی میکند. حمله به یهودیان ساکن هر نقطه، اقدامی برای جریحه دار کردن احساسات همه یهودیان محسوب میشود. سرچشمه قدرت ما تاریخ است نه جغرافیا. دشمن از این واقعیت آگاهی دارد. ما هرگز از میدان بدر نمیرویم، دشمن هم خیال ندارد میدان را خالی کند». نگرانی الی

ویزل این بازمانده دوران شوم هالوکاست نگرانی بی موردی نیست. هزاران هزار سال است دشمن خیال ندارد میدان را خالی کند. ما هم از میدان بدر نمیرویم آنهم امروز که بلطف خداوند و پایداری و فداکاری ملت شجاع و جان برکف یهود برای اولین بار پس از دو هزار سال در بدری و بی وطنی استقلال وطن خود را بدست آورده ایم. تاریخ بما آموخته است که بدون وطن، یهودی خفیف و خوار است و بجان و مالش تجاوز میشود و یهودی صاحب وطن نه فقط دارای عزت و آبرویی کم نظیر است بلکه هر کجای عالم که مورد تجاوز قرار گیرد مملکت آبا و اجدادی بگرمی او را پناه میدهد. ما بقیمت گران آموخته ایم که یهودی بدون وجود سرزمین اسرائیل محکوم به ذلت و فنا است و بهمین جهت است که تمام جوامع یهودی عالم، کمک به اسرائیل و پناهندگان تازه واردش را در صدر امور نیکوکاری خود قرار داده اند.

هنگام تاسیس بنیاد مگبیت فلسفه خود را در این باره شرح داده ام، امشب هم تکرار آن بی مورد نیست. من اسرائیل و مردم جان برکف و دلیرش را سنگ الماسی نورانی و بیش از حد گران قیمت میدانم، پایه محکم و چنگکھائی که سنگ را در بر گرفته است یهودیان دیگر نقاط جهان هستند. خوب میدانیم که حتی اگر یکی از چنگکھای پایه ذره ای لق یا جابجا شود سنگ از پایه جدا شده و مفقود میشود. یکایک ما باید چون چنگکی محکم این جواهر بی همتا را در بر گرفته و حمایت کنیم.

اجداد ما فقط ذلت پراکنندگی را تجربه کردند، پدران ما هم خفت گالوت و هم موهبت الهی باز یافتن استقلال اسرائیل هر دو را تجربه کردند، ما سعادتمندترین نسل یهودی دوهزار سال اخیر بشمار میائیم چرا که تلخی گالوت را تجربه نکرده، صاحب سرزمین خود شده، عزت یافته ایم. اما متأسفانه خطر بزرگی نسل ما و بخصوص فرزندان و آیندگان ما را تهدید میکند. نسلی که از ذلت و خفت گالوت بی خبر است و با اهمیت خطیر حفظ استقلال اسرائیل و کمک به بقا و سالاری آن آشنا نیست، خدای

و امشب ما مردمی که مارک تواین غیر
یهودی، نیکوکارترین نژاد بشری، ملقبمان ساخته
است، بقول الحج ویزل یهودی: امروز مثل همیشه
صمیمانه چون حلقه های زنجیر به یکدیگر متصل
شده ایم، تا فریاد یهودی روسی، ایرانی و حبشی را
با گوش دل بشنویم و مثل همیشه با دست گشاده
خود کمکی به دیگر برادران و خواهران خود کنیم.
تلاشهای ما اگر انفرادی باشد کم اثر است. اگر
حمایت و شرکت مستقیم شما نباشد، کار من
کمترین ارزشی نخواهد داشت، کتاب استقبال نشده
دیگری خواهد بود که در گوشه های تاریک یک
اتباری نمناک خاک خواهد خورد. صمیمانه امیدوارم
بدانید که در صورت موفقیت این اقدام خیر، یکایک
شما بینهایت موثر و کارساز بوده اید و اعانه
گردآوری شده بنام یهودیان ایرانی مقیم امریکا به
اوپریشن اکسودوس پرداخت خواهد شد نه بنام کتاب
یا شخص بخصوص.

بامید موفقیت. خداوند یارتان باد. ★

نکرده احتمال دارد این نسل و نسلهای بعدی میدل به
چنگکهای سست شده، از نگین با ارزش انگشتی
بخوبی محافظت نکنند.

اگر اسرائیل نبود بر سر یهودیان اتیوپی، و
روسی همان بلائی نازل میشد که بر سر یهودیان
آلمان آمد شاید با فرم و روشی متفاوت.

همانطور که قبلا هم گفته ام ما قرون
متمادی، در دوران پراکندگی این گفته حضرت داود
را تکرار کرده ایم. ای اورشلیم، اگر فراموش کنم
تو را، فراموش شود دست راست من و زبانم بکامم
بچسبند.

این گفته در دوران گالوت دارای اهمیتی
بسیار بود، ولی امروز که ما صاحب سرزمینی مستقل
هستیم، اگر خفت ها و ذلت های گالوت را فراموش
کنیم بتدریج ارزش و اهمیت این استقلال را هم از
یاد میبریم. امروز بهتر است چنین بگوئیم. ای
روزگاران پراکندگی و بی وطنی، اگر تلخی کشنده
تو و مشقات جانفرسایت را فراموش کنم، فراموش
شود دست راست من و زبانم به کامم بچسبند.



کیتترینگ کاشر مختار

(پرنس سابق)

با ما از مهمانان خود چون یک پرنس پذیرائی نمایید

خوشمزه ترین و سالمترین غذاهای کاشر با قیمت باورنکردنی

کادر ورزیده و مجرب ما

زیباترین میزهای غذا را تنظیم نموده و بهترین سرویس را ارائه میدهند.

تلفن ۰۴۰۴ - ۶۰۹ (۸۱۸)

با مدیریت همفردی یودعیم

my tongue cleave to the roof of my mouth". This saying was important during Galoot, but today we have an independent sovereign state called Israel. If we forget the indignities and suffering of Galoot, perhaps gradually we will forget the importance of this independence. So, today, perhaps, we must say: If I forget our father's bitter days of wondering and statelessness in Galoot, let my right hand forget her cunning, if I do not remember the agony of diaspora, let my tongue cleave to the roof of my mouth.

And tonight, we the people that Mark Twain considers "the most benevolent of all the races of men", and Elie Wiesel states that we are "intimately linked one to the other", must hear the cries of the Russian and Ethiopian Jews in our hearts, and as usual extend a helping hand to our brothers and sisters. Tonight, through your generous donations to Operation Exodus and obtaining a copy of the Persian translation of

"The Nine Questions People Ask About Judaism", we have a unique opportunity to perform a collective MITZVA; and as I said, to reach the height of spiritual pleasure.

If not for your direct support and participation, my work will have no effect and the book will probably become another failed publication, doomed to deteriorate in the dark corners of a damp warehouse. It is my sincere wish for all of you to recognize that everyone of you will be directly responsible for the potential success of this collective charity event. All the proceeds from tonight's event and the future sale of the Persian translation of **"The Nine Questions People Ask About Judaism"** will be donated to Operation Exodus in the name of Iranian Jews living in the United States of America; and not in the name of the book or an individual. In the hope for success. God bless you. ★

موسسه حسابرسی و خدمات مالی

C.P.A. حمید فانی

C.P.A. بیژن رامینه

عضو انجمن حسابداران حسره امریکا و کانادا حسابداران حسره کالیفرنیا

بابت بیش از ۱۵ سال سابقه کار با مؤسسات بزرگ بین المللی

RAMINEH & FANI

HAMID FANI

Certified Public Accountant

12100 Wilshire Blvd., Suite 635

Los Angeles, CA 90025

(310) 447-5500

• مشاوره و برنامه ریزی مالیاتی برای اشخاص و شرکتها

• تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی

• تهیه صورتهای مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری

• ثبت و نگهداری دفاتر مالی و طرح و تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری

• تنظیم و رسیدگی به برآورد پیش بینی صورتهای مالی اشخاص و شرکتها

• مشاوره و بررسی در مورد خرید و فروش شرکتها و اخذ وام

writes: "Alone, the individual Jew would have disappeared centuries ago. But a Jew is never alone; Judaism is a remedy against solitude.... A Jew is forever surrounded, if not shielded, by his community, both physically and spiritually. The enemy is forever aware of this. ... "In a different section of his book titled: "A Jew Today" he writes: "Now, as always, Jews are intimately linked one to the other. Shout here and you will be heard in Kiev. Shout in Kiev and you will be heard in Paris. When Jews are sad in Jerusalem, Jews everywhere reflect their sadness. Thus a Jew lives in more than one place, in more than one era, on more than one level. An assault on Jews anywhere means an attempt to humiliate Jews everywhere. The source of our strength is history, not geography. The enemy knows it. His attempts at killing Jews are aimed at erasing Jewish history. We never give up, neither does the enemy."

Elie Wiesel's concern in this regard is not unfounded. It is thousands of years and the enemy has not left the battlefield. We do not intend to leave the field of battle either, especially now that in God's grace and due to the enormous personal sacrifices and tenacity of the brave Jews of Israel, for the first time in history after two thousand years of wondering and homelessness, we have gained the independence of our ancestral homeland. History has taught us that without a homeland, a Jew is discriminated and violated against, however a Jew with a homeland is not only respected, but when faced with discrimination anywhere in the world, he or she is always warmly welcomed in their homeland of Israel. We have learned, at a high price, that a Jew without a homeland is doomed to be second class citizen and subject to insult and degradation. Hence, the world Jewish community considers aid to Israel and its new immigrants a primary act of TZEDAKA.

At the time of the founding of Magbit Foundation, the Iranian-American Jewish Fund for Israel, I outlined my philosophy in this regard via an analogy as follows: **I compare Israel and its brave people to a sparkling bright and invaluable diamond placed on a ring. The base and the prongs, holding this unique diamond are the Jews scattered around the world. We know by experience that if any one of the prongs holding this diamond becomes slightly loose, the stone may fall from the crown and may get lost. Therefore, each one of us must act as a strong prong and support for this irreplaceable diamond to ensure its eternal safety.**

Our forefathers only experienced the misery of being in **Galoot** as wonderers. Our fathers experienced the duality of **Galoot's** misery and glory of Israel's rebirth as a sovereign state. We are the most fortunate Jewish generation in two thousand years. We have not experienced **Galoot's** miseries and we have witnessed the miracle of Israel's rebirth.

Unfortunately, a grave danger threatens our generation and specially that of our children; a generation that has not experienced the misery and indignation of **Galoot** and is unaware of the need and necessity to defend and protect Israel's independence. God forbid that this and the future Jewish generations may weaken their resolve and turn into a weak prong and support for this valuable diamond.

If Israel did not exist, the Persian, the Ethiopian, and Russian Jews would suffer the same fate as the German Jews of the 1930's; may be in different form and way.

During the centuries of our wondering in **Galoot**, we have repeated the prophet David's words that says: "If I forget thee, **O Jerusalem**, let my right hand forget her cunning. If I do not remember thee, let

exaggerate about their acts of kindness, so let's see what the non-Jews say about this subject. Mrs. Cicil Ruth writes: "As early as the fourth century, the emperor Julian, when he ordered the institution of hostels for strangers in every city, referred with admiration to the example of the Jews, "the enemies of the Gods', in whose midst no beggars were to be found."

Now let's see what Mark Twain, the famous American writer has to say on this subject. In his article called "concerning the Jews" he states: "The Jew is not a burden on the charities of the state nor of the city; these could cease from their functions without affecting him. When he is well enough, he works; when he is incapacitated, his own people take care of him - and not in a poor and stingy way, but with a fine and large benevolence. **This race is entitled to be called the most benevolent of all the races of men.** A Jewish beggar is not impossible, perhaps such a thing may exist, but there are few men that can say they have seen that spectacle. The Jews has been staged in many uncomplimentary forms, but so far as I know, no dramatist has done him the injustice to stage him as a beggar. Whenever a Jew has real need to beg, his people save him from the necessity of doing it. The charitable institutions of the Jews are supported by Jewish money, and amply. The Jews make no noise about it; it is done quietly; they do not nag and pester and harass us for contributions; they give us peace and set us an example - an example which we have not found ourselves able to follow; for by nature we are not free givers and have to be patiently and persistently hunted down in the interest of the unfortunate. the Jew is not a burden upon public charities; he is not a beggar: **in benevolence he is above the reach of competition.**" In another section, Mark Twain questions the Jew's lack of participation in politics and encourages them

to do so, in order to become fully responsible citizens. Of course one should note that this article was written in 1898 and at a time that American Jews were not as politically active as they are today. After much discussion on this subject Mark Twain concludes: **"You do not seem to be organized, except for your charities. There you are omnipotent; there you compel your due of recognition - you do not have to beg for it. It shows what you can do when you band together for a definite purpose."**

Non-Jewish Iranians repeatedly ask how we have been able to encourage the members of our Jewish community to actively participate in our various charitable foundation and their work. Our response is this: To gain such experience, we have suffered, endured the agony of being stateless, and have seen our families scattered across the four corners of the globe. As a result of shortsightedness and religious bigotry of the host countries, we have suffered, been handed over to murdering tyrants and burned in ovens. Yes, we suffered and endured till we learned that the secret to the survival of the humanity in general, and the Jews in particular, is the respect for TORAH'S commands and essence, that dictates: **Love your fellow man like yourself;** centuries before other tribes and countries adopted such a humane philosophy. At the price of thousands of years of suffering and patience, we have taken this commandment of our holy book to heart and superior to all its other commandments, because Judaism, dictates: "The benefit gained from giving the charity is equal to the benefit gained from all other acts of kindness combined".

Any time a Jew suffers anywhere in the world, it deprives the peace of mind of other Jews elsewhere in the world. On this subject, Elie Wiesel, the winner of the Noble Peace Prize and survivor of the Holocaust

in what manner and to whom. A good Jew anywhere in the world must be a firm believer in observing the Jewish laws of ethics and goodness. There is no doubt that the rules concerning TZEDAKA, incorporated in the Jewish holy book of TORAH, in the past thousands of years have had a central role in teaching the importance of kindness and charity to the Jews. According to the Jewish law, one is obligated to pay ten percent of one's income as TZEDAKA; and it is interesting to note that according to these laws, even if a person earns his or her living as a beggar, that person is obligated to pay TZEDAKA to a beggar of lesser means.

According to the Jewish law, a city that does not have an active charitable foundation and infrastructure is like a city without a house of prayer which is not habitable. It may be that the Persian eloquent poet, Saadi, was inspired by this concept when he wrote, "Worship is nothing but service to mankind."

In "Why the Jews? The Reasons for Antisemitism", Dennis Prager and Rabbi Joseph Telushkin, address Jews and charity, a portion of which I quote: "Jews give a higher percentage of their income to charities and public causes, both Jewish and non-Jewish, than do non-Jews with comparable earnings. Though Jews in the United States constitute only 2.6 percent of the American population, the United Jewish Appeal alone annually raises \$300 million, making it one of the largest charities in the United States. ... This disproportionate Jewish philanthropy is neither unique to American Jewry nor to the present time. Jewish communities have always been extraordinarily charitable. This is why Jews have always been less likely than non-Jews to be in need of food or clothing. Many non-Jews have erroneously believed that all Jews have money. But Jews have simply aided their needy more than other groups

have aided theirs. This pattern continues. To cite one large-scale example, between 1948 and 1951, Israel almost doubled its population by absorbing 500,000 penniless Jewish refugees who had fled the Arab world. The 600,000 Jews of Israel, with help from Jews elsewhere, housed, clothed, fed, educated, and provided a livelihood for these Jews. In contrast, at the very same time, an equal number of Palestinian refugees was left to virtual starvation by all the Arab states. Non-Arabs provided the large majority of the Arab refugees' aid."

It should be pointed out that the Jews, in their many years of wondering, regardless of the country they lived in, via the formation of various charitable foundation for the poor, widows, newly weds without a dowry, the sick, students without financial means and even financial aid for the Jews in Israel, have been able to take care of and support their numerous causes and their needy. In most ghettos a house with numerous rooms was available for foreign travelers and the homeless sick to live in. Again, in most ghettos a doctor with a monthly salary was retained to tend to the sick without financial means; the education system for the poor was free, and mandatory for any Jewish child to the age of thirteen.

To get a better understanding of the Jew's ingrained sense of responsibility for acts of kindness, it is important to note that it is written in TALMUD: "It is a man's duty to relieve the Gentile poor, and to visit their sick, and to bury their dead, just as though a co-religionist were in question." Cicil Ruth, the author of "The Jewish Contribution to Civilization" writes as follows: "This principle was not inculcated for the sake of appearances or of policy, but on a purely ethical basis, being deduced from the verse of Psalm cxlv, which tells how the tender mercy of the lord is over all His creatures."

You may think that the Jews

Communication Bridge

In March edition of Shofar, our first article of "Communication Bridge" series, which is aimed at creating a dialogue between the younger and the older generations of the Iranian Jews was published both in English and Farsi. Many families have welcomed this idea.

In this edition we print, both in Farsi and English, transcript of a speech by Guity Boroukhim who is the initiator of this idea.

The history of the Jews in diaspora shows that we have always loved (and have not spared any effort) for the well-being of our new homelands as much as we have loved our motherland Israel. The Iranian Jews are no exception to this rule. However, understanding love for two homelands is very difficult for non-Jews who have not had our experience - something that for the Jews is like loving both your eyes.

Read it. Discuss the parts that are of interest to you with your parents - or if you like, write your thoughts so all the parents out there can hear you.

*By: Guity Boroukhim
Los Angeles, September 1992*

Tzedaka in Judaism and its Impact on Israel

There are two kinds of worldly pleasures: Material pleasures and spiritual pleasures. Tonight we do not intend to address the many material pleasures in our physical world; in its stead we have gathered here tonight to participate in the most exciting spiritual bonding, so that in God's grace we may permanently commemorate a beautiful and unforgettable evening in our memories.

In my opinion one reaches the heights of spiritual pleasure when he or she performs an act of kindness in the name of God, leading to a satisfied conscious. This deed will reach its zenith when the act of kindness is performed as a group or

community act.

The payment of, and collection of charity for the advancement of a good cause in general, and for helping the needy in particular is the best example of goodness. In Judaism, this act is called "TZEDAKA". In their book called "Why the Jews? The Reason for Antisemitism", Dennis Prager and Joseph Telushkin state: "Charity in Hebrew is TZEDAKA, meaning justice." A person that helps a needy, by payment of TZEDAKA, is in fact promoting justice. Over three thousand years ago the Jewish religion incorporated specific codes and rules for giving charity. These rules specify how much each individual should give to charity,

Consultants Committee of the Iranian-American Jewish Federation

From the early days of conception of the Iranian Jewish Federation, one of the major realities recognized was the fact that the Iranian Jewish community can not and **must** not stand separate from the greater Jewish community. It was because of this recognition that we opened our offices in the same location as that of the American Federation.

Throughout these years, we have benefitted immensely from the help and directions given to us by the Jewish Federation Council of Greater Los Angeles and gradually we have become closer and closer to the mainstream. We now have members of our community who sit on the Board of Jewish Federation Council, representing not only the interests of the overall Jewish community, but also the specific situation of our community.

Although we have come a long way, we still have a lot to learn from the experiences of the top leadership of the Jewish community here.

Considering this need, the Iranian-American Jewish Federation decided that the time was right to form a committee comprised of highly recognized and prominent members of the Jewish Federation Council of Greater Los Angeles. We invited, and our invitation was welcomed, by the following leaders: **Mrs. Terry Bell, Mr. Stanley Hirsch, Mr. Bruce Hochman** - all past presidents of Jewish Federation Council of Greater Los Angeles and also **Mr. John Fishel**, Executive Vice President of the Federation.

So far we have had a number of productive meetings comprised of members of the above committee and members of the Board of Trustees and the Executive Board of the Iranian-American Jewish Federation.

We take this opportunity to thank members of this committee and specially extend our appreciation to Mrs. Terry Bell who has spent a considerable amount of time with the leadership of the Iranian-American Jewish Federation. ★

The Living Tree

Towering high above the solid ground
It looks down upon all the movements taking place beneath its shadow.

As the tiny red ant prepares to climb up its rough body
It calls out to its followers to get ready for the journey.

Carved nebulously on the lower torso are one couples names
Separated by a heart with an arrow piercing through it.
The many years os hardship upon it has now obscured the names.

A walnut sits quietly tow inches away from the trunk
Waiting to be picked up by a nearby squirrel.
Eyeing it from a distance, the squirrel finally decides
to follow through with its planning.

As it speedily starts to run from its shelter to get its lunch
It fails to do so, horrified by the monstrous creature
Passing by its food.

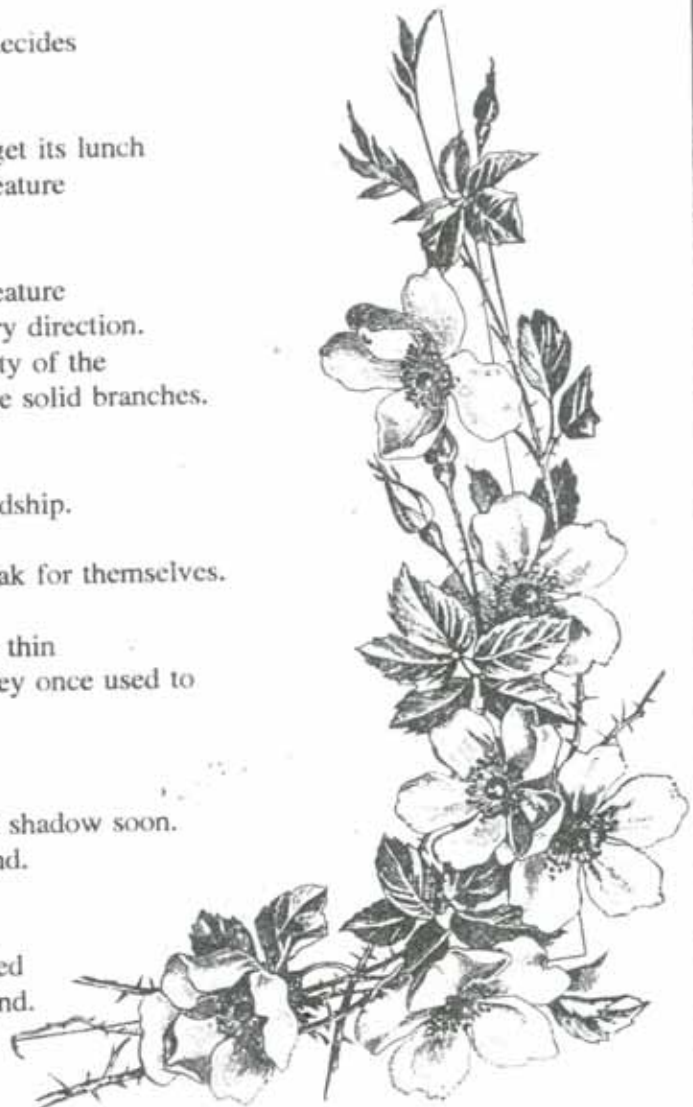
Standing tall beneath the feet of the human creature
Are the snakelike roots which run long in every direction.
He tilts his head upward and admires the beauty of the
multicolored green leaves emanating from the solid branches.

Planted there over 100 years ago,
It has gone through more than its share of hardship.
The multitude of wrinkles starting from
bottom all the way thirty feet to the top speak for themselves.

Although many of its arms have grown weak, thin
And can no longer present themselves how they once used to
It still will not wither away.

As the sun gets ready to set
It knows that it too will be covered by a dark shadow soon.
It has just grown restless and tired by days end.

However, by the time the sun arises again
It knows that it has regained the energy needed
To once again stand tall above the solid ground.



Central Park

By: Guitta Karubian

*A moment on the path
A space between two worlds
The lag between two seconds
A crack on the ground
Dividing two lives
And I stand on the threshold of both
One foot in each
Joined at the heart
Now the wind blows
Refreshing. Distracting.
My mind wonders
Until I remember I'm in the park.*

There are things that bring back to us moments in time. Perhaps a song, a certain scent, a page from a playbill. Yesterday I found earrings I thought I'd lost.

I remember that day in Central Park. It was so cold. The silver-topped trees stood at attention against the blue skies.

Mom sat on the wheelchair wearing her mink and Dad was behind her, pushing. It was hard for him to maneuver on the cobblestone street, so precarious the two of them. But they made it, they always do, and I stopped and watched them move farther and farther away.

I had gloves on and kept breathing into my hands. The cold blew my white breath back into my face. My ears were painfully cold underneath their blanket of hair. So numb. I took my earrings off and put them in my coat pocket.

People passing by were as busy trying to keep warm as to get some place. The Magic City was ice cold.

This was my last in New York and I still had not decided whether I would or wouldn't do such-and-such on my return to Los Angeles the next day. Indecision, standing alone with no clear plan in this no-nonsense city of magnificent power heightened my feeling of vulnerability. I sat on a bench, huddling within myself, and tried to solve my puzzle.

My thoughts splattered against the sounds of the city traffic. Like armies of engines warming to do battle, horns daringly honked at one another, then were joined by other horns, taking sides or declaring their own war. A siren approached and the ordinary deferred to its special rank on the street. For a small moment there was nothing but the pure piercing tone of the siren in my ear. Then the siren faded and the soldiers resumed their horn to horn combat.

I sat and looked at my boots. I put my hands in my pockets. I could make no decisions about what to do tomorrow for I was too full of the city I was in today.

I put away my thoughts like pieces of a puzzle back into a box. Cold in the City of Magic, I headed for the hotel and warmth.

I'm older than you. So who are you?" And she laughed a little and cleared her throat and said, "I'm Daniella." The next question I asked her was the question that forever put me on the other side; the question that transformed me from *us* to *them*. The thinning hair, the rounding body, the merchant friends in the steam room, all those played a part in my metamorphosis. But my next question to this little girl was what changed me from *me* to one of my father's old friends: "Who are your mother and father?" And I meant it. She smiled and said, "My father is Farzad and my mother is Maggie." Farzad. My friend Farzad that I've known for over twenty years. My friend Farzad, whose parents and my parents went on trips together when we were kids. "You? You are actually Farzad's actual daughter?" I decided at this moment to make the metamorphosis complete. I don't know what was happening to me. I'll never be able to explain it to anyone logically, but I just couldn't help myself. I needed to let this little girl know who I was. I insisted. It was like a natural urge, like being hungry, I had to make sure that she knew: "Do you know who I am," I demanded of the stunned little girl. "I'm your daddy's friend. I'm Isaac, your daddy's friend. Do you know how long I've known your daddy? Do you? I've known your father since he was just a kid! Do you

understand that? Isn't that fascinating? Aren't you amazed? That I actually have known your actual father for so long? I've known your father longer than *you* have. Isn't that crazy? But its true, it really is, I've known your daddy since he was a boy!" Someone tapped my shoulder as I was slouched in front of the little girl. It was my old friend Desiree whom I'd been sharing my cigarette with, "the bathroom's free," she said, bored at my antics. The magic seemed to be lost on her and on the little girl. As hard as I had tried to get through to her, to explain to her the fascination of how I knew her father, to her I was just another one of her old father's weird old friends.

I had forgotten to check myself in the mirror when I had finally gone into the bathroom. And through the rest of the night, no one had bothered to tell me, to inform me of The Change. So it wasn't until the next morning, when I woke up, tired and groggy, with a back ache and sore feet. It wasn't until I went into the bathroom and turned on the lights, scratching my scalp and belly, the hairs growing out of my nose and ears; it wasn't until I looked into those tired eyes that I realized I wasn't *me* anymore. I had become one of my old dad's weird old friends.



S H O F A R

WE ARE LOOKING FOR PEOPLE JUST LIKE YOU

*Write to us. Write with us.
Pick up your pen and lift your voice.*

WE ARE LISTENING

sideburns. His thin hair being combed back. His nose and ear hairs that needed to be clipped. His sharp suit making the bold statement. His tie being tied in front of the mirror. As he prepared himself in front of my mirror, it was *his* heavy silence. It was the sharp cold sound of *his* hands slapping cologne on my cheek before turning out the lights in bathroom.

My friends were all at the engagement party. They all smelled like cologne and had sharp suits on. They were all making bold statements, had clipped their nose and ear hairs, combed their thinning hairs back. They were all sucking in their guts, standing up straight. My friends. We were the slick ones waiting coolly at the bar for our scotch-and-sodas. I'd always thought we had to sneak our drinks. I'd always thought we had to wait behind the "real" men to get our drinks. And where *were* the "real" men? I looked around the room. There was my father sitting with his friends. *Sitting*. In chairs against the wall. My father still handsome, still wearing a fashion statement of a suit, sideburns clean and sharp, still laughing with his buddies. But they were all gray or bald. Not *graying* or *balding*. They all had thick glasses, hearing aids. Some of them, were actually drinking tea. Some of them were reaching *up* to tap the cheeks of their boys. But they also seemed comfortable. They were past the stage of parting their thinning hairs from one ear to the other ear. They were through sucking in their guts and sticking out their chests. They've "been there, done that." Now they were just hanging around, telling old stories and drinking tea.

We, on the other hand, their sons, were different. We drank our drinks and smoked our cigarettes right out in the open, without shame, in front of all the frown ups. We told each other dirty jokes and laughed out loud as if we were the main guests of the party, not the kids of the guests. There

was even a friend of mine there that I had to avoid. A friend that I had some "business" with, just like grown ups, and it had become awkward -- money always makes you grow up fast. So when we saw each other, we walked in different directions. When I caught his eye, we both looked the other way. And when it was finally unavoidable, during the dancing, we were very "cordial", kissing each other on both cheeks, smiling extra wide, putting our hands on each other's shoulders and asking about each other's families. I tried to break the ice by getting chummy, cracking a few extra jokes, extra "manly" slaps on the shoulders. But we didn't really look into each other's eyes. Later on I was sure that we'd both go home and think of how strange it was. How through family and society, through money and politics, we had slowly gone from being boys who relieved themselves together in bushes to becoming our old parents and their old friends, with alliances, walls and grudges. Who *were* we?

"Who *are* you?" That's just exactly what the little girl asked me as I was waiting in the back bedroom for the bathroom. I was a bit drunk and was smoking a cigarette. I had decided that I was in fact getting too old to relieve myself in the bushes and waited patiently in line to use the bathroom. There were three little girls in the back bedroom, watching Saturday Night Live and playing with the guests' coats that were being stored on the bed. "Do you want to die," she had asked me. "What?" "Do you want to die?" "Well," I said, actually thinking about it, "no, I guess not." "Then why are you smoking a cigarette?" "Oh, well," I thought it over, "maybe I do want to die, just a little bit at a time." "Who are you," she asked. "Me?" I had to think about that too for a second. Who am I? I'm Lotfollah and Helen's boy. I'm Nazila's little brother. I'm Farhad's cousin. I'm -- I'm -- "I don't know," I said, "but

it on the counter. When I sat down at a vacant table, the old woman to my right said to me, "Good morning, do you want to read my sports page?" How did she know? It was a bit disturbing, but not enough to stop me from drinking my coffee, in silence, and studying my basketball scores. As I sipped at my coffee cup, the sound was familiar. It was like I was sitting across my own father at the breakfast table when I was a kid. The silence. The way he automatically buttered his toast with his large clean hand, the way he tore into a corner of the bread, crunching with his big white teeth, the way he washed it all down with a loud hearty sip of his hot red tea, his heavy dark lips wrapped around the tea cup. All in a thick silence, without ever taking his eyes off of his newspaper. That image of my father will never leave my head. I decided not to have a refill, like I always do, and got the hell out of the cafe.

It was a Saturday and I had planned on getting together with my friend Shahin to work out at his gym. When we got there I noticed a lot of our old friends were also there, working out and talking together. We did more talking than we did lifting weights and it seemed that we were all just waiting to finish so we could go to the sauna and sit back. We all ended up in the sauna at around the same time and sat there, wrapped in our towels and sweating. We were the only ones in there and were talking real loud together. And what did we talk about? Old times: "I have a picture of us from when we were in high school. You had such broad shoulders. You had such a flat belly. You had so much hair." Social gossip: "Is everyone going to that engagement tonight? I know the guy. Nice boy." Business: "We're trying to expand a little. I went to China last month." Where *are* we? Who are we? If it wasn't for the occasional talk of The Lakers I'd swear this was a bath house in Iran. I'd swear I was sitting with my father and his friends in a steam room,

rubbing a rough sponge across each other's shoulders to get rid of the dead skin and pouring buckets of hot water over ourselves. My father and his friends the merchants, selling gabardines, razor blades, medical equipment, land, pots and pans. These are not *my* friends. We are sitting there in the steam, half naked, getting fat and getting bald and all of us trying to deny it or defy it somehow. Getting hair transplants, shaving our heads, working out like crazy, sticking to non-dairy or chicken-only diets, trying to get married before we actually *are* fat and bald, not just *getting* fat and bald. Somewhere in all the mist and steam, my sweat filled eyes saw my own uncle there. I'd never seen him like that before: naked. I'd never seen him with loose skin and wrinkles and graying hair. He looked smaller. I had always thought of him as the tall, hip guy with the beautiful American wife and the cool sunglasses and thick dark hair. I couldn't bring myself to go up and say hello to him. He was naked and I was naked and somehow that made us a little *too* equal. It took away the separation of "uncle" and "nephew" that had always kept me the younger and him the stronger. I took a cold shower and got the hell out of the gym.

That night I got ready to go to "that engagement party" that "everyone" was talking about in the steam room. I showered and shaved. As I looked in the mirror, combing back my thinning hair and trimming my sideburns, I noticed that I also had to trim the hair growing out of my ears and nostrils. I was looking at my face in the mirror, in silence, studying my eyes. I picked out a clean, sharp suit, decided on a dark shirt and a striped tie. "It would make a bold statement," I said to myself in silence. Back in front of the mirror, tying my tie automatically, looking at myself, studying my own dark eyes, which suddenly looked a lot like my father's dark eyes. His

METAMORPHOSIS

I woke up one morning, scratching my scalp and my belly. I woke up one morning, looked into my bathroom mirror and found that I was no longer myself. I was seeing someone else in that reflection. One morning I woke up, looked in my mirror and saw one of my father's old friends looking back at me. I rubbed my eyes, wiped the mirror, walked out of the bathroom and walked back in. Still, in the mirror was that old Iranian man who always corners me at one of those parties, insisting on telling me who he is and how long he's known my father. A round and balding man, with hair growing from his ears and nostrils, crooked and old, tired and wise eyes, wicked smirk on the lips. Who *is* that? Where did he come from and how did he find his way to *my* mirror? I tried to examine the previous day's events to figure out what had happened.

It was just like any other day. I woke up, went to the bathroom, took a shower. Without words, without thoughts. I dressed and walked up to Montana for my coffee and newspaper. It was all automatic, like someone else had made this decision for me long ago, like it was written in stone. My legs carried me to the counter of the cafe and before my mouth could utter a word, before I even reached the counter, the young woman behind the counter recognized me and said, "Black coffee for here," and had the steaming cup ready for me as, again automatically, my left hand reached down into my left front pocket and fished out a folded one dollar bill and a quarter and put



May 4, 1948, marks the day the Jewish people regained their Promised Land after over 2500 years of dispersion, the same land that they had faced every day throughout these years, while praying and vowing, "I will return to you".

From the west, masses of our people arrived in Israel at a time when millions of their loved ones, fathers, mothers, sisters, brothers and children, had lost their lives in Hitler's Holocaust. From the East came Jews whose belongings had been confiscated in Arab countries but were fortunate enough to escape to their motherland with their lives intact. They arrived in Israel having learned a historical lesson at a very high cost indeed: "As long as the Jews do not have a state of their own to protect them globally, they will always be at risk of persecution."

It appears to be our destiny that alongside the bestowal of blessing there is suffering. With the settlement of the immigrant Jews in Israel, conflicts, clashes and wars broke out between Israel and its Arab neighbors. A great deal of precious blood was shed and many lives were lost.

Today, at the threshold of the 48th year of independence of the state of Israel, we are experiencing the realization of one of our most precious wishes throughout Israel's history: peace with Palestinians. The idea of putting arms down and putting our arms around each other to welcome the blessing of peace is become a reality.

Let us pray for peace and the eternal survival of our Promised Land.



By: Rebecca Moradian

THE SENSES

I dream
before my head rests to sleep

I think
in a distance

I want
What is not near

I feel
What I can't touch

I kiss
The lips I miss

I see
the eyes that stare

I run
from my heart

I touch
the hands that hold me still

I call
to hear a voice unknown

I care
for an illusion

I live
each day, without him.

SHOFAR

A Publication of
Iranian Jewish Federation
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, CA 90040
Tel: (213) 655 - 7730
Fax: (213) 655 - 1221

- * Iranian Jewish Federation is a non-profit organization.
- * Writers contributions to Shofar are voluntary and free.
- * All contents of articles contributed are the sole responsibility of the relevant writers and/or the quoted source.

Editor-in-Chief:
Sion Ebrahimi

Administrative Editor: **Elias Eshaghian**
Staff Artist: **Jacob Abir**
Staff Photographer: **Mansour Pouretchad**

English Section:

Editors:

Guitta Karubian

and

Ebrahim Victory

Contributing Writers:

Sepideh Haggayan - Rebecca Moradian
Michael Shokrian

Farsi Section:

Staff writers:

Giti Beroukhim - Barokh Beroukhim
Shokooh Darvish - Houshang Ebrami
Sam Kermanian - Nouri Kharrazi
Feraidoon Nosrati - Nina Ostovar
Farzaneh Talei - Parvaneh Yousefzadeh

To send your written contributions to Shofar, or for more advertising information, please contact us at the above telephone number and/or address.

Advertise in Shofar

Full page (inside)	\$200
Half page	\$125
One third page	\$100
One fourth page	\$ 70

EDITORIAL



By: Guitta Karubian

As co-editor of the English section of Shofar, I defer in this edition to my boss Sion Ebrahimi, a wonderful writer whose dedication to the success of this publication is total. What follows is the English translation of his Farsi editorial appearing elsewhere in this edition - a timely recognition of the anniversary of Israel's independence.

*While we all would agree with Mr. Ebrahimi that peace between the PLO and Israel would be "heaven-sent", some readers may differ with the idea that peace can be reached between the two and on what terms Israel in fact **should** reach "peace" with the PLO. We invite you to forward your comments on this editorial to us, and to use it as a basis for discussions with your friends and family.*

Before I give the page up totally to my boss, I would only like to add that Mr. Ebrahimi has single-handedly (as far as I know) translated this short (and relatively easy-to-translate) editorial into English (and I look forward to the day Mr. Ebrahimi will see fit to use his bi-lingual ability to translate an English editorial he considers interesting into Farsi). Just kidding, Chief.

With respect I present,

"I Will Return to You"

By: Sion Ebrahimi

May 4th marks the forty seventh anniversary of the independence of the state of Israel, an event which has been attained at the cost of centuries of dispersion.

In the history of our people there are numerous instances that display our bravery and resistance against suppression we have endured. Our history is also evidence of the fact that those who believe in their ideals are always victorious.



کیترینگ گلات کاشر جک بروخیم

زیر نظر مستقیم «آر - سی - سی»

ROYAL CATERING GLAT KOSHER

کیترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص در «ولی»

و بسیاری از هتل های درجه اول لوس آنجلس

مدیریت، خوشنامی و تجربه طولانی و درخشان مهندس زاک بروخیم

در مورد هتل داری و کیترینگ رمز موفقیت چشم گیر ما میباشد

نرخ مخصوص در ایام هفته در مجتمع فرهنگی ارتص از ۱۹ دلار به بالا

جهت برگزاری کنفرانس ها، سمینارها و جلسات مختلف سالن مادر اختیار شما خواهد بود

جشن های بزرگ و کوچک شمار اشاهانه و اشرافی برگزار میکنیم

در منازل انواع اردو و شام و دسر ۲۲ دلار

OPEN B.B.Q

در منازل اوپن باربیکیو ۱۵ دلار

تلفن ۹۹۹۳ - ۴۵۸ (۳۱۰)

اطلاعیه مهم

داروخانه های سنچری

انتظار ها پایان رسید

هموطنان عزیز منطقه ((ولی)) شعبه سوم داروخانه های سنچری بمنظور
برآورده کردن نیازهای داروئی و بهداشتی شما در خیابان شرمین وی
جنب میلرز مارکت افتتاح شد

داروخانه های سنچری داروخانه مورد اطمینان جامعه ایرانی

۷۰۸۰-۷۰۸(۸۱۸)

18254 Sherman Way

جنب میلرز مارکت

۱۵۶۸-۴۷۳(۳۱۰)

۱۱۸۷۰ بلوار سانامونیکا، سوئیت شماره ۱۰۸

مجتمع ساختمانی صورتی رنگ

۵۹۹۹-۲۴۶(۳۱۰)

۴۱۵ کیرسنت شمالی در مدبکال بیلدینگ

روبروی شهرداری بولی هیلز



K. BANAYAN & ASSOCIATES
ATTORNEYS AT LAW



دفتر حقوقی

کورش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری (تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم
اساسنامه و قراردادها) ، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و صدمات بدنی

(310) 785-0800

1801 Century Park East, Suite 1460, Los Angeles, CA. 90067

Facsimile (310) 785-3908

Design: Seeed Bladot

ADDRESS CORRECTION REQUESTED

S H O F A R
IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd, Suite 811
Los Angeles, California 90048

Non-Profit Org.
U.S. Postage
PAID
Beverly Hills, CA
Permit No. 236